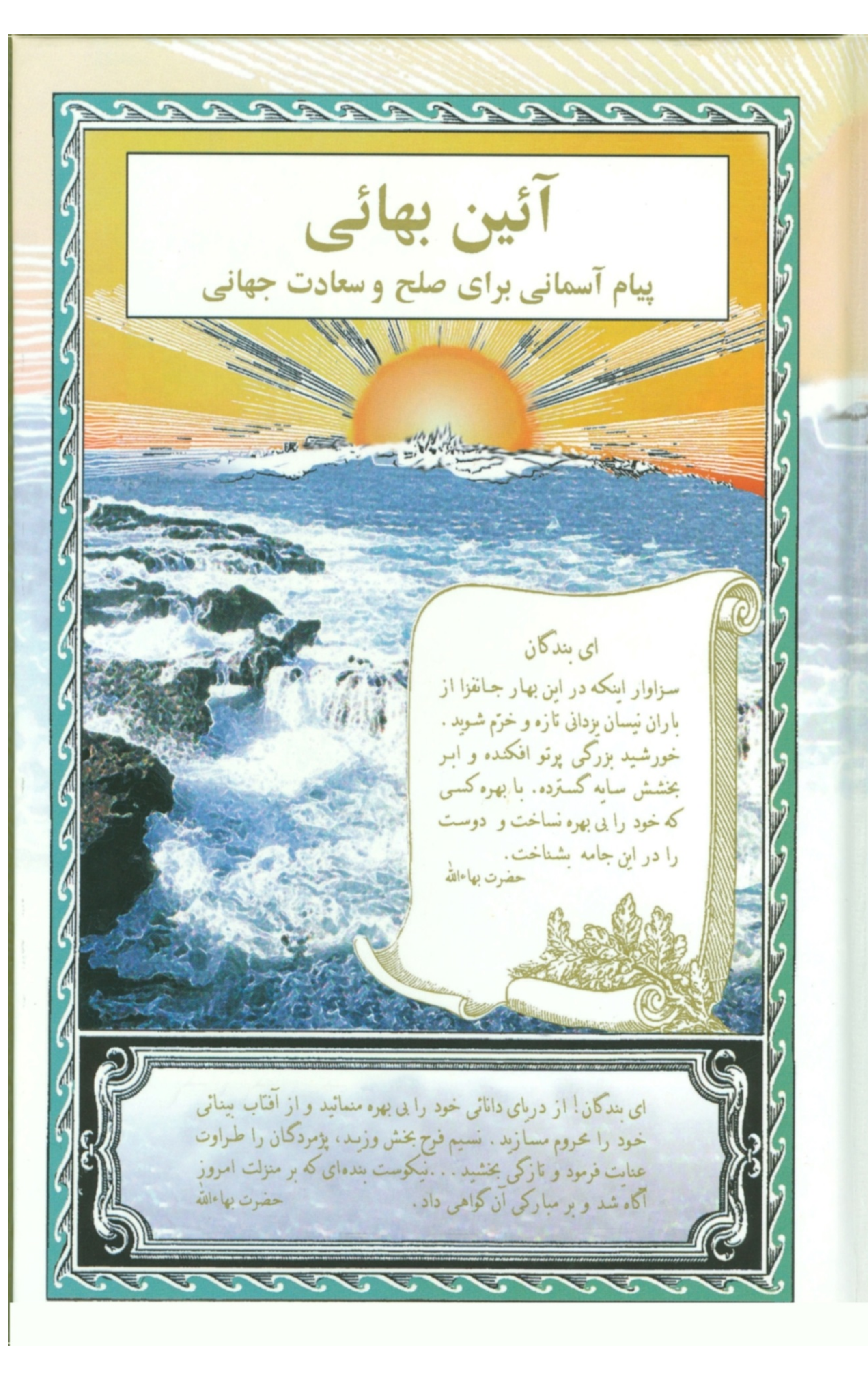

آئین بهائی
پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی
ای بندگان
سزاوار اینکه در این بهار جانفزا از
باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید.
خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر
بخشش سایه گسترده. با بهره کسی
که خود را بی بهره نساخت و دوست
را در این جامه بشناخت.
حضرت بهاءالله
ای بندگان! از دریای دانائی خود را بی بهره منمائید و از آفتاب بینائی
خود را محروم مسازید. نسیم فرح بخش وزید، پژمردگان را طراوت
عنایت فرمود و تازگی بخشید. . .نیکوست بنده‌ای که بر منزلت امروز
آگاه شد و بر مبارکی آن گواهی داد.
حضرت بهاءالله

آئین بهائی

پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی



دکتر هوشیدر مطلق

از انتشارات

Global Perspective

1106 Greenbanks Dr

Mt. Pleasant, MI 48858

USA

۱۵۷ تاریخ بهائی، مطابق با **۱۳۷۹** شمسی، **۲۰۰۰** میلادی

For a list of our publications in English

and possible change of address,

visit our website at:

www.globalperspective.org

این کتاب با صدای خانم شکوه رضائی—گویندهٔ سابق رادیو و تلویزیون ملّی ایران—در ۱۲ سی دی ضبط شده. برای کسب اطّلاعات و سفارش این سری سی دی، به‌وِب‌سایتِ (website) فوق مراجعه کنید.



تقدیم به:

فداکاران پاکباز این دوران که در راه عشق به‌یزدان و استقرار عدالت در این جهان، از جان گذشتند و به جانان پیوستند. و تقدیر از دوستان و ادیبان سخن سنج که این نوشته را به‌مطالعه و اظهار نظر خود مفتخر نمودند. بخصوص محمّد موحّد، بدیع الله فرید، و منوهر قائم مقامی که سرانجام تاج گران گوهر زندگانی را نثار یار آسمانی نمودند.

لازم است از بعضی از دوستان، دانشمندان، و صاحب نظرانی دیگر که در تصحیح و تکمیل این کتاب سهم به‌سزائی داشته اند تقدیر کنم، از جمله: مهندس حسن افنان، دکتر طلعت بصّاری، دکتر علی توانگر، مهندس بهروز جبّاری، دکتر شاپور راسخ، خانم شکوه رضائی، دکتر پرویز روحانی، هدایت صمیمی، محمود، احمد، و پرویز مطلق، دکتر هوشنگ مهرآسا، و دکتر فرهنگ هلاکوئی.

چند نمونه از آثار آسمانی بهائی



بنام خداوند جهان

ای دوستان! یزدان می‌فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و به پذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد...کیش الهی پدیدار و کردارش هویدا. بگو ای بندگان، راه نما آمد بشتابید. بینندۀ یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هرکه این ندا را شنید به‌زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو...دارای جهان آمد، راهش دونِ راه‌ها و گفتارش دونِ گفتارها. بشنوید و بیائید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.



زبان خرد می‌گوید: هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم

و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهبازِ دستِ بی‌نیاز. پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...

❀ ❀ ❀

پرتو خورشیدِ جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگارِ افسرده را تازگی بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی نیاز بخواه تا راز روزش را بنماید و ترا به‌زندگی تازه تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.



فهرست مندرجات

بخش اوّل

تعالیم و تاریخ آئین بهائی





بخش دوّم

گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی



پیشگفتار

با آنکه بیش از یك قرن از پیدایش آئین بهائی در سرزمین باستانی ما میگذرد، مردم میهن ما هنوز از پیام جهانی و داستان حیرت‌زای این نهضت آسمانی، آگاهی درست ندارند. و آنچه دانند متکی به‌آن است که از یاران یا منتقدان و بی‌خبران آموخته‌اند. باین گمان که اندیشهٔ همکیشان، یا پندار و گفتار نکته گیران، آئینهٔ تمام‌نمای راستی است، و دانش و داوری را نیازی به‌کاوش و جستجو نیست.

پس مژده به‌بندگانی ده که گفته‌ها را می‌شنوند، و نیکوترین آنرا پیروی می کنند. پروردگار چنین افراد را راهنماست، و ایشان از خردمندانند.[1] قرآن مجید

ما که همواره به‌مآثر و مفاخر روزگار کهن، و تمدّن پرشکوه ایران زمین، متباهی و مفتخریم، و پیوسته از دانایان و بزرگان پیشین یاد می‌کنیم، شایسته است نظری



به حال افکنیم و ببینیم که کشور پرفروغ و دانش خیز ما، زادگاه آزادگان و پارسایان پارسی، چه ارمغان بزرگی در این روزگار به ما و به مردم جهان عرضه داشته. چگونه قرنها پس از پیدایش زرتشت، بزرگ برگزیدهٔ یزدان، بار دگر پیمبری بلندپایه و پاك گهر از زادگان ساسانیان، از مرز و بوم ایران عزیز ما برخاسته، رستخیزی شورانگیز بپا کرده، و پرچم شکوه و بزرگواری در سراسر جهان برافراشته. چگونه پس از غروب آفتاب عظمت و ابهّت ایران و غلبهٔ روح سستی و سردی بر مردمان، بار دگر بهاری تازه رسیده، و بامدادی دلکش و روح افزا دمیده، و مهری پرتابش و جهان آرا، از کشور بلند اختر کیانیان، بر پیکر آفرینش تابیده، و جنبشی جدید از خاور به باختر در سراسر گیتی برانگیخته.

ای اهل ایران...منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید؟[۲] **حضرت عبدالبهاء**

فضل پروردگار بمردمان بسیار است. ولکن بیشترشان قدر نشناسند و شکر بجای نیاورند.[۳] **قرآن مجید**

خدا چه نعمتی به‌ایران عنایت فرمود. ولکن قدر ندانستند.[٤] **حضرت عبدالبهاء**

ما که زادگان پارسیان ایران باستانیم، ما که از دیرباز، پرچمدار راه آزادی و آزادگی و بنیانگذار فرهنگ و تمدنی عظیم در روزگاران دراز بوده ایم، نیکوست از خویشتن بپرسیم: آیا رواست که هدف های آئینی که هزارها از ساکنان عالم به نام آن می بالند، و به خاطر آن ایران و ایرانیان را بس عزیز می شمرند، بر ما که در زادگاه این رستخیز آرمیده ایم، روشن و آشکار نگردد؟ آیا بجاست که داستان حیرت افزای دیانتی جهان آرا که از سرزمین ما برخاسته و پرچم صلح و یگانگی در صدها کشور برافراشته، بر ما پوشیده و پنهان ماند؟ آیا رواست که از پیام پیامبری ایرانی که ملهم به الهام آسمانی گشته، و به بیانی شیوا

و روح‌افزا از جمیع آرمان‌ها و هدف‌های انسانی سخن گفته، و آثاری بی‌شمار از خود بیادگار نهاده، ناآگاه بمانیم، و به‌گفتار این و آن که دانش خود را در مکتب تعصّب و توهّم و تقلید آموخته‌اند، اکتفا کنیم؟

"اکثری الی حین ندانسته‌اند که ارادهٔ این مظلوم [بهاءالله] چیست."[۵] "ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدّت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته."[۶] حضرت بهاءالله

ایران وقتی بهشت برین بود و آئینی نازنین داشت. اهالی ایران سر دفتر علم و عرفان بودند و دانایان ایران مربّی و معلّم نوع انسان. عزّتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر...ولی افسوس که روشنائی رو به‌تاریکی نهاد...خاك ایران جولانگاه بیگانگان شد...آن بهشت برین گلخن غمگین گشت و آن افق روشن به‌ابرهای تیره متواری شد...

حال حضرت پروردگار...پرتو عنایت بر آن کشور انداخت...امید چنان است که پرتو این آفتاب خطّهٔ ایران را فضای آسمان نماید یعنی نفوسی تربیت شوند که مانند ستاره‌های روشن در اوج آن کشور بدرخشند...[۷] حضرت عبدالبهاء

لابد تا کنون شایعات بسیار راجع به‌بهائیان و آئین آنان از همکیشان و همگنان شنیده اید. حال ما شما را دعوت می‌کنیم که حقیقت دیانت جدید را از معتقدانش جویا شوید. گفته ها و شنیده ها و دانسته ها را از خاطر بزدائید، و با دیدی تازه و باطن‌بین، پیروان این آئین را بنگرید، و به‌بینید که به‌چه ارزش‌هائی معتقدند؟ چرا به‌این کیش پیوسته‌اند؟ افکار و اندیشه‌های آنان چیست؟ و به‌چه آرمان‌ها و آرزوهائی خرسند و پای‌بندند؟



در عالم وجود به‌هیچ چیز تعلّق نشاید و دلبستگی نباید مگر حقیقت که آن دلبریست در نهایت جمال و کمال. باید در طلبش جانفشانی نمود و فانی شد.[۸] حضرت عبدالبهاء

باید انسان طالب حقیقت باشد...مانند پروانه عاشق نور باشد...و به‌مثابه بلبل مفتون گل باشد در هرگلشنی بروید.[۹] حضرت عبدالبهاء

بنا بر حکم خرد و اقتضای انصاف و عدالت، اگر خواستار شناسائی عقائدی باشیم، باید نخست از معتقدان مدد خواهیم، نه آنکه دیگران را داور شمریم، و از بی خبران جویای خبر گردیم. آیا بجاست که برای درك افکار و عقاید مسلمانان، از عیسویان مدد جوئیم، یا اسرار و رموز قرآن را از موسویان پرسیم؟ آیا رواست که حقیقت سخنان زرتشت را از هندوان خواهیم؟ و یا آداب و اخلاق و رسوم ایرانیان را از ترکان و تازیان خواستار شویم؟ اگر مسیحیان را هدفْ آگاهی از مبانی آئین اسلام است، گفتار چه کسانی را باید معیارحقیقت شمرند؟ آیا شایسته است که بقول پیشوایان و هم‌کیشان خویش اکتفا کنند؟ پس اگر نیت درك حقیقت این آئین و نهضت جهانی است، باید نخست از معتقدان و پیروان جویا شویم، نه از آنان که دانششان بر تصوّر و پندار و عقیدتشان بر تعصّب و تخیل پایدار و استوار گشته.

ای مؤمنین، حتی اگر گناهکاری خبری آورد تحقیق کنید. مبادا قومی را نادان شمرید و بعداً سخت پشیمان گردید.[۱۰] قرآن مجید

در بارهٔ او [موعود] ازکسی بپرس که با خبر است.[۱۱] قرآن مجید

ظنّ وگمان انسان را از حقیقت بی‌نیاز نکند.[۱۲] قرآن مجید

به‌نظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباشید. مرا به‌من بشناسید نه به‌مقر و دیار.[۱۳] حضرت بهاءالله

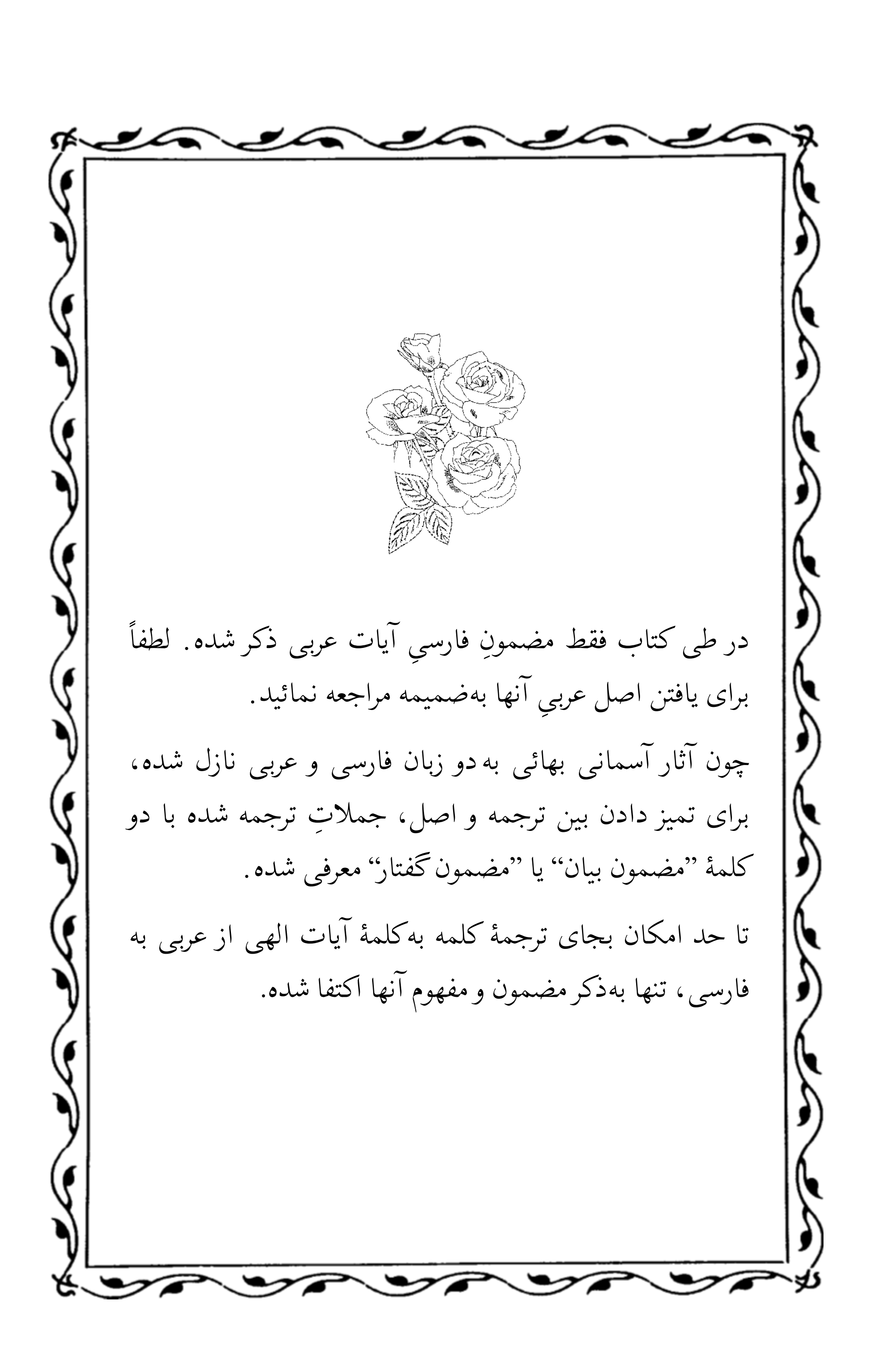
مضمون گفتار:

"از خدا بترسید و از اوهامی که نزد خود دارید پیروی نکنید. به‌آنچه پروردگار قادر و حکیم شما حکم می‌کند عامل شوید."[۱۴] "بگو اوهام را بگذارید. قسم به‌خدا آفتاب یقین و اطمینان طالع شده."[۱۵] **حضرت بهاءالله**

جویندهٔ راه راستی را شایسته و سزاوار چنان است که نه میل به انکار در خاطر بپرورد، و نه به‌اقبال تمایل جوید. بلکه آرزویش کشف حقیقت باشد، و آرمانش درك اسرار و مبانی حکمت و معرفت. و نیت از نگاشتن این کتاب هم آگاهی دادن و بیدار کردن است، شاید برخی افکار و اندیشه‌های بی‌پایه که در خاطر بسیاری از ایرانیان نسبت به‌آئین بهائی ریشه گرفته، کم‌کم از بن برافتد، فروغ دانش ابرهای اوهام را در هم شکند، و پیام پیامبر پارسی آنطور که هست بر جویندگان راه راستی جلوه کند.

آیا آنانکه می دانند و آنانکه نمی دانند یکسانند؟ تنها صاحبان خرد پند گیرند.[۱۶] **قرآن مجید**

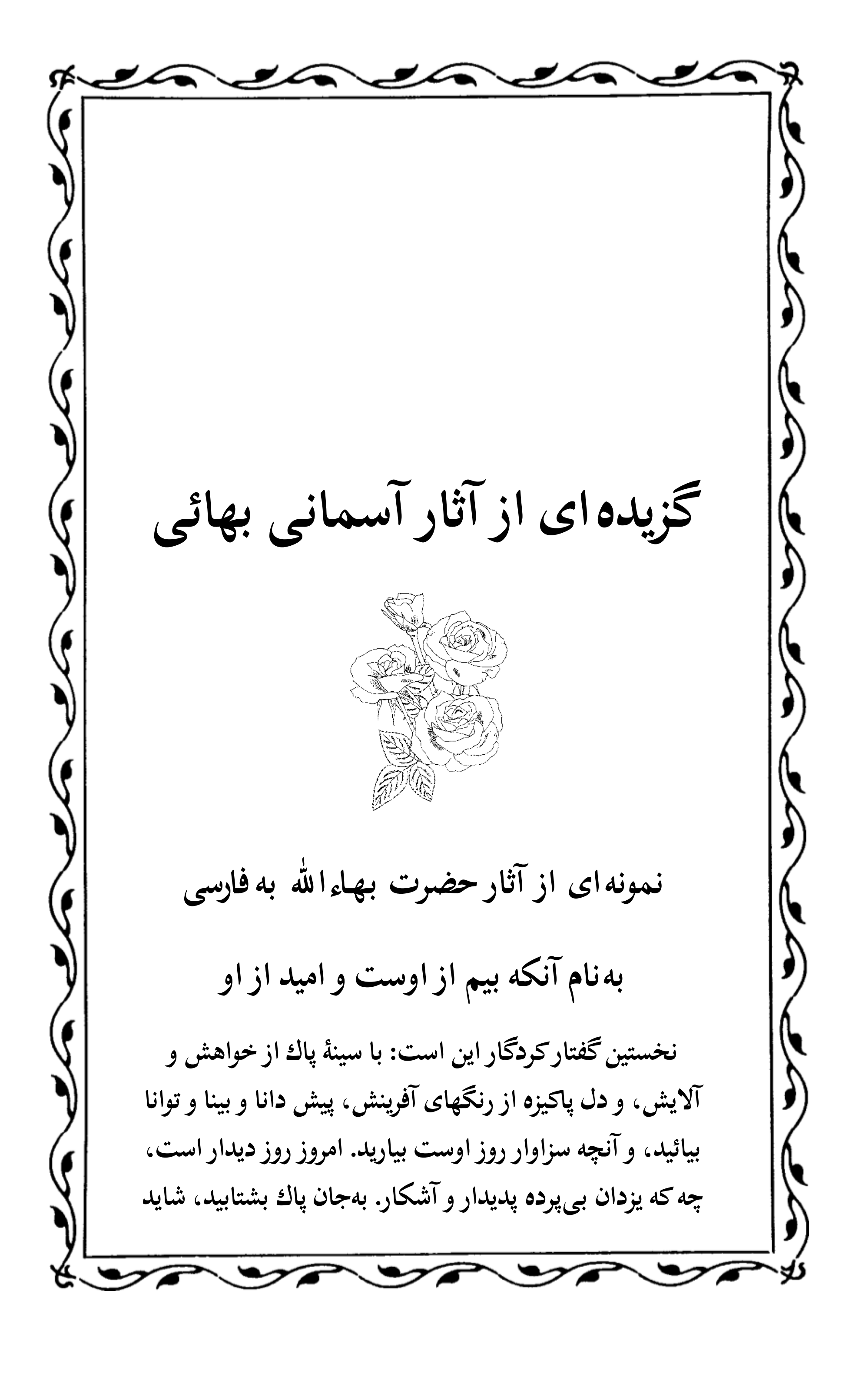
"هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، او پسندیدهٔ آفریننده بوده و هست."[۱۷] "باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکّر کند و بعقل و درایت خود تفحّص نماید."[۱۸] "بگو ای دوستان امروز را مثل و نظیری نبوده و نیست."[۱۹] "دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد."[۲۰] "ای دوستان، دوست حقیقی ظاهر...چرا غافل شده‌اید؟...مطلع عدل آمده...و کل را به‌ملکوت قرب و لقا دعوت می فرماید...چرا متوقفید؟...آن دوست یکتا آمده...بشتابید. وقت حضور است. بیائید، بیائید، کنز مکنون ظاهر و گنج مستور باهر...خود را محروم منمائید و بی‌نصیب مگردانید."[۲۱] **حضرت بهاءالله**



در طی کتاب فقط مضمونِ فارسیِ آیات عربی ذکر شده. لطفاً برای یافتن اصل عربیِ آنها به‌ضمیمه مراجعه نمائید.

چون آثار آسمانی بهائی به دو زبان فارسی و عربی نازل شده، برای تمیز دادن بین ترجمه و اصل، جملاتِ ترجمه شده با دو کلمهٔ "مضمون بیان" یا "مضمون گفتار" معرفی شده.

تا حد امکان بجای ترجمهٔ کلمه به‌کلمهٔ آیات الهی از عربی به فارسی، تنها به‌ذکر مضمون و مفهوم آنها اکتفا شده.



گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی

نمونه‌ای از آثار حضرت بهاءالله به فارسی

به‌نام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار این است: با سینهٔ پاك از خواهش و آلایش، و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش، پیش دانا و بینا و توانا بیائید، و آنچه سزاوار روز اوست بیارید. امروز روز دیدار است، چه که یزدان بی‌پرده پدیدار و آشکار. به‌جان پاك بشتابید، شاید

برسید، و به‌آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری، خود را از آز و کردارهای ناشایسته پاك نمائید، تا رازِ روزِ بی نیاز را بیابید. روشنی نخستین، در روز پسین، پدیدار. به‌سه چیز دیدار دست دهد، و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و دیده، و پاکی گوش از آنچه شنیده.

بگو ای دوستان! راه نما آمد، گفتارش از گفتارها پدیدار، و راهش میان راه‌ها نمودار. راه، راه اوست بیابید، و گفتار، گفتار اوست، بشنوید. امروز ابر بخشش یزدان می بارد، و خورشید دانائی روشنی می‌بخشد، و به‌خود راه می‌نماید. جوانمرد آن که راه‌های گمان را گذاشت، و راه خدا گرفت.

ای دوستان! دست توانای یزدان، پرده های گمان را درید، تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید گفتار دوست یکتا را، و به‌آنچه سزاوار است رفتار نمائید.[۱]

خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوششِ داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهٔ اوست. هرگاه کهنه شود به جامهٔ تازه او را بیارایید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به‌آنچه شایستهٔ آن روز است هویدا و آشکار.[۲]

از خواب برخیزید و از بیهوشی به‌هوش گرائید. آواز بی‌نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد، و کهتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامهٔ تازه نشناخت.[۳]

اوست صاحب گفتار. ای دوستان، دریای دانائی پیدا و آفتاب بینائی هویدا. نیکوست حال نفسی که سراب او را از آب منع ننماید. عجب است از نفوسی که گوش را از گفتاری که از نسیم سحری رقیق‌تر و از روح لطیف‌تر است منع نموده‌اند...بگو ای دارای بصر نادیده مگو و نارسیده گواهی مده. راه پیدا و روشن است ببین و برو.[۴]

امروز روز ستایش است نه زمان آلایش. بگو ای دوستان روان را از آلایش دنیا پاك سازید و به‌ستایش دوست یکتا بپردازید. روزِ زبان امروز است، چه که مخصوص ثنا خلق شده. روزِ دیدار امروز است، چه‌که محبوب پدیدار گشته...ای دوستان از هجران محزون مباشید، روز شادی است وقت اندوه نه.[۵]

بی نیاز به‌آواز بلند می‌فرماید، جهان خوشی آمده غمگین مباشید. راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به‌پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به‌کوی یزدان شتابی.[۶]

"امروز را مانندی نبوده و نیست."[۷] "آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده."[۸]

نمونه‌ای از آثار حضرت باب به‌عربی

انّا کنّا یومئذ فی ایام‌الله ظاهرون تلك ایام ما اشرقت‌الشّمس علیها بمثلها من قبل و تلك ایام تنتظرهاالامم من قبل یومئذٍ فکیف انتم راقدون فتلك ایام اظهرالله شمس‌الحقیقه فیها فکیف انتم صامتون فتلك ایام انتظر تموها من قبل و تلك ایام‌العدل ان اشکرواالله یا ایهاالمؤمنون.[۹]

يا معشرالعلماء...واعرضوا عمّا تأخذون من غير كتاب الله الحقّ فانّ لكم فى القيمة على الصّراط موقفاً على الحقّ قد كان مسئولا.[10]

و لاتكونوا من الّذين اوتواالعلم من قبل و استكبروا به على الله المهيمن القيوم.[11]

فلا يحجّبكم عمل الّذين كفروا انّهم وكلّوا على اجسادكم و ما جعل الله عليهم من سلطان على انفسكم و ارواحكم و افئدتكم و اتّقواالله لعّلكم تفلحون.[12]

نمونه‌ای از آثار حضرت بهاءالله به‌عربی

يا قوم ما انطق عن الهوىٰ بل بما يعلّمنى شديدالقوىٰ من جبروت الله العلى الاعلى...أتعجبون بان جائكم غلام الله على هيكل بشر مثلكم و يلقيكم من آيات ربّكم و يعلّمكم سبل العلم والعرفان ليقرّبكم الى جمال الله المشعشع المقدّس المنير كذلك فاذكر للعباد لعلّ تحدث فى قلوبهم نارالله و حبّه...

قل يا قوم تعالوا الى كلمة عدلً بيننا و بينكم انّكم ان لن تنصروا ربّكم الرّحمن لن تؤذوه و ان لن تعززوه لن تخذلوه و كونوا منصفاً فى امر ربّكم و لاتكوننّ من المعرضين قل انّه يعلم غيب السّموات والارض و يعلم مايحرّك به اياديكم و يخطر فى قلوبكم و يتكلّم به‌السنكم و انّ هذالحقّ يقين و يجزى كلّ نفس بما كسبت فما جزاءالظّالمين الاّ فى اصل الجحيم.[13]

قل يا قوم تالله ما انطق عن الهوىٰ بل الرّوح ينطق فى صدرى و تلك برهانى ان انتم تنصفون.

و یا قوم ان کان هذا جرمی فلست انا اوّل من اجرم بین یدی الله...خافوا عن الله و لا تدحضوا الحقّ بافواهکم ثمّ انظروا بطرف الانصاف فیما نزل بالحقّ من جبروت الله المقتدر المهیمن القیوم و ان تجادلوا بتلک الکلمات تالله لن یصدق علیکم حکم الایمان...

و یا قوم فارحموا علی انفسکم و لا تقاسوا هذا الامر بما عندکم و کونوا من الّذین اذا تتلی علیهم من آیات ربّهم یهتزّ انفسهم شوقاً للقائه ثمّ علی وجوههم یخرّون...[۱۴]

قد جئت عن منبع العظمة والجلال و مخزن الرّفعة والاجلال بآیات الّتی ما ظهرت حرف منها فی الملک و هذا اللّوح برهانی بینکم و لکم و علیکم ان انتم تعقلون.

و یا قوم تالله کنت ساکناً فی البیت و صامتاً عن کلّ الالحان و لکنّ الرّوح اهتزنی و انطقنی بالحقّ و ظهرت آثاره فی وجهی ان انتم فی جمالی تتفرّسون...[۱۵]

انّا ما اردنا من الدّنیا الاّ اهلها و انها من حیث هی هی موطئ قدمی...و منظر اولیائی و مطلع ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنی و صفاتی العلیا انّ ربّک هو المبین العلیم.[۱۶]

قل یا قوم تالله یفنی ما عندکم و یمحوا القضاء آثارکم ان ادخلوا ملکوت البقا کذلک یعظکم ربّکم العلی الاعلی الابهی.[۱۷]

علی باب هذا الرّضوان ملئکة الامر لموقوفون علی اسمی الحافظ السّمیع العلیم و ان یجدن من احد روائح الدّنیا و عمّا ظهر بین السّموات والارض یمنعنه عن الدّخول فی هذا الرّضوان و عن الوقوف بین یدی ربّک المنّان القدیم.[۱۸]

اعلموا بانّ الّذين كانت قلوبهم متعلّقة بشيئى عمّا فى السّموات والارض لن يقدرنّ ان يدخلنّ ملكوتى لانّ الله قدّس هذاالمقام عن دونه و جعله موطن الابرار.[١٩]

ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الاّ روائح الله و لن يشهد فى وجوهكم الاّ نضرة الفردوس و تكونّن من الّذينهم فى كلّ امر يفرحون و اذا يمسّهم الّذلة والبأساء والضّراء فى كلّ ما كان من البلايا و يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكلون على‌الله ثمّ الى مرضاته هم متوجهون.[٢٠]

قل لن يغنيكم اليوم شيئى الاّ بان تنقطعوا عن كلّ من فى السّموات والارض و تسرعنّ بانفسكم و ارواحكم الى كنزالله المهيمن العزيز المشهود...قل قوالّذى نفسى بيده من يكون متمسّكاً بشيئى عمّا خلق بين السّموات والارض لن يقدر ان يتمسّك بحبل حبّى وانّ هذالحقّ معلوم و من شرب قطرة عمّا جرت بين السّموات والارض لن يقدر ان يتقرّب الى بحرى المقدّس المتموّج العزيزالمحبوب و من توجّه الى وجه لن يستطيع ان ينظر الى جمال‌الله العزيزالمقتدر.[٢١]

قل قد انعدم رضوان لن يهبّ فيه نسائم حبّى و خربت بيوت لن يرتفع فيها بدايع ذكرى و كسرت اقلام لن يحرّك علىٰ اسمى المهيمن العزيز القيوم. قل يا قوم انّى غلام‌الله بينكم و آية‌الكبرى فيكم و آمنت بما عندكم من شرايع الله و دينه فبأى حجّة انتم تكفرون.

و یا قوم تلك آیات الله نزلت علی بالحقّ...تالله ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز محبوب و انّی لعبد آمنت بالله و آیاته و لا املك لنفسی حرکة و لاسکوناً...و کلّما اسکن فی البیت و اصمت عن الذّکر روح القدس یقومنی علی الامر و ینطقنی بین السّموات والارض و هذا لم یکن من عندی بل من عنده ان انتم تعرفون.[۲۲]

قل تالله قد فزتم بکأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تکوننّ من الصّابرین...قل تالله من شرب من هذاالکأس لن یظمأ ابداً.[۲۳]

قل یا قوم قوموا علی امرالله و دینه ثمّ انصروه و کونوا من النّاصرین ثمّ اعلموا بانّه لغنّی عمّا سویه و ما یأمر به النّاس هذا من فضله علیهم لانّ بذلك یصعدنّ الی مقرّالقرب فی فردوس الاعلی...

اذاً سکن قلم الامر عن حرکته لحکمة الّتی ما اطّلع بها احد الّاالله العزیز الجمیل و الحمد له فی کلّ الاحوال انّه ما من الهٍ الاّ هو له الخلق والامر و کلّ الیه لرّاجعین.[۲۴]



مضمون آیات عربی

حضرت باب

یقیناً ما اکنون در روز خدا زندگی می‌کنیم. این روز پرشکوهی است که آفتاب بر مثل آن هرگز نتابیده. این روزی است که پیشینیان به‌کمال شوق انتظار طلوع و ظهورش را کشیده‌اند. چه شده که سخت در خوابید؟ این روزی است که در اعصار پیشین با عشقی سرشار منتظر ورودش بوده‌اید. این روز ظهور عدل الهی است. شکر خدا را بجای آورید.

ای گروه علما...از آنچه در دست دارید—و کتاب الهی به‌آن حکم ننموده— روی بتابید. زیرا در روز رستاخیز در ''صراط'' (که محلّ قضاوت است) به خاطر مقامی که دارید مسئولید.

مواظب باشید مثل پیشینیان عمل نکنید: کسانی که به‌زیور علم آراسته بودند، و به‌همان سبب در برابر خدای بزرگ فخر و تکبّر نمودند.



مگذارید اعمال کسانی که منکر حقیقت‌اند، پرده‌ای بر بینائی شما گردد. این مردمان فقط بر جسم شما مسلّط‌ند. خداوند قدرت تسلّط بر ارواح و نفوس و قلوب شما را به‌آنها نداده. از خدا بترسید تا نیك فرجام گردید.

مضمون آیات عربی

حضرت بهاءالله

ای مردمان از هویٰ سخن نگویم. به‌آنچه از ملکوت خدا آمده ناطقم...از اینکه بندهٔ یزدان به‌هیکل انسان بین شما آمده متعجّب‌اید؟ کسی که آیات الهی را بر شما می‌خواند و راهِ علم و عرفان به‌شما می‌آموزد تا به‌خالق بی‌مثال تقرّب جوئید؟ این چنین با مردمان سخن گوی شاید در دلشان آتش عشق برافروزد و پرده‌های غفلت بسوزد.

ای مردمان به‌این سخن عدل گوش فرا دارید. اگر به‌یاری پروردگارتان بر نمی خیزید، به‌آزارش نپردازید. و اگر او را عزیز نمی دارید، به‌خواریش تن در ندهید. در امر آفریدگارتان به‌انصاف بنگرید و رو برمتابید. بگو او از اسرار زمین و آسمان و آنچه شما می‌کنید و در دلتان می‌گذرد یا بر زبانتان می‌آید آگاه است. این حقیقتی است هویدا. هرکس را بنا به‌کردارش پاداش و جزا دهد. ظالمان را جزائی جز پیوستن به‌اصل دوزخ نیست.

بگو ای مردمان به‌خدا سوگند از میل و هویٰ سخن نگویم. روح الهی در قلبم گویاست. این برهان من است اگر به‌انصاف بنگرید.

ای قوم اگر این گناه است، من نخستین گنه‌کار در درگاه آفریدگار نیستم...از خدا بترسید و حقیقت را به‌گفتار خود باطل مسازید. به‌دیدهٔ انصاف به‌آنچه از

ملکوت یزدانِ مقتدر و مهیمن و قیوم آمده نظر افکنید. اگر با این آیات به مجادله پردازید، به‌خدا سوگند حکم ایمان هرگز بر شما صادق نیاید...

ای مردم بر خود رحم آرید و این آئین را با میزان خویش مسنجید. از آنان باشید که چون آیات پروردگارشان را بشنوند، روحشان از شوق دیدارش به پرواز و اهتزاز آید و رویشان از بندگی به‌خاك رسد...

من از منبع عظمت و جلال و مخزن رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهش را ندیده. این لوحِ برهان من است، اگر تعقل کنید.

ای مردمان به‌خدا سوگند در خانهٔ خود ساکن و ساکت بودم. ''روح'' مرا به اهتزاز آورد و به‌حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...

ما از دنیا جز دل‌ها چیزی نخواهیم. دنیا براستی قدمگاهِ من است...و منظرِ دوستان من. طلوعگاه قدرت من است و مظهر اسم ها و صفات نیك و بلندپایهٔ من. پروردگارت مبین و آگاه است.

بگو ای مردمان به‌خدا سوگند آنچه نزد شماست به‌فنا گراید و قضا اثری از شما نگذارد. پس به‌ملکوت بقا درآئید. این چنین پروردگارِ بزرگ و پرجلالِ شما، شما را اندرز می‌دهد.

بر درِ این بهشت، فرشته‌های امر ایستاده‌اند، و اگر از کسی بوی حبّ دنیا را بیابند...او را از ورود به‌جنان و دیدارِ پروردگارِ قدیم و پراحسان باز دارند.

آنان که قلبشان متعلّق به‌دنیاست، هرگز ورود به‌ملکوتم نتوانند. زیرا پروردگار اغیاررا از این مقام باز داشته و آنرا تنها مسکن و دیار نیکان ساخته.



به‌اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحتان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمایتان جز رونق نعیم ننماید. از آنان باشید که همواره به‌زیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی به‌بینند، صابر و شاکرند. رضای او طلبند و توکّل به‌او کنند.

بگو چیزی شما را خرسند و بی نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و به‌سوی پروردگارِ مهیمن و عزیز و مشهود بشتابید...بگو قسم به‌خالقی که روحم در قبضهٔ قدرت اوست، اگر نفسی به‌چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به گلزار حبّم راه نیابد و شمیم عشقم نبوید. این حقیقتی است هویدا. و اگر قطره ای از این جهان بنوشد، به‌دریای پاكِ موّاج و محبوبم تقرّب نجوید. و اگر به چهره ای بنگرد، هرگز به دیدارِ جمالِ آفریدگارِ عزیز و مقتدر چشم نگشاید.

بگو نابود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه‌ای که اذکار تازه‌ام در آن به‌ترنّم نیاید، و شکسته باد قلمی که به‌اسم مهیمن و عزیز و قیومم رقم نزند. بگو ای مردمان، من بندهٔ خدایم. مصدّقِ آئین‌های اویم و نشانهٔ بزرگی او بین شما. پس به‌چه برهانی تکفیر می‌کنید؟

بگو ای مردمان این آیات الهی است که به‌حقیقت بر من نازل شده...به‌خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیاتش مؤمنم...نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح‌القدس مرا به‌اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از من نیست، از اوست، اگر بشناسید.

بگو به‌خدا سوگند به‌جامی دست یافته‌اید که احدی از پیشینیان به‌آن فائز نگشته. زود است بدانید، اگر به‌صبر بگروید...بگو سوگند به‌خدا، هر که از این جام بنوشد، هرگز تشنگی نداند.

بگو ای مردمان به‌یاری امرِ پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی‌نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به‌آن به‌عرصهٔ جنان، مقرّ پاکان و مقرّبان راه یابند...

در این هنگام قلمِ امر به‌حکمتی که احدی جز خدا آگاه نیست از حرکت باز ماند. در هر حال سپاس او راست. خدائی جز او نیست. امر و خلق از اوست و همه راجع به‌او.

بخش اوّل



تعالیم و تاریخ آئین بهائی

''باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکّر کند و بعقل و درایت خود تفحّص نماید.''[1] ''چشم خود در امرالله نظر کن و بگوش خود نغماتش را ادراك نما و حق را به‌حق بشناس.''[2] ''چشم بگشائید و به‌دیدهٔ بصیرت نظر نمائید و تفکّر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید.''[3] حضرت بهاءالله

۱



هدف و مقصد آئین بهائی

نخستین و برترین هدف و مقصد آئین بهائی[1] ایجاد دنیائی است یکرنگ و هم آهنگ که بر پایهٔ دوستی و آشنائی استوار باشد، نه پیکار و جدائی. دنیائی که ساکنانش یکدیگر را آشنای یگانه شمارند، نه بداندیش بیگانه، همدم و همنشین پندارند، نه دشمن پرکین، یار وفادار انگارند، نه رقیب بی مقدار. دنیائی که نادانی و تقلید و تعصّب از دلها بزداید، و جانها به‌فروغ دانش و داد بیاراید. جهانی که بر اهریمن آشوب و فقر چیرگی جوید، و ساکنانش در سایهٔ یك آئین، و ایمان به‌یك آفریدگار، در کمال آرامش و صلح و صفا، بیاسایند و بیامیزند، و بجای جنگ و جفا و برانداختن بنیان بشر، نیروهای خویش را صرف آسایش و رستگاری یکدیگر کنند.

ای پسران خاك، از تاریکی بیگانگی، به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همهٔ چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتراز این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش‌تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.[۲] حضرت بهاءالله

آئین بهائی از مردم جهان میخواهد که وحدت عالم انسانی، یعنی ترویج و تأسیس یگانگی و هم‌آهنگی بین نوع بشر را بعنوان نخستین و برترین هدف بپذیرند، و در راه رسیدن به‌آن با بهائیان همگام شوند:

"دوست یکتا می فرماید، راه آزادی باز شده، بشتابید، و چشمهٔ دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگو ای دوستان، سراپردهٔ یگانگی بلند شد، به‌چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یك دارید و برگ یك شاخسار ...بگو ای مردمان، در سایهٔ داد و راستی راه روید، و در سراپردهٔ یکتائی در آئید."[۳]
"عالم بین باشید نه خودبین."[٤] حضرت بهاءالله

"ای اهل عالم، به‌حرکت و اهتزاز آئید، و شادمانی نمائید، و در سایهٔ خیمهٔ وحدت عالم انسانی درآئید."[٥] **"جمیع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید."**[٦] **"شرف و منقبتی و میمنت و سعادتی اعظم از خدمت بندگان الهی نه."**[۷] حضرت عبدالبهاء[۸]

پذیرش این مقصد بزرگ، و اقرار به‌لزوم اشاعه و گسترش این نهضت وجدانی، و نیل باین سرنوشت آسمانی، نخستین شرط کامیابی در راه صلح و آزادی، و تأسیس وحدت و مدنیتی جهانی است.

احداث چنین دنیائی هماهنگ و یگانه، در روزگاران پیشین، به‌جهاتی چند امکان نداشت. از جمله، هنوز تحولات علمی، وسائل ارتباط و نزدیکی بین گروه های مختلف گیتی را فراهم نکرده بود. مردم عالم از یکدیگر چندان

آگاهی نداشتند، و ملل دنیا چنین بهم متّکی نبودند. گذشته از این، شعلهٔ جنگ جهانگیر، هستی بشر را تهدید به‌نیستی و فنا نمی‌کرد.

جهان بینی و جهان دوستی، روح عصر ما و روشنی آن است. بدون این روح و این روشنی، پیکر بشر را یارای قرار و دوام نیست.

هر امری را منع و مقاومت می‌توان نمود مگر اقتضای زمان را.[۹]

حضرت عبدالبهاء

شایسته است که مردمان، از این تابش و بخشش بزرگ الهی آگاهی یابند، و بکوشند تا گیتی را به‌فروغش بیارایند، و زمین را جلوه‌گاه بهشت برین سازند. اهمال و قصور در پذیرش و گسترش این منشور جهانی و این دستور آسمانی، منجر به‌جنگ و جدال و اضمحلال تمدّن پرشکوه و جلال انسانی شود.

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیك‌خواه همهٔ روی زمین نماید.[۱۰]

حضرت بهاءالله

سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است. و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبّت عمومی بین افراد انسانی.[۱۱]

حضرت عبدالبهاء

دین تنها پرتو یگانگی است

بهائیان برآنند که تنها عامل و انگیزه‌ای که گروه‌های گوناگون و پراکندهٔ گیتی را در سایهٔ یکرنگی در آورد، ایمان عالمیان به‌دین و آئینی است جهان‌بین که نوع بشر را برادر و برابر شمرد، گیتی را یك کشور داند و زمین را یك وطن خواند.



آئینی که از آلایش نابخردان پاك و پیراسته باشد، و به فروغ فرمان و حکمت یزدان روشن و آراسته.

خواست ایزد دانا چنان است که مردم عالم به یك کیش بگروند، در سایهٔ یك آئین گرد آیند، و از گفتار و پیام یك پیامبر پیروی کنند، و به این راستی گواهی دهند که جز به حمایت و عنایت پروردگار، ایجاد هم‌آهنگی و دوستی پاینده و پایدار، بین بشر امکان‌پذیر نیست.

"دین بزرگترین قوّه‌ایست که قادر است افکار و قلوب را بهم نزدیك کند و ملل و اقوام و نژادها و مذاهب مختلف دنیا را در پرتو اتّحادی ابدی تلفیق و ترکیب نماید..."[۱۲] "وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطهٔ قواء مادیه ترویج نشود، بواسطهٔ قواء سیاسی تأسیس نگردد. چه که فوائد سیاسیهٔ ملل مختلف است."[۱۳] حضرت عبدالبهاء

اگر آنچه در زمین است صرف کنی دلهایشان را الفت نتوانی داد. امّا پروردگار آنها را الفت بخشید. او قادر و حکیم است.[۱٤] قرآن مجید

نقش آئین بهائی در تأسیس صلح و یگانگی

برای رسیدن باین مقصد بزرگ، یعنی ساختن بنای صلح و آزادی و برافراختن پرچم آرامش و آسایش جهانی، بهائیان از چند راه کوشا و ساعی‌اند. از جمله باین راستی گواهی دهند و مردمان را از این حقیقت آگاهی بخشند که ما همه بندگان یك آفریدگاریم و بار و برگ یك شاخسار. اختلاف و جدائی و تعصّب و خودخواهی، بنیان انسانی را از بن براندازد و ما را از رسیدن به مقصود باز دارد. پس باید به ارادهٔ داور مهرپرور و به یاری یکدیگر، جهان بهتری بنا کنیم، و

به نیروی عشق به یك یزدان و به یك آئین، پرده های جدائی و خودخواهی بسوزیم، و در راه رفاه و اصلاح عالم همگام شویم.

"عمر گرانمایه را بقول این و آن تمام مکنید. کمر همّت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجّه کنید...بکمال روح و ریحان [شادی و فرح] با اهل عالم معاشرت نمائید...کلّ به داد و اتّحاد مأمورند."[15] "امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید."[16] "صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را."[17] حضرت بهاءالله

وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر...بندگان یك خداوند...و تاج انسانی زینت هر سری. لهذا باید جمیع طوائف و ملل، خود را برادر یکدیگر دانند، و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجرهٔ واحده شمرند...نهایت اینست که محتاج تربیتند، نادانانند، جاهلانند، باید هدایت نمود. مریضانند، باید معالجه کرد. طفلانند، باید در آغوش مهربانی پرورش داد، تا به‌بلوغ و رشد رسند، و جلا لازم، تا درخشنده و روشن گردند.[18] حضرت عبدالبهاء

با اهل جهان، خواه دوستان خواه دشمنان، مهربان باشید و خیرخواه گردید. دوستی نمائید و حق‌پرستی کنید. راستی جوئید و آشتی طلبید...نظر به‌خدا نمائید نه به‌خلق و توجّه به‌جهان آفرین نمائید نه جهان...اگر زهر دهند شهد بخشید. اگر تلخ گردند شکر شوید...آئین دوستی و راستی با جمیع اقوام عالم تأسیس نمائید...[19] حضرت عبدالبهاء

بهائیان هم‌چنین می‌کوشند که مردم جهان را از نظم نوین و تمدّن جدیدی که حضرت بهاءالله از یك قرن پیش برای آنان به ارمغان آورده آگاه کنند. زیرا احداث بنای آزادگی و یگانگی، بدون موجبات و وسائل ظاهری و بدون همکاری مردم عالم، ممکن نیست.



دنیای صلح و سلام و بنیان رستگاری بشر، بر دو ستون پایدار و استوار است: عشق و ایمان به‌حقیقت، و بیم از فرمان محکم عدالت. عدالت، عاری از فروغ محبّت، منجر به‌تیرگی و کدورت وجدان گردد، و محبّت عاری از فرمان عدالت، منتهی به‌چیرگی و تسلّط خودخواهان و مغروران جاه طلب.

حضرت بهاءالله در آثار آسمانی خویش گفتار بسیار راجع به‌رابطهٔ کشورها و لزوم و چگونگی اجرای داد و عدالت در بین آنها عرضه داشته، که به‌شهادت بسیاری از بزرگان نامدار جهان، جز به‌اتّکاء به‌این آثار و فرمانها، بشر را راهی برستگاری و کامکاری و برقراری صلح پاینده و پایدار نبوده و نیست.

نقش آئین بهائی در تربیت و سعادت بشر

علاوه برگسترش یگانگی ومحبّت و اشاعهٔ آزادی و عدالت، بهائیان می‌کوشند که مردمان را از سرشت و سرنوشت آسمانی خویش آگاهی بخشند. رویدادهای پیشین روزگار شاهدی است گویا برآنکه پیروان، پس از پیدایش آئین یزدان، اندك اندك گفتار پاك پیام آوران را فراموش کنند و به‌تیرگی ها و آلودگی های جهان خاك خو گیرند. آرمان های آسمانی را از یاد ببرند و به‌امور ناپایدار دلخوش و امیدوار شوند. کامکاری و رستگاری را از آفریده‌های خود جویند، و بجای پرستش پروردگار، به‌پدیده های ناپایدار سجده کنند، و بجای جهان جاودان، به‌دنیای دون دل بندند. خویش را شهریار و زمامدار روزگار شمرند، و بخشش‌ها و هدایای آفریدگار را افسانه انگارند.

هرگاه چنین بی‌خبری ها و اندیشه های ناروا در دلها استوار شود، مردمان را آرامش جان و روان و کامرانی و شادمانی آسمانی نماند. در چنین شبانگاه تیره



و جانکاه، دشواری‌ها و ناکامی‌ها، آلودگی به‌خواست‌ها و هوس‌های بی‌ارزش دنیا، و اتّکاء به‌اندیشه‌ها و عقائد نارو، چون اهریمنان بر آدمیان چیره شوند. و اگر این آشوب و تلاطم وجدانی و انحطاط و تنزّل انسانی چندی بپاید، نظم عالم در هم ریزد و مردمان از درندگان پیشی جسته، آثار تمدّن و رفاه و امنیت و آزادی را از صفحهٔ گیتی براندازند.

امّا هنگامیکه تاریکی نادانی دنیا را فرا گیرد، و غرائز حیوانی بر عواطف انسانی غالب آید، دست بخشایندهٔ پروردگار، برگزیدگان خویش را چون خورشید بامدادی بر فراز وجدان‌ها طالع کند، تا اندك اندك تاریکی‌ها بزدایند و بشر را از سرشت و سرنوشت آسمانی خویش آگاه نموده به‌آسایش و آرامش و شادمانی و کامرانی پاینده رسانند:

"چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت...و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی بآن مژده داده اند." [۲۰] "ای دوستان یزدان، آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند." [۲۱] "دوست یکتا پدیدار، میگوید آنچه را که رستگاری در آنست." [۲۲] "این کیش زندگی پاینده بخشد، و این آئین مردمانرا به‌جهان بی نیازی رساند." [۲۳] **حضرت بهاءالله**

و به‌خاطر ایمان به‌آئین یزدان، و به‌سبب عشق به‌راستی و امیدواری به‌لطف و بخشش باری، مردمان از غم و اندوه برهند، و به‌شادمانی جاودانی رسند. روحشان سرمست از ایمان و آسایش و وفا شود، و جانشان سرشار از عشق و آرامش و صفا گردد.



"بی نیاز به‌آواز بلند میفرماید، جهان خوشی آمده غمگین مباشید، راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به‌پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه در اوست بگذری و بکوی یزدان شتابی."[٢٤] "ای بندگان، تن‌های شما مانند نهالهای باغستان است و از بی‌آبی نزدیك بخشکی است. پس بآب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روان است تازه نمائید"[٢٥] حضرت بهاءالله

انسان تا مقام بلند انسانی را نشناسد، و به‌سرنوشت آسمانی و جاودانی خود پی نبرد، و از طلوع و تابش آفتاب بخشش یزدانی برخوردار نشود، چگونه در برابر ناروائی ها و ناکامی ها قد برافرازد، و از گنجینهٔ نهاد خود به‌بندگان ببخشاید؟ آنکه با خود در جنگ و ستیز است، چگونه با دگران از در صلح و صفا و هم سخنی در آید؟

شمعِ خاموش، شمع‌های دیگر روشن نکند.[٢٦] حضرت عبدالبهاء

ذات نایافته از هستی بخش — کی تواند که شود هستی بخش
خشك ابری که بود زآب تهی — ناید از وی صفت آب دهی

تاریکی عصر ما و نیاز بشر به‌آئینی جدید

تاریخ تمدّن دنیا گواه است که بشر بارها با این دو پدیدهٔ متغایر مقابل گشته. یعنی هر چندگاه یکبار، از خدادوستی و دانائی دوری جسته، و هدف اصلی از زیستن را از یاد برده است. در کشاکش چنین آشوب وجدانی و چیرگی اهریمن نادانی بر مردم روزگار، ناگهان رستاخیزی آسمانی برخاسته، و پیامبری جدید، چون خورشید بامدادی، پرده از رخ برافکنده، و نوع انسان را از تاریکی خودپرستی و تشویش و ناکامی، به‌روشنائی آزادی و ایمان و آرامش و امید و رستگاری رهنمون گشته.

آفریدگار بی همتا و مهربان زمانی پیامبر اسلام را به رسالت برانگیخت که آدمیان...جملگی در آغوش خواهش های گناه آلود و آرزوهای دور و دراز و ناهنجار، گرفتار بودند و پنجهٔ غرور و نخوت و چنگ کینه و نفرت، دل و گریبانشان را سخت میفشرد...پریشانحالی و افسردگی، کار را بر آنان زار کرده و جهل و بلاهت، آنان را سبکسر و تهی‌مغز بار آورده بود.[۲۷] امیر مؤمنان

بهائیان معتقدند که سیر تاریخ بار دیگر در عصر ما با دورانی مبهم و تاریك تلاقی نموده، و مردمان مقصود از زیستن و سرانجام و سرنوشت جاودانی خویش را از یاد برده‌اند. و در تلاش نیل به‌آرزوها و هدف‌های ناپایدار و ناروا، روشهائی پیش گرفته و راه هائی برگزیده اند که آنان را از آرامش جان و شادی وجدان، بی نصیب ساخته است.

"مردمان را بیماری فرا گرفته. بکوشید تا آنها را به‌آن درمان که ساختهٔ دست توانای پزشك یزدان است، رهائی دهید."[۲۸] **"مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیك به یأس است. چه که طبیب ممنوع و مطبّب [طبیب نما] مقبول و مشغول."**[۲۹] **"عالم مستعد مشاهده می شود در حینی که یأس کلّی حاصل است."**[۳۰] **"دو نفس دیده نمی شود که در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند."**[۳۱] **"چهرهٔ آفتابِ انصاف از ابرهای اوهامِ بی دانشان مستور و پنهان مانده. در این صورت اگر حرکات شب‌پره جلوه نماید بعید نیست."**[۳۲] حضرت بهاءالله

زمین و زمان بزیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ، سخت بلرزه درآید...بددلانِ زشترو فراوان و نیك‌اندیشانِ خوشرو اندك گردند. مردمان این روزگار، همچون گرگان، و شاهان این ایام بسان درندگان شوند. مردمان بی آزار، طعمهٔ دندان حریص ستمگران گردند، و بینوایان از فرط نیاز، به‌هیئت مردگان درآیند. چشمهٔ پاك راستی، بخشکی نشیند و رودخانهٔ دروغ و پستی



طغیان کند. مردم بزبان، تظاهر کنند و بدل، یکدیگر را دشمن دارند. همگان به زناکاری افتخار نمایند و از پاکدامنی و پرهیزکاری، نفرتی عجیب بدل گیرند و سرانجام بر تن پاك و آراستهٔ "اسلام" پوستین واژگون ناموزون بپوشانند.[۳۳] **امیر مؤمنان**

پیروان آئین بهائی در سراسر گیتی می‌کوشند که به‌یاری باری، بار دگر نور ایمان را در دلها برافروزند و تاریکی بی‌دانشی و بی‌خبری را از جانها بزدایند. تا کم‌کم مردمان آگه شوند که بشر جان است نه جسم، و از آنِ دولت جاودان است نه خطّهٔ خاکدان، و کامیابی و شادمانی و رستگاری پایدار، از ایمان و عشق و امید به‌یزدان حاصل شود، نه اززراندوختن و بدنیا دل باختن وگرد نام و مقام گشتن. و تا بشر به‌این حقیقت آشکار اقرار نکند، هرگز از تار و پود تیره‌بختی و ناکامی نرهد، و دیده و دل به‌فروغ شادی و شادکامی نیفروزد.

در طی قرن پیشین، ندای این آئین در سراسر گیتی طنین‌انداز گشته، و در ده‌ها هزار شهر و روستا و بیش از دویست کشور مستقل و غیر مستقل، بهائیان برای رسیدن به‌این آرمان‌های جهان‌آرا کوشا بوده و هستند. و درنتیجهٔ این تلاش‌ها، در دنیای بزرگ امروز، دنیای کوچك نمونه‌ای ساخته‌اند. این دنیای نمونه، نشانه‌ای است گویا بر اینکه هدف‌های بهائیان مبنی بر وهم و گمان نیست. چنانکه به‌نیروی ایمان به‌آفریدگار و گفتار برگزیدگانش، پیروان این آئین توانسته اند، به‌این اهداف بزرگ، در مدّتی کوتاه، جامهٔ هستی بپوشانند.

نظم نوین و آیندهٔ جهان

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد.[۳۴] **حضرت بهاءالله**

کتابهای آسمانی پیش مژده داده‌اند که زمانی رسد که نظم عالم درهم ریزد و نظمی آسمانی و نوین جایگزین آن گردد. از جمله در اوستا، کتاب آسمانی زردشتیان، پیش‌بینی شده که در روزگار پسین "فرِّ اهورامزدا" یعنی "فرِّ ایزدی" که در معنی عیناً مطابق است با "بهاءالله" مردمانی را بعرصهٔ هستی در آورد:

تا آنان گیتی را [دگرگون کنند و] از نو بسازند، [گیتی]...جاودان بالنده و کامروا. بدان هنگام که...["سوشیانت"][۳۵] بدر آید و جهان را به‌آرزوی خویش دیگرگون سازد.[۳۶] **اوستا، کردهٔ یکم**

این شعر معروف از فردوسی شاهد بر آگاهی او از مژده‌های حضرت زردشت به ظهور موعودی است که فرِّ او و بهاء او "چهار سوی" جهان را بگیرد:

بیاید از این پس یکی نامدار — ز دشت سواران نیزه گذار
یکی مرد پاکیزهٔ نیک خوی — بدو دین یزدان رود چارسوی
کزو گردد ایمن جهان از بدی — بتابد از او فرّهٔ ایزدی

گیتی را دگرگون کردن و از نو ساختن، مستلزم کوشش و صبر و فداکاری بسیار است. در آثار بهائی، آیندهٔ عالم انسان و زمان عالمگیر شدن و رشد و گسترش بی‌سابقهٔ آئین یزدان، اینطور پیش‌بینی شده:

- سیاستمداران در ازدیاد وسائل جنگ می‌کوشند، و ملل جهان دچار جنگ ها و کشتارهای بسیار می‌شوند. (ما هنوز در گیر و دار این مرحله‌ایم.)
- عقلای عالم گرد هم می‌آیند تا علّت خونریزی‌ها و انقلابات را بفهمند. پس از جستجو می‌یابند که سبب اصلی جنگ و جدال، تعصّب است، خاصّه تعصّب مذهبی. پس می‌کوشند دین را از میان بردارند، تا تعصّب را نیز محو کنند.



- پس از چندی می‌یابند که بشر نیازمند به‌دین و آئین است و صلح و صلاح بدون ایمان امکان پذیر نیست.
- عقلای عالم به مطالعهٔ ادیان جهان می پردازند تا به بینند کدامیك با نیازمندی‌های زمان هم‌آهنگ است. آنگاه در می‌یابند که آئین بهائی روح عالم انسان است و روشنی آن. در آن زمان مردمان گروه گروه باین آئین روی آرند و حکومت یزدان را در جهان برپا کنند.[۳۷]

هنگامی‌که یاری و غلبهٔ ارادهٔ الهی فرا می‌رسد و می‌بینی مردمان گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند، شکر و ستایش پروردگارت را بجای آر.[۳۸] قرآن مجید

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که فوج فوج مانند موج به‌ساحل نجات توجّه نمایند.[۳۹] حضرت عبدالبهاء

آن روزی است که مردم جهان گرد هم جمع شوند و شاهد آن شوند. در زمان معین بدون تأخیر فرا خواهد رسید.[۴۰] قرآن مجید

"وجه عالم به‌لامذهبی متوجّه...از ایمان...بعید و به‌ظنون و اوهام نزدیك. تا مدّتی به‌این نحو خواهد بود. چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده...بعد از انقضاء مدّت مذکوره در کتاب، بغتةً امرالله مرتفع و جمیع نفوس به‌او متوجّه. انّ ربّك لهوالصادق المتکلّم الناطق الامین."[۴۱] "هر امری از امور اعتدالش محبوب. چون تجاوز نماید، سبب ضرّ گردد. در تمدّن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده...اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از...عقول مستور. و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلّها و سمّیت آن سبب هلاکت."[۴۲] "ظهور این کنزِ مستور [نیروی اتمی]...علامت بلوغ دنیاست و بعد از بلوغ، خطر عظیم و بلای عقیم عالم و اهل آن را از عقب. مگر آنکه در رضوان الهی

وارد شوند."[۴۳] "نظر بعصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن...جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند و لکن الطاف مکنونهٔ الهیه به‌سببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و می‌فرماید."[۴۴] حضرت بهاءالله

ید غیبی درکار است و انقلابات ارضی مقدمهٔ اعلان شریعت پروردگار.[۴۵]
حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

بگو هنگامی‌که روز یاری و پیروزی فرا رسد، همهٔ مردمان ادّعای ایمان کنند و وارد آئین یزدان شوند.[۴۶] حضرت بهاءالله

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

ای اهل عالم، همه بار یك دارید و برگ یك شاخسار. بکمال محبّت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق سلوك نمائید. قسم بآفتاب حقیقت، نور اتّفاق، آفاق را روشن و منوّر سازد.[۴۷]

"باید کلّ در اصلاح عالم بکوشند. عالم یك وطن است...باید کلّ بکمال اتّحاد و اتّفاق بتعمیر آن همّت گمارند."[۴۸] "ای اهل عالم شما قطره‌های یك بحر و اوراق یك شجرید. اختلاف و نفاق را بگذارید و به اتّحاد و اتّفاق تمسّك نمائید."[۴۹] "ای دوستان...با جمیع اهل عالم بکمال محبّت رفتار کنید."[۵۰] "به‌چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید."[۵۱]

"عالم منقلب است و افکار عباد مختلف."[۵۲] "انقلاب و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزاید."[۵۳] "هر یوم شدّت بلا زیاد می‌شود تا آنکه بالاخره آنچه از لسان عظمت [بهاءالله] در مراتب صلح نازل شده بآن متمسّك شوند و بآن عمل نمایند."[۵۴] "کمر همّت را محکم نمائید، شاید بندگان از اسیری فارغ



شوند و به‌آزادی رسند. امروز نالۀ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیرۀ ستم عالم و امم را احاطه نموده.''[٥٥]

باسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسّك جوئید. این یك شِبر عالم یك وطن...است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و بآنچه علّت اتّفاق است توجّه نمائید. نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش است، نه بوطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمۀ آسمانی را بدانید، چه که...آفتاب است از برای جهان بینائی.[٥٦]

در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید. همّت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم باسم اعظم محو شود...کلّ اهل یك عالمید و از یك کلمه خلق شده‌اید. نیکوست حالِ نفسی که به‌محبّت تمام با عموم انام [مردم] معاشرت نماید.[٥٧]

''جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند...شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.''[٥٨] ''جمیع باید در صدد اصلاح عالم باشند. این است حکم محکم که در این ظهور اعظم...نازل گشته.''[٥٩] ''بخود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید.''[٦٠]

''دانای توانا گیتی را به‌مثابه دفتری قرار فرموده تا گفتار و کردار پسران آدم در آن ثبت شود و چون چنین است، گفتار پاکیزه باید و کردار پسندیده شاید. جهد نمائید تا مانند ستارۀ صبحگاهی از افق سماء دانائی ظاهر و مشرق باشید. انسان بی‌اثر مانند درخت بی‌ثمر مشاهده می‌شود.''[٦١] ''امروز روزی است بزرگ و مبارك. آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به‌حقّ و راستی تمسّك نماید.''[٦٢] ''انسان عزیز است چه که در کلّ آیت حقّ موجود.''[٦٣] ''عنقریب است که اعلام قدرت

الهی را در همهٔ بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی.''[٦٤]

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهرپرور گردید. بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابه یار نوازش فرمائید. دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید...خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان. بی‌نوایان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید. دردمندان را درمان گردید و مریضان را طبیب و پرستار. بصلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و حقّ‌پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید.[٦٥]

تا توانید در هر محفلی شمع محبّت برافروزید و هر دلی را بنهایت رأفت ممنون و مسرور نمائید. بیگانگان را مانند خویش بنوازید و اغیار را بمثابه یار وفادار مهربان گردید. اگر نفسی جنگ جوید شما آشتی طلبید. و اگر ضربتی بر جگرگاه زند شما مرهم بر زخم او بنهید. شماتت کند محبّت نمائید. ملامت کند ستایش فرمائید. سمّ قاتل دهد شهد فائق بخشید. بهلاکت اندازد شفای ابدی دهید. درد گردد درمان بشوید. خار شود گل و ریحان گردید. شاید بسبب این رفتار و گفتار این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم خاکی آسمانی شود و این زندان شیطانی ایوان رحمانی گردد. جنگ و جدال برافتد و محبّت و وفا در قطب عالم خیمه افرازد. اینست نتائج وصایا و نصائح الهی و خلاصهٔ تعالیم دور بهائی.[٦٦]

''شب و روز بکوشید تا امر خیری از شما سر زند.''[٦٧] ''جز خیر عموم بشر نیندیشید و بغیر از صلاح عالم انسان مپسندید.''[٦٨] ''وقت اتّحاد و اتّفاق است و زمان یگانگی و آزادی. بیکدیگر مهربان باشید و بخدمت همدیگر



پردازید. اوّل خادم شما منم...''[٦٩] ''اختلاف بدو قسم است. يك اختلاف سبب انعدام است...و اختلاف ديگر كه عبارت از تنوّع است، آن عين كمال...اختلاف آداب و رسوم و عادات و افكار و آراء و طبایع سبب زينت عالم انسانی گردد.''[٧٠]

''وقت را غنيمت شمريد. بجان بكوشيد و بخروشيد تا اين جهان ظلمانی نورانی گردد و اين عالم تنگ و تاريك گشايش يابد...بنياد عناد برافتد و اساس بيگانگی ويران گردد و بنيان يگانگی مرتفع شود...تا عَلَم محبّت و الفت در جميع آفاق موج زند...اين است وصايای عبدالبهاء.''[٧١] ''ای ياران به‌جان و دل بكوشيد كه اين جهان آئينۀ جهان ملكوت شود.''[٧٢] ''پر برگ و شكوفه شويد. مانند درخت خشك نباشيد كه هر قدر باران بهاری بارد، نسيم جان‌پرور وزد، ابداً در آن اثری ظاهر نشود.''[٧٣] ''جميع دست بهم داده در خير عالم انسانی بكوشيد.''[٧٤] ''هر يك عالم انسانی را شمعی نورانی گرديد و در خدمت عموم بشر جانفشانی نمائيد. از راحت و آسايش خويش بگذريد تا سبب آسايش عالم آفرينش گرديد.''[٧٥]

در تأليف قلوب ساير اديان بيكديگر جانفشانی كنيد. نفسی را بيگانه نخوانيد و شخصی را بدخواه مشمريد. چنان سلوك نمائيد كه اين جهان فانی نورانی گردد و اين گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. اين است وصيت عبدالبهاء، اين است نصيحت اين عبد بی‌نوا.[٧٦]

''ای اهل عالم بيدار شويد بيدار. ای احزاب و امم هشيار گرديد هشيار. بنيان نزاع و جدال را براندازيد. از تقليد و تعصّب كه سبب درندگيست بگذريد، تا به‌حقيقت پی بريد و انوار وحدت عالم انسانی مانند آفتاب ظاهر و عيان گردد. علم صلح عمومی بلند شود. الفت و اتّحاد كامل بين اجناس و اديان و اوطان حاصل گردد. عالم انسانی آسايش جويد و صورت و مثال الهی يابد. اينست پيام من.''[٧٧] ''چقدر انسان عزيز و شريف است اگر به‌آنچه شايد و بايد قيام نمايد.''[٧٨]

نامه‌ای از ابوالفضائل به‌پارسیان

نمونهٔ زیر گزیده ای از نامه های ابوالفضائل به پارسیان است. ابوالفضائل از علمای بزرگ اسلام و صاحب آثار مهم علمی و ادبی به‌عربی و فارسی است. این دانشمند بلند پایه پس از کاوش و کوشش بسیار به‌آئین بهائی گروید و کتاب هائی پرارزش در اثبات این آئین از خود به‌یادگار نهاد. نمونهٔ زیر که به‌پارسی سره نگاشته شده شاهدی است گویا بر مهارت و ملاحت گفتارش:

به‌نام یزدان مهربان. ستایش پاك‌یزدان را سزاوار که به‌خودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته. ای پارسیان...دادرسْ آشکار..زبانِ آسمانی ترانهٔ پارسی گوید و آئینْ بخشِ دیرین، سرودِ نوآئین خواند. جشن بهروزی است و هنگام فیروزی. پیراهن کهنه را برکنید و جامهٔ نو در بر کنید. از دست یزدانی بادهٔ آسمانی گیرید و زندگانی جاودانی یابید...روزِ نو، روانِ نو خواهد و جشن نو را آرایش نو شاید. بنگرید که جهان تازگی یافته است و گیتی آئین نو گرفته. زبان روزگار، ترانهٔ نو سراید و دست پروردگار، اندام هستی را به‌زیور نو آراید. کیخسرو دادگر، درفش کیانی افراخته و باربد یزدانی، زمزمهٔ آسمانی نواخته...بامداد یزدان از کرانهٔ ایران دمیده. نیاکانِ رفته به‌امید این روز پیروز خواری‌ها بردند و اندوه‌ها خوردند. و ستم‌ها کشیدند...باشد که چون مژده خدائی فرا رسد بهروز شوند و چون روز جهانسوز درآید بر جهانیان پیروز گردند، داورِ دادگر...مژدهٔ دیرین را در روزگار شما آشکار ساخت...به‌هوش آئید...روی نیاز به‌خدای بی انباز نمائید و او را همی ستائید و بسرائید: پاك پروردگارا مهربانا دادرسا یزدانا... دل‌ها به‌یاد تو خورسند است و جان‌ها به‌مهر تو دربند. دل‌ها را از تاریکی نادانی پیراسته فرما و جان‌ها را به‌زیور دانش آراسته دار و روان‌ها را از بند



گمراهی رهائی بخش. توئی فروغ‌بخشِ اختران و فرماندهٔ زمین و آسمان. زبان به یاد تو گویاست و دل از خواست تو جویا. بجز تو پناه از که جوئیم و رستگاری از که خواهیم. در این بامداد روشن...ما را بی‌بهره مساز، رو بسوی تو داریم، افزایش از بخشش تو خواهیم...توئی جهاندار دانا و توئی دستگیر توانا.

ای یاران پارسی مژدهٔ پیغمبران یکسره هویدا گشته، خود را بی‌بهره مسازید و ابر بخشش یزدانی در این نوبهار سایه گسترده، خود را در تاب آتش نادانی مگدازید. بار دیگر این بخشش به‌دست نیاید...پیوسته ابر مهر نبارد و همواره شاخهٔ امید میوهٔ زندگی جاوید نیارد. همهٔ نشان‌ها که در نامه‌های آسمانی نگاشته بودند آشکار شد...روزِ تازه است و جهان از فرّ یزدانی پرآوازه. گیتی جوانی گرفته و جهان آراسته گشته...رامشگر بهشتی ترانه‌گوی و دست یزدانی باده بخش...به‌هوش آئید، مبادا روز...به‌پایان آید و در بسته گردد و رشتهٔ امید گسسته شود.

ای یاران پارسی، این گفتار آسمانی به‌یاد آرید که...آئین تازی فزون از هزار سال چیرگی نیابد و خورشید یزدانی بیش از هزار و دویست و اند سال پنهان نماند. چون...این هزاره به‌انجام رسد اختر ایرانیان بدرخشد و ابر بخشش بر خاورسو ببارد...اکنون این مژده ها فرا رسید و بامداد ایزدی بدمید و آن خورشید روشن آشکار گردید. در پیشگاه یزدانی سپس برای شما بهانه نماند. داور دادگر پس از گذشتن روز، پوزش نپذیرد. تا این خورشیدِ روشن تابنده است برخیزید...تا بهار ایزدی به‌انجام نرفته تازگی یابید. چون گلبن بشکفید و چون هزار بر شاخسارِ پیمانِ پروردگار بسرائید.[۷۹]

در روز هیجده بهمن ماه سنه ۱۲۶۶ پارسی، ۲۸ محرّم سنه ۱۳۱۵ تازی. بندهٔ یزدانی ابوالفضل گلپایگانی.





حقیقت آئین های الهی یکی است

آئین های آسمانی، اگر چه به‌ظاهر متفاوت‌اند و به‌نام‌ها و گفتار گوناگون عرصهٔ گیتی به‌فروغ ایزدی آراسته‌اند، امّا حقیقت کلام و پیام آرام‌بخش آنان یکی است. پیمبران، مهرهای فروزان آسمان آئین پروردگارند. اگر چه این نور بخشندگان الهی را هر بامدادی طلوع‌گاهی و هر بهاری افق و نظرگاهی نوین است، ولکن پرتو همان پرتو پیشین است و نوربخشنده همان آفتاب دیرین.

میان پیمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه.[۱] حضرت بهاءالله

امر و آئین ما یکی است.[۲] قرآن مجید

[خداوند] همان دینی را به‌شما داده که به‌نوح داد.[۳] قرآن مجید



این یك امّت است و یك آئین، و من خالق و مربّی شما هستم. پس بر حذر باشید. امّا مردمان امر و آئینشان را تقسیم کردند و هر گروهی به آنچه نزد اوست راضی و شادمان است.[٤] **قرآن مجید**

اختلافشان بر سر اسم است. اگر اسم را از میان برداری جمیع می بینند که مقصدشان مقصد واحد بوده.[٥] **حضرت عبدالبهاء**

در روزگاران پیشینیان، برگزیدگان بسیار از آسمان ارادهٔ آفریدگار تابان و فروزان گشتند. از جملهٔ این برگزیدگان، ابراهیم، نوح، موسی، زرتشت، بودا، مسیح، و محمد بودند. این فرستادگان پاك یزدان را رسم و مرام یکی بود و آئین و پیام یکی. همه از یك بخشاینده مدد می‌جستند و از یك آفریننده سخن می‌گفتند.

در آثار آئین بهائی، تشبیهاتی چند در بارهٔ ظهور مکرر راهنمایان الهی بکار رفته. گاهی تکرار حقیقت این برگزیدگان، در عرصهٔ جهان، به برگشت شکوفه های گلزارآفرینش تشبیه شده. گل های زیبا را دردامان بوستان، جلوه ها، شکل ها، رنگ ها، و طرح های گوناگون است. امّا در هر دیار که برویند، و در هر گلشن که چهره گشایند، و به هر نام که شهره شوند، آنها را سرشت یکسان است، و حقیقت و هویت، نمودارِ احسان و حکمت یزدان. همه از یك آفتاب بهره‌ورند و از بخشش یك آفریدگار برخوردار.

گاهی دیگر، تکرار حقیقت پیمبران یزدان در این جهان، به تجلّیات نور در آئینه تشبیه گشته. اگر چند آینه را به طرح ها و شکل های گوناگون در برابر خورشید نهیم، هر یك را از پرتو فروزان آن، سهمی و نصیبی معین است. و اگر چه این آئینه‌ها بدیدهٔ ما متفاوتند، امّا همه از یك نور بهره‌ورند و از یك فروغ برخوردار.

فرستادگان الهی نیز اگر چه بدیدۀ ما متفاوتند، ولی آنها را پیام و مرام و مقصد و آرمان یکی است. همه کیش ها بشر را بخداپرستی و راستی و دانائی دعوت نموده‌اند. همه آئین‌ها گواه‌اند که آدمی را حقیقتِ هستی روح است نه پیکر، و هدف از زیستن پاکی و آزادگی است نه آز و آلودگی. آراستگی به سیرت انسانی است و بهره بردن از احسان و بخشش یزدانی، نه مقام جستن و خود آراستن و به‌دامگاه هستی دل بستن.

پیام‌آوران را غایت تمنّا و آرمان، رستگاری بشر است. و تا بشر از گفتار و آثار این گنجینه‌های حکمت و معرفتِ الهی آگاهی نیابد، و زندگانی آسمانی آنها را پیام و الهام یزدانی نداند، هرگز از نیك‌بختی پایدار و سرچشمۀ حقیقی شادی ها برخوردار نشود.

رمز پیدایش آئین‌های گوناگون

"اگر گیتی را یزدان یکیست و کیش یکی، پس رمز پیدایش آئین‌ها و کیش‌ها چه بوده؟" وقتی عرصۀ آفرینش را به‌دیدۀ بینا می‌نگریم، می‌بینیم "که جهان و آنچه در اوست هردم دگرگون گردد و در هر نَفَس تغییر و تبدیل جوید."[٦] چرخ روزگار پیوسته در سیر و گردش است و قافلۀ انسانی در تکاپو و جنبش. هر بهاری را خزانی است و هر آغازی را پایانی. هر گفتاری را زمانی است و هر دردی را درمانی:

> **پیمبران چون پزشکانند که بپرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشك جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشك را با گذشته یکسان نبینید جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه**



سزاوار و همچنين پيمبران يزدان هرگاه که جهان را به‌خورشيد تابان دانش درخشان نمودند به‌هر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند يکتا خواندند و آنها را از تيرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند. پس بايد ديدهٔ مردم دانا بر راز درون ايشان نگران باشد چه‌که همگی را خواست يکی بوده و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است.[۷] حضرت بهاءالله

البتّه پيامبرانی پيش از تو فرستاديم...برای هر عصر و زمانی کتابی است. خداوند هر چه را [هر حکمی يا قانونی را] بخواهد تغيير دهد يا تأييد کند. سرچشمهٔ کتاب‌ها نزد اوست.[۸] قرآن مجيد

ای مردم، بزودی زمانی خواهد رسيد که ساغر آب حيات جاودانی، يعنی اسلام، واژگون شود و ديگر چيزی از آن باقی نماند.[۹] امير مؤمنان

رگ جهان در دست پزشك دانا است. درد را می‌بيند و به‌دانائی درمان می‌کند. امروز را درمانی و فردا را درمان ديگر. امروز را نگران باشيد و سخن از امروز رانيد...[۱۰] حضرت بهاءالله

هر روزی را وضع خاصّی است.[۱۱] قرآن مجيد

اين است که يزدان مهربان، در هر عصر و زمانی، معلّمی آسمانی به‌تربيت مردمان می‌گمارد تا کودکان دبستان عرفان و ايمان را بنا به‌نياز و ميزان فهم و آگاهی آنها، در دامان دانش و بخشش الهی، پرورش بخشد. کودك خردسال، فهم مبانی حکمت نتواند، و طفل دبستان، درك حقائق کيهان ننمايد:

بگو ای مردمان، سخن باندازه گفته ميشود تا نورسيدگان بمانند و نورستگان برسند. شير باندازه بايد داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآيند و در بارگاه يگانگی جای گزينند.[۱۲] حضرت بهاءالله

گنجینهٔ هر چیزی نزد ماست و از آن جز سهم معینی نازل نمی‌کنیم.[١٣] **قرآن مجید**

من سخنان بسیار دارم که بشما بگویم. سخنانی که حال تحمّل شنیدن آنها را ندارید. امّا روزیکه او یعنی "روح راستی" می‌آید، شما را به‌جمیع حقائق هدایت خواهد نمود.[١٤] **حضرت مسیح**

تحوّل و تکامل زندگی بشر، مستلزم تغییر برخی از احکام و دستورها است. و به این جهت پیمبران یزدان، فرمان پیشینیان را گاه بگاه دگرگون ساخته اند. والاّ حقیقت و منشأ پیام و مرام آنها یکی است. همه از یك آفریننده پدید آیند و از یك بخشاینده مدد جویند.

نظر به‌مقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ...از نزد او نازل شده.[١٥] **حضرت بهاءالله**

انکار پیامبران یزدان

افسوس که مردمان یگانگی و هم‌آهنگی کیش‌های یزدان را نشناخته، به‌نشانه‌ها و نمودارهای ناپایدار دل بندند، و از تخیلات خام خویش، خدایانی فریبنده و دلپذیر آفریده، به‌پرستش و نیایش آنان پردازند. پردهٔ انکار بر دیده نهند و پرچم نفاق برافرازند. چنانکه منتظران طلوع پرتو آزادی و آگاهی، هیچ یك از فرستادگان الهی را به‌آسانی نشناختند، و سالها و گاهی قرنها بسر آمد، تا براه راستی راه یافتند و روح و روان بنور دانائی و رستگاری آراستند.

هیچگاه امری و تذکری تازه از جانب پروردگار به‌آنها نرسد مگر آنکه به تمسخرش پردازند.[١٦] **قرآن مجید**



هیچگاه آیه‌ای [دلیلی] از آیات پروردگار آشکار نشد، مگر اینکه از آن روی گردان شدند.[۱۷] **قرآن مجید**

ای وای بر مردمان! آنان را پیامبری نیاید مگر آنکه به‌تمسخرش پردازند.[۱۸] **قرآن مجید**

"حضرت روح [مسیح] را سرگشتهٔ دشت و صحرا کردند...سرور کل خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدان [امام حسین] را به نهایت مظلومیت خون مطهر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاك مذمّت بیختند. حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس...و منابر لعن...نمودند."[۱۹] "جهانیان را آئین دیرین چنین است که دشمن راستی‌اند و بدخواه حق‌پرستی."[۲۰] **حضرت عبدالبهاء**

شگفت اینجاست که مردمان تا هنگام پیدایش پیمبرپسین، دست‌های دعا و تمنّا بلند می‌داشتند که ای خدای پرعطا موعود و راهنمای آسمانی ما را نمودار کن، تا از نورش دیده و دل برافروزیم و از گفتارش رسم رستگاری آموزیم. امّا همین که فرستادهٔ خدا نقاب از چهره بر می‌داشت و زبان به‌سخن می‌آراست، منتظرانِ ناآگاه، ناگهان به‌آتش دشمنی وخشم می‌گداختند و به‌انکاربرمی‌خاستند که ترا با برگزیدگان یزدان قرابت و شباهتی نیست. گر چه گفتارت شیرین است و سحرِ مبین، امّا ترا به بارگاه الهی راهی نیست. پیامبر خدا در ناصره یا مکّه پرورده نمی‌شود. زادگاه چنین برگزیده‌ای، در عالم آلودهٔ ما نیست، در افلاك است نه تودهٔ خاك.

موعود ما بر فراز ابرها نشیند، و از دامان سپهر چون فرشتگان آسمانی، با فرّ یزدانی، و با صیحه و نوائی بلند و پیکری زیبنده و برومند، و در غایت شکوه و

حشمت، پای به‌مأوای خاکیان نهد. مهدی ما را سیمائی پرتابش و درخشش است، و دیدگان کسی را یارای نگریستن به جمال پرفروغش نیست. خونریز است و فتنه انگیز، شررخیز است و شورانگیز. شهریاران قلمرو قدرت و شوکت، در بارگاهش آرزوی بندگی و سرافکندگی کنند، و سرکشان و جبّاران جاه‌طلب، در برابر شکوه و سطوت و صولتش، جز تسلیم و تکریم چاره ای نجویند. مردمان:

مهدئی خواهند که با سهم و سنان و شمشیری بران سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری سازد...آفت جانها گردد. بنیان انسان براندازد...منتظر چنین موعودند.[٢١] **حضرت عبدالبهاء**

مردم روزگار چنین پیمبری خواهند و چنین نجات دهنده ای آرزو کنند. و سرانجام، این نکته‌گیران و بی‌خبران، ارمغانی را که پس از روزگاری دراز، به دعا و تمنّا و راز و نیاز و استغاثه و زاری، از بارگاه الهی می‌ستانند، با افتخار و سربلندی بسیار، بدست طوفان بلا می‌سپارند. آری این اختران آسمان حکمت و دانائی را هرگز جز اذیت و آزار پاداشی نبود و جز رنج و بلا نصیبی نه. همواره هدف نکوهش ناسپاسان بودند و مورد تعدّی و تمسخر متعصّبان. گاهی بفراز دار رفتند، و وقتی زینت صلیب شدند. زمانی در زندان ظلم گذراندند، و روزگاری اسیر زنجیر گشتند. و پس از سیر سالها و گذشت زمانها، منکرین راه راستی کم‌کم از پرتو الهی آگاهی یافتند و به‌ندامت برخاستند که این چه غفلت بود و این چه نادانی که نور خدا را خاموشی خواستیم و بامداد روشنش را تاریکی آرزو کردیم. پس از این، برگزیدۀ آسمانی را پذیرفتند و پرستیدند. بناها



به یادش ساختند و معبدها به نامش آراستند. در نعتش ترانه ها سرودند و در وصفش سخن‌ها پرداختند، تا زمان ظهور پیمبر بزرگِ دیگر فرا رسید.

آنچه از سرگذشت پیمبران برای تو نقل کنیم از این روست که...مؤمنان را پند و تذکّری باشد.[۲۲] قرآن مجید

بگو ای دارای چشم، گذشته آینهٔ آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی، دوست را بشناسید و نرنجانید.[۲۳] حضرت بهاءالله

داستان آنها برای خردمندان مایهٔ عبرت است.[۲٤] قرآن مجید

دریغا که سرنوشت پیمبران پیشین، در عصر ما هم آئینهٔ عبرت نشد، چنانکه فرستادهٔ جدید خدا را نیز نپذیرفتند. بر گفته های شیرین و دل نشینش خرده ها گرفتند و از دریای دانش و حکمت بیکرانش روگردان شدند. و سرانجام او را آویخته، هدف صدها تیر نمودند. این است روش و منش مردمان و این است داستان غم‌افزای پیام‌آوران الهی و ستارگان تابان راه راستی و آگاهی.

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

همیشه فرمانهای یزدانی مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده، ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی را بکنار نهاده‌اند و به‌پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی‌بهره مانده‌اند. از اینروست که راز گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوش هوش مردم دور شده. اگر دانایان زمین به دیدهٔ بیننده در گفتارهای جهان‌آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند، ناچار بنهان آن پی برده، از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.[۲٥]

"هر زمان و عصر را رزقی معلوم و نعمتی مقدّر است و بقدر و اندازه افاضه می‌شود. و ان من شیئ الاّ عندنا خزائنه و ما ننزله الاّ بقدر معلوم."[۲٦] [گنجینهٔ

هر چیزی نزد ماست و آشکار نمی‌کنیم از آن مگر بقدر معین.] **"معنی همان است که بود، لفظ تغییر نموده. رسم همان است، ولکن اسم تبدیل شده. و این تغییر و تبدیل از تغییر عالم و اقتضای وقت ظاهر."[٢٧] "نظر به مقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده ولکن کل...از نزد او نازل شده...اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و به‌اتّحاد و اتّفاق تمسّك نمائید."[٢٨]**

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

"اساس ادیان الهی یکی است و آن فضائل انسانی است."[٢٩] "اگر سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می نمائید که جمیع حامی صلح‌اند و مروّج وحدت عالم انسانی. زیرا اساس کلّ یکی است و آن حقیقت است."[٣٠] "باید ادیان یك دین گردند. مذاهب متّحد شوند."[٣١] "دین باید متحرّك باشد و روز بروز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرّك ماند، افسرده گردد و پژمرده شود."[٣٢] "اگر بموجب تقالید حاضرهٔ ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه."[٣٣]

جمیع موجودات در تحت تغییر و تبدیل‌اند. هر جوانی پیر و هر نهالی درخت کهن می شود و هر کهنه‌ای متلاشی می‌گردد. ادیان عالم نیز هر یك در هر عصری سبب ترقی بود. ولی حال مانند درخت‌های کهن گشته و بی‌ثمر مانده اند. ملل موجوده متوقعند که این درخت‌ها باز شکوفه و خرّمی حاصل نمایند و این محالست...

هر دینی به‌دو قسم منقسم است قسمی اصل است و تعلق به‌اخلاق دارد...و آن یکی است. ابداً تغییر ندارد حقیقت است. حقیقت تغییر و تبدیل ندارد. و قسمی دیگرفرع است و تعلق به‌معاملات دارد. این درهرزمانی به‌اقتضای آن



زمان تغییر یابد. مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق به اخلاق داشت، در زمان مسیح تغییر نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد. زیرا در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده می‌شد. به حکم تورات هر کس چشمی را کور می‌کرد چشمش را کور می‌کردند. دندانی می‌شکست دندانش را می‌شکستند. این به‌اقتضای زمان موسی بود. امّا در زمان مسیح مقتضی نبود، مسیح نسخ فرمود. هم‌چنین طلاق از کثرت وقوع به‌درجه‌ای رسید که حضرت مسیح منع فرمود... اختلاف در این قسم فرع است، اهمیتی ندارد و متعلّق به‌معاملات است. امّا اساس دین الهی یکی است. لهذا حضرت بهاءالله همان اساس را تجدید فرمود.[٣٤]





تحری حقیقت

تَحَرّی یعنی جستن، درست جستن، و طلب نمودن. تَحَرّی حقیقت یعنی جویا و خواستار راه راستی شدن و در پی آن گام برداشتن. از هر بندی آزاد بودن و بحریت تمام در هر چیز نگریستن. از میل به‌انکار و اقرار، هردو برکنار بودن و گفتار و رفتار متعصّبان را معیار راستی نشمردن.[۱]

هر انسانی مدیر و مدبّر زندگانی خویش است و باید حقیقت را خود جوید، نه آنکه ناآگاهانه نام و مرام نیاکان برگزیند و از روش و مسلك همگنان و هم‌کیشان پیروی کند. اگر از تعالیم پیامبر جدید، مردم روزگار، همین یك پیام را می‌پذیرفتند، روی زمین، جلوهٔ بهشت برین می‌گرفت. زیرا اجرای این منشور و دستور آسمانی، موجب حلّ و رفع همهٔ مشکلات انسانی است.



''باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکّر کند و بعقل و درایت خود تفحّص نماید.''[٢] ''بچشم خود در امرالله نظر کن و بگوش خود نغماتش را ادراك نما و حق را به‌حق بشناس.''[٣] ''چشم بگشائید و به‌دیدهٔ بصیرت نظر نمائید و تفکّر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید.''[٤] حضرت بهاءالله

''اوّل چیزی که از برای انسان لازم است تحرّی حقیقت است.''[٥] ''در هر مسئله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی، زیرا...منجر به‌منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند.''[٦] ''همیشه در امور منصف باشید. تحرّی حقیقت نمائید.''[٧] حضرت عبدالبهاء

اگر انسان با ذهنی باز و روحی آزاد و خاطری پاك و پیراسته از گفته‌ها و شنیده ها، و وجدانی آراسته به‌عدل و انصاف، به‌هر چیز بنگرد و به‌کمال همّت و مجاهدت در پی حقیقت پوید، و در وادی تقلید و توهّم قدم ننهد، هر مشکلی در نظرش سهل آید و هر ناملائمی در دیدگانش چون درسی از حکمت و معرفت جلوه کند.

پس مژده ده به‌بندگانی که گفته‌ها را شنیده، نیکوترین آن را پیروی کنند. پروردگار چنین کسان را راهنماست، و ایشان از خردمندانند.[٨] قرآن مجید

آزادی عقیده و وجدان

پروردگار مهربان همواره مردمان را دعوت فرموده تا از روی میل و رغبت و بکمال آزادی راه حقیقت جویند. اجبار و تحمیل ایمان و افکار، هرگز با حکمت یزدان سازگار نبوده و نیست. در قرآن مجید آیات بسیار در این باره نازل شده:

در دین اجباری نیست.[۹] قرآن مجید

آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام پروردگار دارند؟[۱۰] قرآن مجید

بگو ای منکرین راستی، آنچه شما می پرستید من نمی‌پرستم. آنچه هم من می‌پرستم شما نمی‌پرستید...شما دین خود را داشته باشید، من هم دین خود را.[۱۱] قرآن مجید

اگر ارادهٔ یزدان بود، همهٔ مردمان مؤمن می‌شدند.[۱۲] قرآن مجید

پس پند و تذکّر ده. وظیفهٔ تو تنها تذکّر دادن است. تو مدیر و فرمانروای آنها نیستی.[۱۳] قرآن مجید

آزادی عقیده و وجدان در آثار آسمانی بهائی نیز تأیید و تأکید شده:

یا اهل بها...آنچه را دارائید بنمائید، اگر مقبول افتاد، مطلوب حاصل، والاّ تعرّض باطل.[۱٤] حضرت بهاءالله

نباید نفوس را توهین نمود و به‌جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم. بلکه باید به‌جمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد.[۱۵] حضرت عبدالبهاء

تبعیت و تقلید از نیاکان

ایمان عامّهٔ مردم جهان به دین و آئین جهان‌آفرین، بر تقلید و تصادف استوار گشته. اگر فرزندان، نیای مسلمان دارند، به اسلام گروند. اگر به کلام کلیم خو گیرند، به‌آئین کلیم پیوندند. اگر به‌گفتار بودا یا زردشت پرورش یابند، همدین بودائیان یا زردشتیان شوند. اگر به مسلك و مرام مسیحیان بار آیند، هم‌کیش و هم‌آئین مسیحیان گردند. و آنچنان که نام نیاکان نیك نهاد را بارث برند، کیش و آئین پدران خویش را بدون کمترین کاوش و کوشش، بر دیده نهند و راه



راستی و رستگاری انگارند. به این گمان که اندیشه و ایمان موروثی است و گوهر یکتای حقیقت، تنها از آنِ نیاکان نامدار آنهاست. و هر کس به دین دیگران پیوندد، و مسلکی جز مسلك نیاکان و آئینی جز آئین مبین آنان خواهد، گمراه است و تبه‌کار، بی‌راه است و بی‌مقدار.

وقتی به‌آنها گفته می‌شود، آنچه خداوند نازل فرموده اطاعت کنید، می‌گویند ما روش پدرانمان را دنبال خواهیم کرد.[۱۶] **قرآن مجید**

می‌گویند ما دیدیم پدران ما از دینی پیروی می‌کنند و ما هم از آنها پیروی کردیم. بگو: چه! حتّی اگر من آئینی بیاورم که از آنچه دارید راهنمای بهتری باشد؟[۱۷] **قرآن مجید**

دانا و بینا چون کیمیا نایابست.[۱۸] **حضرت بهاءالله**

رد و انکارِ پیام‌آوران پروردگار، و جدائی و نفاق بین دین‌های پاك جهاندار، پیوسته از این تصوّر خام و بی‌مایه ناشی شده. پیروان کیش پیشین، در دوران پیدایش کیش پسین، یقین کنند که آئین و اندیشۀ آنان جاودان است، تا پایان زمان پایدار ماند و تا فرجام روزگار رستگار کند، و هربرگزیده‌ای برآن نقطه‌ای بیفزاید یا از آن نکته‌ای بکاهد، او را از احسان آفریننده و بخشش بخشاینده، بهره‌ای نیست.

ملّت نصاریٰ چون از مظهر امر الهی روی برتافتند و پیشوایان و رُهبان خود را مطیع شدند لذا در زمرۀ مشرکین داخل گشتند.[۱۹] **قرآن مجید**

"تا این تقالید زائل نشود، اتّحاد و اتّفاق حاصل نگردد...آسایش و راحت عالم انسانی جلوه ننماید. پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید

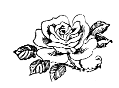
گردد.''[۲۰] ''اختلاف در تقالید است و چون تقالید مختلف است، لهذا سبب اختلاف و جدال گردد.''[۲۱] **حضرت عبدالبهاء**

نقش پیشوایان

داستان آئین های الهی، و سرنوشت غم افزای پیام‌آوران آسمانی، گواه بر آن است که پیشوایان، پیوسته پیشرو انکار، و منشأ رد و اذیت و آزار، نسبت به برگزیدگان پروردگار بوده اند. جمال پرجلال عیسی را، علما و رؤسای یهود باز نشناختند، و بجای ایمان و اذعان به‌ظلم و زجر و شکنجه پرداختند. اما ماهی گیران و رنگرزانی چند، که از دانش ظاهربینان و ریاکاران بی‌بهره و بری بودند، وازمتاع روزگارجز نیت پاك سهمی نداشتند، پرتوراستی را درآن مظهر خدا چنان تابناك و فروزان یافتند، که پروانه‌وار گرد شعلهٔ جمالش بسوختند.

خورشید پرتابش و درخشش محمّدی را، علمای نامدار عرب چون عبدالله اُبَی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف، نادیده انگاشتند، و به‌مخالفت و دشمنی برخاستند. اما بلال و ابوذر که از دانش ریاکاران و متظاهران وارسته و آزاد بودند، و به‌زیور عدالت و پاکی نیت، مزین و آراسته، در سپهر ایمان، اخترانی تابنده و نورافشان گشتند.

پیوسته چنین بوده. اول منکر برگزیدکان الهی، و اول سدّ راه راستی و آگاهی، پیشوایان دینی بوده‌اند، و در پس آنها انبوه مردم مقلّد، که به‌سبب عدم اطمینان به‌خود، عنان آزادی و زمام سرنوشت سرمدی وآسمانی خویش را به‌کف پیشوایان دنیاپرست و خودستا می‌سپرند.



پرده‌های وهم و گمان

ریشهٔ شکست و ناکامی در هر امری غفلت و ناآگاهی است، از جستجو دست کشیدن است و از پرتو دانائی و بینائی روی برتافتن. هرگاه نیروهای کاوش و جستجو دست از کار برکشند، لشگریان توهّم و تصوّر و ظنّ و گمان عرصهٔ وجدان را خالی و عریان یافته، دست به‌تطاول و طغیان زنند. و به‌تمام آزادی و قدرت هر چه هست از عقل و حکمت و حقیقت به‌غنیمت برند. بنای انصاف و عدالت درهم کوبند و کلبه های ظلم و اعتساف بسازند. راست را کج انگارند و ظلم را عدالت شمرند. چنین مردمانی:

از چیزی جز گمان پیروی نکنند. تنها به‌دروغ متّکی‌اند.[٢٢] **قرآن مجید**

بیشترشان از چیزی جز گمان پیروی نکنند. امّا گمان بهچ‌وجه جای حقّ را نگیرد.[٢٣] **قرآن مجید**

لشگریان نفس و هویٰ و پرستندگان وهم و گمان را چنان قدرت و سلطه‌ای است که حتّیٰ قتل بی‌گناهان را در نظر معقول و مقبول جلوه دهند.

مضمون گفتار:

فرزندان رسول خدا را می کشند، به مسجد می روند و خویش را هم از نیکوکاران می‌شمرند.[٢٤] **حضرت بهاءالله**

پرخطرترینْ بت‌پرستی، پرستش خیالی است که کسوت حقیقت پوشد و نقاب عدالت بر چهره افکند. برخی بر هوای نفسانی و خیال شیطانی خویش نام علم و دانش نهند و به‌ستایش و پرستش آن پردازند:

آیا دیدی کسی را که میل وهوای نفس خویش را خدای خود نمود؟ خدا هم علم او را باعث گمراهی او کرد و برگوش و قلبش مُهر نهاد.[۲۵] قرآن مجید

مردم عَبَدهٔ [بندگان] اوهامند. نبینند و ندانند و در عالم عقل و فکر خویش تصوّری نمایند و آن تصوّر را بپرستند.[۲۶] حضرت عبدالبهاء

آثارآسمانی، ما را ازپرستش توهّمات وتمایلات نفسانی همواره برحذرداشته‌اند:

"ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به‌توهّمات این و آن ضایع منمائید."[۲۷] "بگو ای عباد آنچه از قبل اصغا نموده‌اید اکثری از آن مجعول و موهوم بوده."[۲۸] حضرت بهاءالله

مضمون بیان:

بگو بت‌های اوهام را رها کنید. این طلوع‌گاه آیات پروردگار قادر و محبوب شماست.[۲۹] حضرت بهاءالله

پردهٔ تقلید و تصوّر و گمان مردمان را پیوسته از آئین یزدان باز داشته. پردهٔ نازکی چشم را از دیدن جهان باز دارد. پس چشم معنوی چگونه از پس پرده های وهم و تقلید ونفس و هویٰ راهی به‌پرتو الهی یابد؟[۳۰]

مجادله

نهادی که به‌آز و رشك و ریا و خودپرستی و بداندیشی آلوده است، چگونه از پرتو پروردگار روشنی یابد، و از باران بخشش بخشاینده تازگی جوید؟ روحی که از غرور و جاه‌طلبی و تملّق و تظاهر و نیاز به‌مجادله در گفتار و پیروزی در مقال سرشته است، چگونه تواند که گوهر گرانبها و درّ بی همتای دانندهٔ یکتا را از گلپاره‌ها تمیز دهد؟

انسان در اکثر امور اهل جدل است.[۳۱] قرآن مجید

چون پیش تو آیند مجادله کنند.[۳۲] قرآن مجید

بروز رستاخیز گناه آن کس از همهٔ مردم بیشتر است که بیشتر از همه گفتگوی بیهوده کرده باشد.[۳۳] حضرت محمد

نفسی با نفسی مجادله ننماید.[۳٤] حضرت عبدالبهاء

ای پسر خاك! براستی می‌گویم. غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوّق جوید. بگو ای برادران به‌اعمال خود را بیارائید نه به‌اقوال.[۳۵] حضرت بهاءالله

مضمون بیان:

"تبلیغ به‌گفتار است نه به‌عنف و اجبار. پروردگار بزرگ و حکیم چنین امر فرموده. مبادا با کسی به‌جنگ و جدال پردازید. او را به‌بیان نیك و اندرز حکیمانه متذکّر دارید. اگر آگاه شد مقصود حاصل والاّ از او رو بگردانید و به سوی قدس، مقرّ پاکان و مقرّبان بنگرید. در امور دنیا با احدی مجادله مکنید. دنیا را ایزد دانا به‌اهلش داده و از آن جز دل‌های بندگان چیزی نخواسته. به لشگرهای وحی و بیان دل‌ها را مسخّر کنید. چنین از نزد حکیم دانا به‌دست بها بر لوح قضا رقم رفت."[۳٦] "مبادا با کسی مجادله کنید."[۳۷] حضرت بهاءالله

وجدانی که به‌اهریمن بیدادگری و بی‌انصافی و نیرنگ و تزویر و دوروئی خو کرده، چگونه در هنگام تمیزِ درستی از نادرستی، روش و منش دیرین رها کند، و هم نشین فرشتهٔ داد و عدالت گردد؟

اوّلِ انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به‌آن.[۳۸] حضرت بهاءالله

چون غرض آمد هنر پوشیده شد   صد حجاب از دل بسوی دیده شد

''**بصرِ اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هویٰ بغیر از ذمائم نشنود.**''[۳۹]

''**متابعت هویٰ صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد.**''[۴۰]

حضرت عبدالبهاء

پس دل را که خانهٔ خدا و آئینهٔ تجلّی پرتو یزدان است، باید از پلیدی‌ها پاك و مبرّا نمود تا سزاوار روشنی آفریننده شود. زیرا نور الهی و گوهر یکتای آگاهی، در دلهای ناپاك و آلوده هرگز مقرّ و مستقرّ نجوید.

٤



شرائط شناختن حقیقت

یافتن و شناختن آئین پاك پروردگار چون یافتن و شناختن گوهر یکتاست در بین سنگ پاره های فریبندهٔ خوشرنگ و بی بها. طالب درّ و گهر باید در ابتدا با کوشش و صبر هر چه فزونتر، هنر گوهرشناسی را بیاموزد. والاّ طلا را از مطلاّ و صدف را از خزف و گوهر پربها را از سنگ پاره ها تمیز نتواند، و به پایان، جز ضرر و زیان حاصلی نبرد. در کشف حقیقت، تفکّر و تأمّل باید و سعی و کوشش شاید.

شرائط شناختن گوهر گرانقدر هدایت چیست؟ به بینیم ''سیر سالکان از مسکن خاکی به‌وطن الهی" بر چه منوال است.



وادی طلب

نخستین شرط کشف حقیقت تشنه و طالب بودن است.

"اوّلْ وادی طلب است."[۱] "همّتی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهد وصلش نوشیم. اگر از این جام نوش کنیم عالمی فراموش کنیم."[۲] "سالك در این سفر...از هر وجهی طلبِ جمال دوست کند و در هر دیارْ طلب یار نماید. با هر جمعی مجتمع شود و با هر سری همسری نماید که شاید در سری سرّ محبوب بیند و یا از صورتی جمال محبوب مشاهده کند."[۳] "هیچ بندی ایشان [سالکان] را منع ننماید و هیچ پندی سدّ نکند."[۴] "تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی. و تا بنار عشق نیفروزی بیار شوق نیامیزی."[۵] "مرکب این وادی [عشق] درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود. و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید. و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد. و درهر قدمی هزارسردر پای دوست اندازد."[۶] **حضرت بهاءالله**

باید کوشید و جوشید و خروشید تا صبح امید بتابد و نور توحید بدرخشد.[۷]
حضرت عبدالبهاء

صفای نیت

تنها خویش را به‌لباس علم و دانش آراستن، و به‌مقام و نام شهره گشتن، منجر به‌پرستش راستی و آگاهی از پرتو الهی نگردد. توشهٔ راه طلب، عشق به‌آداب و مناقب آسمانی و آراستگی به‌سرشت و سیرت انسانی است. و براستی، در شناسائی حقیقت، قطره‌ای صفا و پاکی نیت، بر دریائی از دانش برتری دارد.

زیرا نور الهی را جز در دل‌های پاکان و نیک‌سرشتان منزل و جایگاهی نیست. خودپرست، اگر چه دانای دهر باشد و در علم و هنر شهیر و نامور، درك راستی نتواند، و به‌خداپرستی نگراید.

نخستین گفتار کردگار اینست: با سینهٔ پاك از خواهش و آلایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیائید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید. امروز روز دیدار است چه که یزدان بی‌پرده پدیدار و آشکار. بجان پاك بشتابید شاید برسید و به‌آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری خود را از آز و کردارهای ناشایسته پاك نمائید تا راز روز بی‌نیاز را بیابید.[۸] حضرت بهاءالله

هر کس انتظار دیدار پروردگارش را دارد، به رفتار نیك عامل شود. و جز خدای واحد نپرستد.[۹] قرآن مجید

سرزمین پاك گیاهش را به‌اراده و حکمت پروردگارش پرورش بخشد. امّا خاك ناپاك جز خاشاك حاصلی نپرورد.[۱۰] قرآن مجید

مردم مؤمن و خوش رفتار را خداوند بخاطر ایمان پاکشان راهنماست.[۱۱]
قرآن مجید

پروردگار متجاوزین و دروغگویان را رهبری نکند.[۱۲] قرآن مجید

"باید به‌نار عشق حجاب‌های نفس شیطانی سوخته شود تا روحْ...لطیف و پاکیزه گردد."[۱۳] "ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان الهی جای گیری. نیستی باید تا...مقبول راه عشق شوی."[۱٤] "نفس را فقیر نما تا در عرصهٔ بلند غنا وارد شوی."[۱۵]
حضرت بهاءالله

آنچه فانی‌تر گردید باقی‌تر شوید و آنچه فقیرتر گردید غنی‌تر شوید. ارجمندی بقدر مستمندی است و بزرگواری باندازهٔ خاکساری.[۱٦] حضرت عبدالبهاء



مضمون گفتار:

پس پیام پروردگار را به‌مردمی که به‌زیور نیکی‌ها آراسته‌اند اظهار کن و به‌آنها راه راست خدای یگانه را بیاموز، شاید بفهمند و به‌حقیقت رسند.[۱۷] حضرت باب

وارستگی از تصوّرات و توهّمات

ساجد خیالید و اسم آنرا حقّ گذاشته‌اید. و ناظر خارید و نام آنرا گل گذارده اید.[۱۸] حضرت بهاءالله

طالب راه راستی را اگر آرزو کشف حقیقت است، و آرمان آگاهی از اسرار علم و حکمت، باید گفتار و پندار دوستان و دشمنان و منتقدان و مقلّدان را هر چه هست از لوح دل بزداید، و سینه را چون آئینه مصفّا سازد، تا نه نقشی از حمایت و دوستی بجای ماند و نه نشانه و نموداری از خصومت و دشمنی. نه تمایل به‌قبول و اقرار در خاطر خطور کند و نه تمنّای رد و انکار در وجدان استوار شود. نه نیتْ تسلّط در گفتار باشد و نه مقصدْ پذیرش هر پدیدۀ فریبندۀ ناپایدار. و تا این تلطیف روانی و تزکیه و تصفیۀ وجدانی حاصل نشود، شاهد راستی نقاب از رخ نیفکند و دلبر مقصود بی‌حجاب چهره ننماید.

"به‌سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده."[۱۹] **"طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید و حبیب را جز وصال محبوب مقصودی نباشد. و این طلب طالب را حاصل نشود مگر به‌نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده..."**[۲۰] **"هر نفسی طالب عرفان حقّ بوده و خواهد بود. و سببِ اعراض و اعتراض و غفلت و جهالت، اوهامی بوده که از قبل بآن تربیت یافته‌اند و خرق این اوهام بسیار مشکل است."**[۲۱] حضرت بهاءالله

اوّل چیزی که از برای انسان لازم، تحرّی حقیقت است. در تحرّی حقیقت باید انسان آنچه را شنیده...فراموش کند، و جمیع ادیان روی زمین را باید یکسان بداند. نه به‌یکی تعلّق و نه از دیگری تنفّر داشته باشد، تا تواند تمیز دهد که کدام دین به‌حقیقت مقرون...[۲۲] حضرت عبدالبهاء

وارستگی از تقلید و تعصّب

به‌چشم دیگران نگریستن، به‌گوش دیگران شنیدن، و به‌فکر دیگران فهمیدن، جوینده را به‌حقیقت نرساند:

"چشم بگشائید و بدیدهٔ بصیرت نظر نمائید و تفکّر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید."[۲۳] **"بگو ای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید. چه که بغیر چشمِ او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت."**[۲۴] **"به‌نظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباشید. مرا به‌من بشناسید نه به‌مقرّ و دیار."**[۲۵] **"اگر مردمان بچشم خود بنگرند، امروز جهان را بروشنائی تازه روشن بینند."**[۲۶] **"ای برادر من، در این مراتب از روی تحقیق سیر نما، نه از روی تقلید."**[۲۷] **"[طالبان حقیقت] دل را که منبع خزینهٔ الهیه است از هر نقشی پاك کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است اعراض نمایند."**[۲۸] حضرت بهاءالله

مقلّد گوید فلان شخصی دیده است و فلان گوشی شنیده است و فلان وجدان کشف کرده است. یعنی اعتماد بچشم و گوش و وجدان دیگران کند. از خود اراده‌ای ندارد.[۲۹] حضرت عبدالبهاء

تعصّب یعنی قضاوت قبلی نمودن، پیش از تحقیق دقیق حکمی کردن، و یا گفتار دیگران را، بدون تتبّع و جستجو، میزان راستی انگاشتن. آنانکه از قید تعصّب آزادند، گفتار احدی را معیار حقیقت نشمارند. از عداوت و حسادت



دشمنان بیزارند، و از حمایت و رعایت دوستان برکنار. به‌عقل و عدالت خویش متّکی اند، نه به‌رأی مدّعیان و قضاوت قاضیان. ندای وجدان را بر هر میزانی رجحان دهند، و حکم خرد را از هر حکمی برتر شمرند.

وارستگی از پرستش دنیا

پس از پیراستن خاطر از شایعات و شنیده ها، و ستردن دل از زنگ تعصّبات و توهّمات، طالب راه آگاهی و آزادی، باید همّت بر آن گمارد تا روح و روان را از دنیا و پدیده های بی‌مقدار و بی ارزش روزگار رهائی بخشد. و چنان این بند را بگسلد، که از گیتی و آنچه در اوست به‌نیت دیدار دوست بگذرد و راحت و لذّت جهان را فدای روی جانان کند. چنین جوینده ای از ملامت پیوستگان و دوستان و مذّمت همکیشان نهراسد، و دولت و رفاه و عزّت دنیا را با عشق به خدا مبادله نکند.

از آلایش امکان [جهان] خود را طاهر نمائید تا بآسایش جاودان فائز گردید.[۳۰] حضرت بهاءالله

چه کسانی شایستهٔ گوهر حقیقت اند؟ سوداگرانی که به‌خاطر ذهب از مذهب بگذرند، یا فداکارانی که تاج پربهای زندگانی را نثار یار آسمانی کنند؟ خودپرستانی که دین به دیناری فروشند، یا جان بازانی که با طرب و شادمانی قصد عوالم جاودانی کنند؟

عاشق را از هیچ چیز پروا نیست.[۳۱] حضرت بهاءالله

"تا جان ندهی به‌جانان نرسی. تا منقطع نگردی متمتّع نشوی. تا نسوزی نیفروزی."[۳۲] "عاشق مفتون همواره آغشته به‌خون است و مشتاق دیدار همیشه آوارهٔ دیار."[۳۳] "در عالم وجود بهیچ چیز تعلّق نشاید و دلبستگی نباید

مگر حقیقت که آن دلبریست در نهایت جمال و کمال. باید در طلبش جانفشانی نمود و فانی شد.''[۳٤] حضرت عبدالبهاء

کوشش و مجاهدت

پس از وارستگی از دنیا، سالك راه آگاهی باید کوشش و مجاهدت را که از بخشش ها و هدایای بزرگ الهی است، به یاری خود گیرد. زیرا کامکاری و رستگاری، بدون شکیبائی میسّر نیست. بنا به پیمان یزدان با بندگان، کسانی که در وادی کوشش و کاوش قدم نهند سرانجام به عرصهٔ دانش و بینش رهنمون گردند.

مردمانی را که در یافتن ما کوشش و مجاهدت کنند، البتّه براه خود هدایت کنیم.[۳٥] قرآن مجید

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و پس از آن استقامت ورزیدند، فرشته های آسمانی به‌مدد آنها آیند.[۳٦] قرآن مجید

تقاضا کنید که بشما داده خواهد شد. جستجو کنید که خواهید یافت. در بزنید که باز خواهد شد. انجیل متّی، فصل ۷، آیه ۷

''بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال. خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده.''[۳۷] ''چون انسان به‌صمیم دل و جان توجّه به‌امری نماید، سدّ سکندر حائل نگردد.''[۳۸] حضرت عبدالبهاء

استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه.[۳۹] حضرت بهاءالله



هر چه همّت بیشتر مبذول شود فیض بیشتر رسد.[٤٠] حضرت عبدالبهاء

صبر و شکیبائی

جویندهٔ راه راستی باید همواره به صبر و شکیبائی روان بیاراید. آنکه با یك پرسش پای از میدان کوشش برون نهد، و با یك مشکل دل از دلدار برکند و روی از یار و دیار بتابد، چگونه به دیدار مقصود کامکار شود؟ گاهی سالها باید بسر آید تا بنده‌ای بندها بگسلد، و رهروی در خور ارمغان آزادی و آگاهی گردد. و براستی شایستهٔ مقام آدمی آن است که هر دم و هر آن از زندگانی را در راه کسب دانائی و بینائی و کشف اسرار عرصهٔ ابدی سپری کند:

"مسافر در این سفر بی صبر بجائی نرسد و بمقصود واصل نشود."[٤١] "طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت. حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند خاك می‌بیخت و اشك می‌ریخت. گفتند چه میکنی؟ گفت لیلی را می‌جویم. گفتند وای بر تو، لیلی از روح پاك و تو از خاك طلب می‌کنی؟ گفت همه جا در طلبش می‌کوشم، شاید در جائی بجویم."[٤٢] حضرت بهاءالله

پروردگار اجر مردم شکیبا را بی‌حساب به‌آنها اعطا کند.[٤٣] قرآن مجید

توکّل و توسّل به‌خدا

جویندهٔ گوهرِ هدایت باید همواره توکّل به‌خدا کند و سرنوشت خود به‌داور دانا سپرد و با صدق مبین از جهان‌آفرین مدد جوید. زیرا بدون اعانت و حمایت پروردگار، هیچ رمزی نمودار نگردد، و هیچ سرّی آشکار نشود.

به‌هرکس خدا از نور خود عطا نکند، از نور بی‌بهره است.[٤٤] قرآن مجید

هرکه طالب عزّت است بداند که هر عزّتی دست خداست.[٤٥] قرآن مجید

هیچ کس نمی‌تواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاده او را به‌طرف من جذب نماید و من او را در روز بازپسین زنده خواهم ساخت.[٤٦]
انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ٤٤

"سعی و کوشش، جهد و ورزش لازم و واجب...بلکه شب و روز آنی مهمل نباید بود و دقیقه‌ای نباید از دست داد...ولی باید...اتّکاء و اتّکال بر فیوضات کرد. زیرا اگر فیض حقّ نرسد...زحمت ثمر نبخشد، کوشش فایده ندهد."[٤٧]
"هرچه همّت بیشتر مبذول شود فیض بیشتر رسد."[٤٨] حضرت عبدالبهاء

در هر قدمی اعانت غیبی او [سالك] را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد.[٤٩] حضرت بهاءالله

اگر طالب، پس از طی وادی‌ها و مراحل پیشین، شایستهٔ شناسائی گوهر یکتا و بی همتای هدایت گشت، البتّه دارای جهان و دانای مهربان، از روی فضل و عنایت بیکران، راه راست باو بنماید. وگر نه شاهد حقیقت روی از نامحرمان بپوشاند، و خورشید دانش و بینش، در پس ابرهای نفس و هویٰ ناپیدا شود.

عاشق صادق...چون بلقای محبوب و معشوق رسید...ناری مشتعل شود و جمیع...حجباترا بسوزاند. بلکه آنچه با اوست حتّی مغز و پوست، محترق گردد و جز دوست چیزی نماند.[٥٠] حضرت بهاءالله

نمونه‌هائی از آثار بهائی

"اسّ اساس دیانت خلوص است."[۵۱] "نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تأیید است."[۵۲] حضرت عبدالبهاء

باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود والاّ اقدام به‌هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد.[۵۳] حضرت ولی امرالله

مضمون گفتار:

"امروز نشناسند ما [موعود] را مگر آنان که آئینهٔ دلشان و دیدشان از توجّه به‌غیر خدا صفا یافته."[۵۴] "بگو اوهام را رها کنید. دانندهٔ آگاه بر سایه‌های ابر آمده."[۵۵] "مبادا امور مردمان تو را از یزدان باز دارد."[۵۶] حضرت بهاءالله





مقصد از ایمان و آئین یکرنگی و یگانگی است

از جمله تعالیم بهائی آنکه، آئین الهی را هدفْ ایجاد یکرنگی و محبّت و یگانگی است، نه نفرت و نفاق و بیگانگی. و اگر دین موجب جدائی و اختلاف و تعصّب و خودخواهی شود، البتّه بی‌دینی برتر است.

ای پسران انسان! دین‌الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است. او را سبب و علّت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته



شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزاند.[۱]
حضرت بهاءالله

"دین باید سبب الفت و اتّحاد گردد. سبب ارتباط بین قلوب بشر شود. اگر دین سبب نزاع و جدال گردد، البتّه بی‌دینی بهتر است. زیرا عدم شیئی مضرّ بهتر از وجود آنست. دین علاج الهی است، درمان هر درد نوعِ انسانی است، مرهم هر زخمی است. ولی اگر سوء استعمال شود...البتّه بی‌دینی به از دین است."[۲] "حقیقت ادیان الهی یکیست. در حقیقت اختلاف نیست. امّا تقالید چون مختلف است، سبب اختلاف و جدال گشته."[۳] **حضرت عبدالبهاء**

شایسته است که پیروان ادیان و مرام‌های مختلف جهان، اعتقاد به‌برتری کیش یا مسلك و مذهب خویش را از خاطر بشویند، و با هم در سایهٔ یك نظام و مرام جهانی و یك الهام و پیام آسمانی، در نهایت الفت و مهربانی، بیامیزند. عرصهٔ آفرینش را از تابش انس و محبّت، جامهٔ زرّین یکرنگی بپوشانند، و به‌فروغ مهر و ملاطفت آسایش و آرایش بخشند.

جدائی بین پیروان ادیان

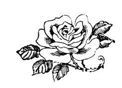
برگزیدگان یزدان را همواره نیت و هدف، اشاعهٔ دوستی و محبّت بین بشر بوده. و برای تحقّق این مقصد بزرگ، از گیتی گذشته، هستی خویش را نثار نموده اند. امّا پس از چندی، پیروان به جدائی و بیگانگی پرداخته پرچم پیکار برافراشته‌اند. چنین منش و مرامی را با پیام و فرمان الهی سازگاری نیست. اگر دین پاك پروردگار که مایهٔ صفای جهان و نوشداروی امراض عالم انسان است، به‌آلودگی گراید و بر بیماری بیفزاید، عقل و خرد قبول آن نتواند.

عجب است که پس از سیر قرن‌های دراز و تحمّل رنج‌های بسیار، بشر هنوز به هویت آئین‌های پاك پروردگار و هدف از پیدایش پیمبران پی نبرده. هر روز طغیان و طوفانی برپا کند و هر دم به‌بهانه‌ای آتش نفرت و نفاق برافروزد. هنوز ریشه‌های کینۀ دیرینه و تعصّبات خانمانسوز در دل‌های برخی از بی‌خبران در حال رشد و گسترش است.

دو نفس دیده نمی‌شود که فی‌الحقیقه در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده اند.[4] حضرت بهاءالله

"شما درست ملاحظه نمائید که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبّت بین بشر زیاد شود، سبب الفت و مؤانست گردد. ما چنین موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده‌ایم. دین که باید سبب ارتباط باشد، سبب خونریزی شد. دین که باید سبب عدل و انصاف باشد، سبب ظلم بی‌پایان گردید. پس اگر دین سبب جنگ و جدال شود البتّه بی‌دینی بهتر است، زیرا مقصد از دین محبّت است تا قلوب را به‌یکدیگر ارتباط دهد. ولی اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متنفّر نماید و سبب این ظلم و عدوان گردد البتّه این دین نیست بل عین ضلالت و گمراهی است و بی‌دینی خوشتر."[5] "شش هزار سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصّبات است."[6] حضرت عبدالبهاء

هنوز در این عصر جهان افروز، گروهی سرگرم اشاعه و گسترش تعصّبات و توهّمات اند. این کوته نظران به‌بهانۀ حمایت از آئین جهان‌آفرین، جامۀ دین بر تن کنند و آتش نفاق و کین برافروزند تا آزادگان را از ایمان به‌موعودشان برحذر دارند. چه خونها که به‌خاطر این بی‌خبری‌ها بر خاك ریخته، و چه جان‌های پاك که به‌خاطر این رفتار نابخردانه، نثار گشته.



وه که چه شگفت‌آمیز است این حقایق! امّا چرا در حیرت نباشم از کجروی‌ها و دوگونگی هائی که این مردم در دین با یکدیگر دارند! نه پا در راه آئین رسول خدا مینهند، و نه پس از او، دل به‌سفارش خلیفه‌اش می بندند. نه به عالم نهان اعتقاد دارند و نه از زشتی چشم می‌پوشند. دل به‌امور مشکوك و نامعلوم می‌سپارند و سر و جان در راه خواهش‌های نفس می‌بازند. هرچه را که دوست دارند، خوب است و از هرچه خوششان نیاید، آن را بد و نامیمون میدانند.[۷] امیر مؤمنان

نقش بهائیان در اشاعهٔ یگانگی بین ادیان

بهائیان در سراسر عالم می‌کوشند تا اندیشه‌های بی‌پایهٔ دیرین و کینه‌های روزگار پیشین را از خاطرها بزدایند، تا مردمان به‌هویت پیام‌آوران یزدان پی برند و با پیروان عامّهٔ ادیان به‌محبّت و مرافقت پردازند.

با همهٔ آئین‌داران به‌یگانگی و خوشدلی رفتار کنید.[۸] حضرت بهاءالله

آئین جهانی بهائی نشانهٔ بارز و نمایانی است از قدرت و ارادهٔ الهی دراشاعه و تأسیس وحدت عالم انسانی. مردمانی که پیش از پذیرفتن این آئین، با هم کینهٔ دیرینه داشتند و به‌دیدهٔ حقد و حقارت به‌یکدیگر می نگریستند، حال به کمال یکرنگی و هم‌آهنگی و انس و صفا گرد هم آمده، به‌ذکر و ثنای آفریدگار زبان می‌گشایند که ای پاك پروردگار، ستایش و نیایش تو را که نور راستی را یافتیم و از تاریکی بیگانگی جدائی خواستیم.

این وحدت و محبّت، نموداری است از قدرت و حکمت یزدان، و نشانه‌ای است نمایان از الطاف و مراحم خالق مهربان.

"مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمایند. این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین، از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق. و این اختلافات نظر به‌مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بها، کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد...ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب، مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلای عقیم نجات بخشد."[۹] "ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبّت و اتّحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمائید...بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علّت اتّحاد را علّت اختلاف مسازید."[۱۰] حضرت بهاءالله

نمونه‌هائی از خطابات حضرت عبدالبهاء

همین قسم که انبیا محبّ یکدیگرند، ما نیز باید محبّ یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یك خدائیم. و الطاف الهی شامل عموم است. خدا با جمیع صلح است. ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم؟ خدا با همه مهربانست. ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم؟ اساس ادیان الهی محبّت است و الفت و یگانگی. الحمدالله این عصر عصر نورانی است، عقول ترقّی نموده و ادراکات شدید شده. اسباب الفت و اتّحاد مهیا گشته، روابط محبّت بین بشر محکم گردیده. وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و بدوستی و راستی پردازیم. تعصّب مذهبی نماند. تعصّب جنسی نماند. تعصّب وطنی نماند. با یکدیگر در نهایت الفت محبّت کنیم. بندۀ یك درگاهیم و مستفیض از انوار یك آفتاب. به‌جمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و به‌جمیع کتب آسمانی موقن شویم. از جمیع تعصّبات بیزار شویم و خدمت به‌خدا کنیم. وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم. فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات



درنده نباشیم. به‌خونریزی راضی نگردیم. خون بشر را مقدّس دانیم. این چنین خون مقدّس را از برای خاك نریزیم. جمیع در یك نقطه اجتماع کنیم. و آن نقطه وحدت عالم انسانیست.[۱۱]

خدا مهربان است، جمیع را تربیت می‌کند، به‌جمیع فیض می‌بخشد...او مربّی ما است، او رازق ما است، او به‌همه مهربان است. پس چرا ما نامهربان باشیم؟ چرا بگوئیم: این موسوی است، او عیسوی است، این محمّدی است، او بودائی است؟ اینها دخلی بما ندارد. خداوند همهٔ ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به‌کلّ مهربان باشیم. امّا مسائل عقائد راجع به‌خدا است. او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد. خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده.[۱۲]





بین دانش و دین جدائی نیست

بنا بر تعالیم آئین بهائی، بین دانش و دین نفاق و جدائی نیست. این دو اختر آسمانِ حکمت و حقیقت، دو پدیدهٔ پیوسته و یار یگانه‌اند که به‌اشکال و اطوار گوناگون بر عرصهٔ گیتی طالعند. هدف دانش، کشف حقائق مادّی است، هدف دین، درك حقائق معنوی. دانشوران اسرار طبیعت جویند، پیغمبران اطوار محبّت گویند. دانشوران از آثار جاذبه گفتگو کنند، پیغمبران از تجلّیات جذب و عشق دم زنند.

عقل و دین دو پرتو درخشان از جهان‌آفرین‌اند و دو نمودار از عرصهٔ برین. نور را از نور جدائی نیست، مگر آنکه ابرهای وهم و گمان در میان آید و فروغ یکتائی را بپوشاند.



"هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد. زیرا دین و عقل یکی است."[۱] "امّا مقصد از دین دین تحقیقی است، نه تقلیدی. اساس ادیان الهی است، نه تقالید بشری."[۲] "هر مسئلهٔ دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه. پس تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقّی است باید زائل نمود."[۳] "تا توانید از عقل و حکمت تجاوز ننمائید. زیرا حکمت میزان امرالله است."[٤] **حضرت عبدالبهاء**

بهائیان معتقدند که دیانت راستی و حقیقت است، زیرا بر الهام پروردگار استوار گشته. دانش نیز جویای حقیقت است و در پی کشف رموز و تجلّیات طبیعت. این دو پدیده، دو یار همرازند و دو نمودار از اسرار آفریدگار. و اگر چه هر یك را تمایلات و تجلّیاتی است، ولی هدف و هویتشان یکی است و منشأ و مقصدشان یکی. و آنها را در صورتی امکانِ ظهور و بروزِ استعدادات و نیروهای نهانی است که به‌یاری یکدگر پردازند، نه آنکه هر یك خود را برتر شمرد و راه نفاق و جدائی و کبر و خودنمائی سپرد.

اگر این دو شاهد آسمانی، یار و همراز نشوند، بزم انسانی به‌پرتو صفا و شادمانی چهره نیفروزد و از فروغ آزادی و رستگاری برخوردار نگردد. زیرا سستی دین سبب شود که مردمان راه و رسم آدمی از یاد ببرند و به‌خودخواهی گرایند و تمدّن پر فرّ و شکوه بشر را به‌دست فنا سپرند.

بهائیان می‌کوشند تا راز یگانگی و هم‌آهنگی بین دین و دانش را به‌مردمان بیاموزند، و با اثبات این راستی، سدّ نفاق و جدائی بین این دو نیروی بزرگ را از بن برانداخته، آنها را در راه ترقّی و تکامل عالم انسانی و خدمت به‌تمدّن جدید جهانی بکار گیرند.

آلودگی دین به‌تعصّبات و توهّمات

گفتار پاك پیمبران را پیروان به‌افکار و پندار خود بیالایند، و آئین یکتای الهی را که به‌جهت دانش و آگاهی و مهر و محبّت آشکار شده، بتدریج دگرگون سازند، و در پی آرایش و پیرایش پیام پیام‌آوران برآیند. از تخیلات خام خویش، کیش ها و مکتب‌ها و مرام‌های گوناگون بیافرینند، و افسانه‌های بی‌پایهٔ پیشین را گفتار جهان‌آفرین پندارند.

در عصر ما پرتو پرشکوه کیش های پیشین در پس ابرهای وهم و گمان سخت پنهان گشته. در آثار و گفتار آسمانی انحطاط دین و ایمان و وضع اسف‌بار پیروان ادیان در این زمان بروشنی پیش‌بینی شده. ازجمله امیرمؤمنان چنین فرموده‌اند:

"ای مردم، بزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند."[۵] "زمین و زمان بزیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ سخت بلرزه درآید...چشمهٔ پاك راستی، بخشکی نشیند و رودخانهٔ دروغ و پستی طغیان کند...و سرانجام بر تن پاك و آراسته [اسلام] پوستین واژگون ناموزون بپوشانند."[٦]

پیش‌بینی امیر مؤمنان در آثار آسمانی زردشتیان نیز تأیید شده:

چون هزار و دویست و اند سال تازی آئین [اسلام] را گذرد، چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به‌آئینگر نمایند نداندش.[۷]

دین یزدان نه آن است که مردمان به‌افتخارش پرچم پیکار برافرازند و جان بی گناهان گیرند.



مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است. اینها سبب عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدالست، سبب خونریزی است.[۸] حضرت عبدالبهاء

"دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهٔ خودبینی سرمست شده‌اند، پزشك دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده اند."[۹] "بگو ای مردمان...اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده اند، آگاه باشید، و بروشنی نام خداوند یکتا، خود را از تیره‌گیها آزاد نمائید."[۱۰]
حضرت بهاءالله

نقش پیشوایان نادان

اوّل مروّج تعصّبات و توهّمات، گروهی از پیشوایان خودنما و جاه‌طلب‌اند که دین را دام کنند و تخیلات خام خویش را کلام و الهام آسمانی انگارند.

ای بندگان...گفتار هر راه‌نما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند، و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.[۱۱] حضرت بهاءالله

پیشوایان دین همواره در ردّ و انکار پیامبران پیشقدم بوده‌اند:

به‌علماء از قول بها بگو، ما بزعم شما مقصّریم...از خاتم‌النّبیین، روح‌العالمین له‌الفدا، چه تقصیری باهر، که بر قتلش مجلس شوریٰ ترتیب دادید. خاتم النّبیین مقصّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح بزعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی

آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم بزعم باطل شما کاذب و مقصّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتش انداختید. اگر بگوئید ما آن نفوس نیستیم میگوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال.[۱۲] حضرت بهاءالله

دانشمندان کوتاه‌نظر

دانشمندان نیز ازخطا وخودبینی در امان نیستند، و همیشه با فکرباز به‌حقیقت هر چیز نمی‌نگرند.

مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت.[۱۳] حضرت بهاءالله

چه بسا از متظاهرانی که به‌جامهٔ علم و آگاهی نمودارند، امّا از دانش و دانائی درون تهی دارند، و جهد و همّتشان همواره بر آن است که گیتی را از دیدگاه ناآگاه خویش بنگرند. یك نمونه از این کوته‌نظری‌ها، در دوران پیدایش اسلام روی نمود. در آن زمان، دانشوران بگردش آفتاب و ثبوت زمین یقین داشتند. ولکن فرستادهٔ خدا در قرآن بخلاف رأی آنان زبان گشود.

خورشید در جای خود در حرکت و جریان است. این حکم و تقدیرِ پروردگارِ توانا و آگاه است.[۱٤] قرآن مجید

حرکت موجودات از آفتاب تا کوچکترین ذرّاتِ اتمی در آثار بهائی پیش بینی شده است:

جمیع کائنات متحرّك است. ساکن در میان نه، زیرا حرکت از لوازم وجود است و سکون از خصائص عدم. یعنی وجودی نیست که حرکت نداشته باشد...حتّی ذرّات کائنات متحرّك است.[۱٥] حضرت عبدالبهاء



از جمله نشانه‌هائی که گذشتگان بر ردّ و انکار پیامبر اسلام اظهار می‌داشتند این بود: کسی که از درك پدیده‌ای آشکار چون سیر خورشید از خاور به‌باختر ناتوان است، درخور کرنش و پذیرش نیست. حتّی جمعی از مسلمین وفادار، از الهام پیامبر اسلام چنان بدام حیرت و ابهام درافتادند که به‌نیت ردّ اتّهام، به‌تعبیر و تغییر کلام یزدان بپرداختند. "لمستقرّ لها" را "لا مستقرّ لها" انگاشتند. آری قرنها سپری گشت تا دست روزگار پردهٔ اسرار از چهره برافکند. و صحّت گفتار پیامبر یزدان را آشکار و عیان نمود.

بنابراین، جدائی بین دین و دانش نیست، بین دین‌داران و دانشوران است. هرگاه در علم نقصی می‌یابیم، علم را مقصّر نشماریم. خطا را به‌کسانی نسبت دهیم که اگر چه پیکر به‌جامهٔ دانش و هنر پوشانده‌اند، امّا از بر و ثمر بی‌بهره‌اند. و اگر چه برون چون سرو سهی آراسته‌اند، امّا درون از خرد و آگاهی تهی دارند. تنها با دانش ظاهری، بشر را به‌عالم بینش راهی نیست.

> **"از مجلس علم و دانش به‌خلوتخانهٔ غیب راه نبوده و نیست."[١٦] "بعضی تمسّك بعقل جسته و آنچه بعقل نیاید انکار نمایند. و حال آنکه هرگز عقول ضعیفه...مراتب مذکوره را ادراك نکند."[١٧] "از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه."[١٨]** حضرت بهاءالله

اکنون آغاز تکامل دانش است و موسم رشد و پرورش. دانشوران هنوز از بسیاری از رموز و اسرار کیهان بی‌خبرند. دانش بشر تا کنون به‌عالم مادّی پرداخته و چندان پژوهشی در پدیده‌های معنوی ننموده.

مقام عقل و علم در آئین بهائی

در آئین بهائی علم و عقل را بغایت مرتبتی بلند است.

"اوّل نعمتی که به‌هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده."[۱۹] "دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است."[۲۰] "خرد پیك رحمن است و مظهر اسم علاّم. باو مقام انسان ظاهر و مشهود...از یمن تربیت او عنصر خاك دارای گوهر پاك شد و از افلاك گذشت."[۲۱] "علم بمنزلهٔ جناح است از برای وجود...تحصیلش بر کلّ لازم. ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که به‌حرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم."[۲۲] "حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم."[۲۳] حضرت بهاءالله

"اکتساب علوم و فنون بعد از ایمان و ایقان از اعظم فضائل عالم انسان."[۲٤] "اعظم منقبت عالم انسانی علم است...علم سبب عزّت عالم انسانی است...ملوكْ ممالك را به‌خونریزی تسخیر کنند، لکن شخص عالم به‌علم فتح کند...از این جهت سلطنتش ابدی است."[۲٥] "در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست...عقل میزان ادراك است. لهذا هر مسئله‌ای را به‌میزان عقل موازنه نمائید."[۲٦] "عقل اشرف کائنات است...قوّه ایست از تجلّیات الهی."[۲۷] "عقل انسان...اعظم جلوهٔ الهی است."[۲۸] "افتخار به‌علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به‌وطن و مقام."[۲۹] حضرت عبدالبهاء

"زبان خرد می‌گوید، هر که دارای من نباشد، دارای هیچ نه. از هرچه هست بگذرید، ومرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم...امروز بهترین میوهٔ درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید."[۳۰] "کنز حقیقی از برای انسان علم



اوست.''[۳۱] ''اهل بها باید اجر احدی را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم دارند.''[۳۲] حضرت بهاءالله

گنجِ بادآورِ خسروان به قطره ای از زلال معارف و بیان برابری نکند.[۳۳] حضرت عبدالبهاء

مقام علمای با تقویٰ و حقیقت‌جو

پیشوایانی را که تابع حکم خدایند نه پیرو نفس و هویٰ، در درگاه الهی مرتبتی بس بلند و ارجمند است.

''علمائی که فی‌الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزینند ایشان بمثابه...بصرند از برای امم.''[۳۴] ''علمای راشدین که بهدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس امّاره مصون و محفوظ، ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب. احترام ایشان لازم.''[۳۵] ''اصل عالم و جوهر آن عرفانِ معلوم [مظهر الهی] بوده.''[۳۶] حضرت بهاءالله

دانایان پاك دل...هر یك رحمت یزدانند و موهبت رحمن. شمع هدایتند...و حافظ شریعت. میزان عدالتند و سلطان امانت...از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هویٰ و هوس عالم انسانی درکنار...بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین. تشنگان را عذب فراتند و گمگشتگان را سبیل نجات.[۳۷] حضرت عبدالبهاء

رؤسای دین باید به‌تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند. ولی در امور سیاسی مداخله ننمایند.[۳۸] حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

"خوشا بحال عالمی که مردمان را به‌پروردگارِ بزرگ بخواند. قسم بخدا زمین باو متباهی است و آسمان بوجودش مفتخر. و جمیع اشیاء در جمیع اوقات به‌تکبیرش پردازند."[۳۹] "اوّلِ علم شناسائی اوست و هر کس به‌او رسید به جمیع علوم نائل شده. خوشا بحال عالمی که به‌معلوم رسیده ترك موهوم کند."[۴۰] حضرت بهاءالله

در نظر پروردگار دانش علما و فقها را در صورتی ارج و ارزشی است که منجر به راحت و آسایش بشر شود، نه منشأ غرور و غفلت:

"مقصود از علم علمی است که منفعت آن عاید خلق شود، نه علمی که سبب کبر و غرور و نهب و ظلم و ستم و غارت گردد."[۴۱] "چه مقدار از علماء و حکما که بعد از طلب و انتظار بمقصود فائز نشدند."[۴۲] حضرت بهاءالله

نمونه‌هائی از خطابات حضرت عبدالبهاء

پس انسان باید از جمیع تصوّرات و تقالید آباء و اجداد عاری و بری باشد. هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد. زیرا دین و عقل یکی است، ابداً از هم جدا نمی‌شود. لکن شاید عقل ضعیف ادراك نتواند، آنوقت قصور از دین نیست، از نقصان عقل است...خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد. نباید این چنین قوّه‌ای را که موهبت الهی است، معطّل و معوّق کنیم. جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم. زیرا دین را عقل ادراك میکند. اگر



انسان عقل نداشته باشد، دین را چگونه می‌فهمد؟ این مشهود و واضحست که عقل و علم لازمست.[٤٣]

"اگر مسئله ای مخالف عقل باشد، ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد. همیشه متزلزل است."[٤٤] "اگر مسئله‌ای از مسائل دینْ بحقیقت مطابق عقل و علم نباشد، آن وهم است. زیرا ضدّ علم جهل است. اگر دین ضدّ علم باشد، جهل است."[٤٥]

۷



تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

جوهر انسانیت در شخص انسان مستور. باید به صیقل تربیت ظاهر شود.[۱]
حضرت بهاءالله

در انسان دو مقام موجود...زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است...تا کدام غلبه نماید.[۲] **حضرت عبدالبهاء**

از جمله تعالیم بهائی، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری است. اطفال را باید از آغاز زندگانی آداب و رفتار انسانی آموخت، و در دبستان ادب و هنر تعلیم دانش و دانائی داد، تا نیروهای نهفته بپرورند و استعدادات خفته برانگیزانند. والاّ خطهٔ خاك، پرتو جهان افلاك نگیرد، و باغستان الهی جز خس و خار و نهال‌های بی‌بر و بار نرویاند.



"در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید...انسان بی‌علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار بی‌ثمر بوده و خواهد بود."[۳] "امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سید اعمال نزد غنی متعال مذکور. اگر چه در ظاهر زحمت است، ولکن سبب ظهور راحت ابدی بوده و هست."[٤] "باید اوّل هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقّی و ارتفاع مقام انسان است اطفال بآن مشغول..."[٥] "دانائی از نعمت‌های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کلّ لازم است."[٦] حضرت بهاءالله

"در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است."[۷] "اگر انسان تربیت نیابد ازحیوان بدتر است."[۸] "عبدالبهاء را آرزو چنان که هر یك از شما در مدارس علوم، معلّم اوّل شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سردفتر دانائی گردید."[۹] حضرت عبدالبهاء

مسئولیت تربیت نوباوگان بر دوش مادران و پدران نهاده شده. امّا اگر آنها به موجبی از اجرای این مهم معذور باشند یا امتناع کنند، اجتماع عهده‌دار تربیت آنان است.

از جمله تعالیم بهاءالله تعمیم معارف است. باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود. اگر ابوین مقتدر بر مصارف این تعلیم فبها، والاّ باید هیئت اجتماعیه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.[۱۰] حضرت عبدالبهاء

بهائیان معتقدند که در تعلیم و تربیت دختران و پسران، تبعیض و تمایز ابداً جائز نیست. نونهالان بوستان انسانی در نظر یزدان یکسانند. هر دو باید به‌آداب و رفتار راستان و آزادگان و سیرت و طینت پاك‌سرشتان پرورده شوند، و از درخت دانش و هنر خوشه‌چین گردند. و به‌راستی دختران را، در سرنوشت عالم بشر، سهم افزونتری است. زیرا دختران امروز، مادران و مربّیان فردایند که بنا بر تربیت

و آگاهی و بصیرت خویش، نسل جدید را در دامان دانش و معرفت پرورش بخشند.

تعلیم آداب و اخلاق

کودکان باید نخست به‌آداب و اخلاق آسمانی تربیت شوند و رفتار انسانی بیاموزند، سپس به‌آموختن و اندوختن دانش و هنر پردازند. زیرا طفل خوش اخلاق و خوش سیرت که خواندن و نوشتن نتواند، برتر از طفل بداخلاق و بدسیرتی است که دامن از خرمن دانش و هنر انباشته دارد.

[طفل] پردانش بدخو و بداخلاق و آلوده به...شهوات را جز مضرّت ثمری نه. ولی بیسواد خوش اخلاق خوش اطوار را باز ثمر و اثری موجود.[۱۱]

حضرت عبدالبهاء

باید در ابتدا اولاد را به‌شرائط دین تعلیم دهند...ولکن بقدری که به‌تعصّب و حمیهٔ جاهلیه منجر و منتهی نگردد.[۱۲]

حضرت بهاءالله

"تربیت اعظم از تعلیم است."[۱۳] "اطفال...را رسم و آئین محبّت‌الله تعلیم نما...تا توانی بکوش که...در نهایت طراوت و لطافت...جلوه نمایند."[۱۴] "باید بیشتر از تعلیم به‌تربیت پردازید."[۱۵] "در تحصیل علوم و عرفان بکوشید و در اکتساب کمالات صوری و معنوی جهد بلیغ نمائید. اطفال را از صغر سنّ به تحصیل هر علمی تشویق کنید و باکتساب هر صنعتی تحریص نمائید تا قلب هر یك به‌عون و عنایت حقّ مانند آئینه کاشف اسرار کائنات گردد و به‌حقیقت هر شیئی پی برد و در علوم و معارف و صنایع مشهور آفاق شود. البتّه صد البتّه در تربیت اطفال قصور و فتور مفرمائید."[۱۶]

حضرت عبدالبهاء



مقصد از عقل و خرد شناسائی یزدان است و مقصد از تعلیم و تربیت ظهور و بروز صفات و فضائل انسان:

"اوّل نعمتی که به‌هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده."[17] "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور. به‌صیقل تربیت ظاهر شود."[18] حضرت بهاءالله

بدون تربیت روحانی جوهر انسانی هرگز نمودار نشود:

انسان تا حقّ را نشناسد از شناسائی خود نیز محرومست زیرا باید اوّل انسان نور آفتاب را ادراك نماید...بی‌نور هیچ چیز مشاهده نشود.[19] حضرت بهاءالله

مقصد از کسب علم ظهور کمالات مادّی و معنوی است. علم بی اثر چون درخت بی‌ثمر است:

انسان باید در هر فنّی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فوائد این فنّ چه‌چیز است و چه ثمره و نتائجی از او حاصل.[20] حضرت عبدالبهاء

اکثری از حکمای ایران عمرها به‌درس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست.[21] حضرت بهاءالله

تعلیم و تربیت را دو جنبه است: کسب دانائی و پرورش بینائی. دانائی دانستن پدیده‌هاست به‌نیروی فکر. بینائی دیدن و شناختن آنهاست به‌چشم درون. روح کسی که از بینش برخوردار است، مقصد از دانش را درك کند. شخص محروم از بینش، تنها حامل علم است نه عامل آن. بجای اینکه علم او را به‌معلوم یا مقصود رساند، چون پرده‌ای او را از دیدار باز دارد.

عموم ناس به‌تربیت محتاجند، باید صاحبان بینش باین امر خطیر توجّه نمایند. گلهای گلستان جهان از دو نهر آب می‌آشامند و تربیت می‌شوند، دانائی و

بینائی. اگر نفسی باین دو فائز نشود صاحب وجود نبوده و نیست.[۲۲]
حضرت بهاءالله

از جمله عوامل بینش، خودشناختن است (مضمون گفتار):

مردمان را گوناگون آفریدیم. خجسته نفسی که حال خود بشناسد.[۲۳]
حضرت بهاءالله

تعلیم و تربیت در خدمت صلح و آزادی

از جمله اهداف تعلیم و تربیت در آئین بهائی، اشاعهٔ بشردوستی و جهان بینی است، تا اطفال از همان آغاز از این حقیقت آگاهی یابند و به این راستی گواهی دهند که "اهل عالم همه بار یك دارند و برگ یك شاخسار، جهان یك کشور است و گیتی یك وطن." برتری انسان به بشر دوستی و خدمت است، نه به نژاد و ملیت، به رفتار و پندار نیك است، نه به مقام و قدرت، به علم و هنر است، نه به شهرت و مکنت. تعصّبات و توهّمات، چون ابرهای طوفان زا، حقیقت سرشت انسانی را بپوشانند، و خورشید یکرنگی را از تابش و درخشش باز دارند.

تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب، یك اصول و آداب گردد تا...وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.[۲٤]
حضرت عبدالبهاء

تنها راه احداث دنیای صلح و صفا، ترفیع مردمان است به‌مقام انسانی. بدون تربیت فردفرد مردم جهان، ظلم و فساد و تعصّب و عناد از بن برنیفتد.

از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقّی و ارتفاع مقام انسان است اطفال بآن مشغول گردند تا رائحهٔ فساد از عالم قطع شود.[۲٥] **حضرت بهاءالله**



بنابراین، در آئین بهائی، تعلیم و تربیت نیز نیروئی است در خدمت بشر، برای اشاعهٔ صلح و آزادی و احداث دنیائی یگانه و هماهنگ.

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

"اوّل مربّی اطفال مادرانند زیرا طفل...چون شاخ ترو تازه‌ای باشد. بهر قسم بخواهی تربیت توانی...این واضح است مادر اوّل مربّی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند. پس ای مادران مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است بآدابِ...انسانیت و ثوابی اعظم از این تصوّر نتوان نمود."[۲۶] "اطفال را در سن شیرخواری...در مهد فضائل بپرورید...از هر علم مفیدی بهره‌مند نمائید...پرهمّت نمائید و متحمّل مشقّت کنید. اقدام در امور مهمّه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید."[۲۷] "هرقدر اطفال از بدایت عمر به‌زحمت و تعب پرورش یابند...بهتر است."[۲۸] "در بلندی همّت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون به بلوغ رسند مانند شمع برافروزند و بهویٰ و هوس که شیوهٔ حیوان نادان است آلوده نگردند، بلکه در فکر...تحصیل فضائل عالم انسانی باشند."[۲۹] "اشرف‌ترین حِرَف و صنایع و اشغال، معلّمی اطفال است."[۳۰]





ایجاد صلح جهانی و پایدار

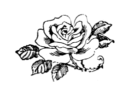
از جمله هدف‌های آئین بهائی ایجاد صلح جهانی است، صلحی پاینده و پایدار که از گزندِ گردش روزگار و هوسهای مغروران و ماجراجویان در امان باشد، صلحی که مبنی بر حکمت و هدایت یزدان است نه تصوّرات و تعصّبات کوته‌نظران.

جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم.[1]

حضرت بهاءالله

الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست.[2] **حضرت عبدالبهاء**

از آغاز تاریخ تا کنون، بشر پیوسته گرفتار جنگ و پیکار بوده، و نیروهای سرشار خویش را در راه براندازی هم‌نوعان بکار بسته. و حال آنکه اگر این قویٰ را صرف رفاه و اصلاح عالمیان می‌کرد، روی زمین بهشت برین می‌شد.



انسان بنیان الهی است، بنیان بشر نیست. اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدّر می‌شود. پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند؟ شبهه‌ای نیست که سبب غضب الهی است.[۳] حضرت عبدالبهاء

بهائیان از هر نژاد و ملّتی که باشند پیوسته می‌کوشند که افکار مردم جهان را هرچه بیشتر به‌لزوم تأسیس صلح منعطف سازند.

چون به‌حقیقت نظر کنیم کرهٔ ارض...قبور ماست...آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد، برای قبر نزاع و جدال کند؟[٤] حضرت عبدالبهاء

بهائیان برآنند که جنگ‌جوئی و رزم‌خواهی را با خوی و سرشت اصلی انسان، سازگاری نیست. جنگ‌جوئی زائیدهٔ اندیشهٔ ناصواب و افکار نارواست که در طی روزگاران پیشین، اندك اندك گسترش یافته. اگر مردمان به‌راستی و دانائی تربیت شوند و از سرشت آسمانی خویش آگاهی یابند، هرگز روشنائی دوستی و صفا را به‌تاریکی نفاق و دشمنی، مبادله نکنند.

نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست. اعمال پسندیده شأن انسان.[٥] حضرت بهاءالله

"اگر حیوانی درندگی نماید بجهت طعمه است...لکن انسان چون درندگی نماید بجهت طعمه نیست، بجهت طمع است."[٦] "گرگ روزی یك گوسفند میدرد. امّا انسان بی‌انصاف در یك روز صدهزار نفر را آغشتهٔ خاك وخون نماید و فخر کند که من بهادری کردم...و مملکتی را بباد فنا دادم. ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه‌ای است که اگر شخص یك نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند. امّا اگر انسانی صدهزار نفر را در روزی هلاك کند او را جنرال اوّل گویند و اوّل

شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یك ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند. امّا اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند. این چه‌قدر جهالت است چه‌قدر غفلت است.''[۷] حضرت عبدالبهاء

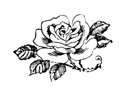
تربیت وجدان‌ها

برای استقرار صلح پاینده و پایدار، باید نخست به‌بیداری و آگاهی وجدان‌ها پرداخت. باید در ابتدا نور امید و ایمان به‌آفرینندهٔ جهان را در دلها برافروخت، تا مردمان به‌سرشت پاك وگرانمایهٔ خویش پی برند، و به‌نیروی وجدان و ایمان، و عشق به اطاعت از فرمان و حکمت یزدان، دست از تعصّبات و توهّمات بردارند و به‌یگانگی و محبّت پردازند.

''اوّل باید صلح و سلام بین افراد انسانی تأسیس شود تا منتهی بصلح عمومی گردد.''[۸] ''تا عقول بشری اتّحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقّق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امرِ عظیم گردد''[۹] ''بجهت اتّحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یك تربیت شوند...چون تربیت در جمیع مدارس یك نوع گردد... بنیان جنگ و جدال برافتد...زیرا اختلاف در تربیت مورث جنگ و جدال [است].''[۱۰] حضرت عبدالبهاء

تأسیس نظام جهانی

همراه و همگام با تربیت وجدان‌ها، باید نیروی قانون و عدالت را نیز به‌اصلاح عالم، و حمایت و خدمت بنی‌آدم، برگماشت. و نظامی آسمانی و نقشه‌ای جهانی، پاك و پیراسته از تمایلات و تعصّبات انسانی، بکار بست. تا زمامداران



حدود خود بشناسند و به‌حقوق دیگران تجاوز نتوانند، و اگر مشکلی پیش آمد، برای رفع آن از راه صلح و آشتی بکوشند، نه آنکه پرچم پیکار برافرازند، و با خون بی‌گناهان و بی‌نوایان، نام و مقام جویند.

باید از جمیع دول و ملل بانتخاب عمومی محکمه‌ای کبریٰ تأسیس شود و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمهٔ کبریٰ فیصل یابد تا منتهی بجنگ نگردد.[۱۱]

حضرت عبدالبهاء

بهائیان معتقدند که به‌سبب بیم از عواقب جنگ و کشتار، سرانجام زمامداران عالم گرد هم آمده، پایهٔ صلح را بنا نهند. بهائیان این صلح را "صلح اصغر" نامند. ما اکنون در آستانهٔ این رستاخیز بزرگ ایستاده‌ایم. در عصر ما، نظم جهان چنان پریشان گشته، و وسائل جنگ چنان توسعه یافته که اگر در رسیدن به صلح وقفه‌ای حاصل شود، نوع انسان دچار فنا گردد، و از بنیان تمدّن پرفروغ بشر چندان آثاری نماند. پس از "صلح اصغر" مرحلهٔ دیگرِ این رستاخیز جهانی، یعنی زمان "صلح اعظم" فرا رسد، و کم‌کم طلیعهٔ صبحی روشن، و صلحی جدید و جهان‌آرا از افق گیتی نمودار شود.

دین نیرومندترین عامل صلح است

دوام و پایداری صلح جهانی وابسته به آگاهی و تربیت و ایمان مردم جهان است، و تربیت و تقویت وجدان و ایمان جز به‌امداد و الهام الهی میسّر نیست. گذشته گواه بر آن است که هرگاه رستاخیزی وجدانی بپا گشته، منشأ و مایهٔ آن پیامبران پروردگار بوده‌اند.

دین بزرگترین قوّه‌ایست که قادر است افکار و قلوب را بهم نزدیك کند و ملل و اقوام و نژادها و مذاهب مختلف دنیا را در پرتو اتّحادی ابدی تلفیق و ترکیب نماید.[۱۲] حضرت عبدالبهاء

اگر ثروت جهان را صرف می‌کردی، دلهایشان را الفت نمی‌توانستی داد. امّا خداوند آنها را الفت و محبّت بخشید.[۱۳] قرآن مجید

موجب اصلی جنگ تعصّب است. موجب اصلی تعصّب، ضعف وجدان، و موجب اصلی ضعف وجدان، دوری از خالق مهربان. عشق به‌خدا منشأ نیکی‌ها و شادی‌هاست، و عشق به‌خود و دنیا سرچشمهٔ بلاها و ناکامی‌ها. بهائیان با سپاه آسمانی و نیروی وجدانی یعنی عشق به‌خدا و بندگانش در میدان صلح و صفا به‌تسخیر و تغییر دلها مشغولند، تا تاریکی تعصّبات و توهّمات و خودبینی‌ها به‌پرتو آگاهی و دانائی و جهان‌بینی از عرصهٔ گیتی رخت بربندد.

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

و از جمله تعالیم بهاءالله: تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی، هادم بنیان انسانی است. تا این تعصّب‌ها موجود، عالم انسانی راحت ننماید...اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است، دین باید سبب الفت گردد، والاّ ثمری ندارد. و اگر این تعصّب تعصّب ملّی‌است، جمیع نوع بشر ملّت واحده است، جمیع از شجرهٔ آدمی روئیده...دیگر ملل متعدّده تشکیل کردن، و بدین سبب خونریزی نمودن، و بنیان انسانی برانداختن، این از جهل انسانیست، و غرض نفسانی. و امّا تعصّب وطنی، این نیز جهل محض است، زیرا روی زمین وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه‌ای از کرهٔ ارض زندگی می‌تواند. پس جمیع کرهٔ ارض،



وطن انسان است. این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده. در خلقت، حدود و ثغوری تعیین نشده.[۱٤]

آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید. وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را وسیلهٔ محبّت و مودّت بجمیع بشر شمرید...بجان بکوشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریك گشایش یابد و این گلخن فانی آئینهٔ گلشن باقی شود...بنیاد عناد برافتد و اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود.[۱۵]

۹



توزیع عادلانۀ ثروت

از جمله مشکلات بزرگ بشر فقر و نیازمندی است. در عصر ما هر روز هزارها نفر از مردم جهان از گرسنگی و فقر تسلیم مرگ می شوند. علل فقر متعدد است، از جمله: حرص به‌جمع ثروت و مکنت و عشق به‌حکومت و قدرت. در عصر ما هر دقیقه نزدیك به دو میلیون دلار از ثروت جهان صرف جنگ یا آمادگی برای جنگ می‌شود. نظام نوین آئین بهائی موجبات فقر را که بر کالبد جهان مستولی است، از بن برکند. تا مسئلۀ تعدیل معیشت[۱] یعنی توزیع عادلانۀ ثروت حل نشود، جهان آرامش نیابد:

امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقّق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.[۲]

حضرت عبدالبهاء



توزیع عادلانۀ ثروت طبق قانون و ایمان

بنا بر نقشه و نظامی که آئین بهائی عرضه می دارد، ثروت عالم به‌طرز عادلانه‌ای بین مردم جهان توزیع می‌شود. اصول زیر در اقتصاد بهائی تأکید شده:

- حمایت از زارع و توسعۀ زراعت
- اجرای اصل "مالیات تصاعدی"
- شرکت کارگران در منافع کارخانه
- تقسیم خاص ارث

هر یك از اصول فوق نقش مهمی در تقسیم عادلانۀ ثروت عالم خواهد داشت. تحقیق در جزئیات و طرز تحقّق آنها محتاج به مراجع دیگر است. علاوه بر اصول فوق دو عامل دیگر نیز در اقتصاد بهائی تأکید شده:

- بالا بردن ارزش کار به‌مقام پرستش پروردگار.
- پائین آوردن بیکاری و تنبلی به‌پست‌ترین مقام.

هر نفسی به‌صنعتی یا به‌کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب.[۳] حضرت بهاءالله

ای بندۀ من. پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند، بلکه اموات از آن نفوس معطلۀ مهمله ارجح عندالله مذکور.[٤] حضرت بهاءالله

برای توزیع عادلانۀ ثروت جهان، علاوه بر توسّل به‌قانون و فرمان، آثار بهائی توجّه بسیار به‌تربیت و تقویت وجدان‌ها نیز می‌کند. زیرا قانون و فرمان به‌تنهائی

ضامن و نگاهدار راحت و رستگاری بشر نیست. طبق گفتار و اخطار الهی، صاحبان ثروت باید از روی میل و رغبت نیازمندان را از بخشش‌ها و نعمت‌های روزگار که دست بخشندهٔ ایزدی به‌آنها ارزانی داشته برخوردار کنند، و از فرجام غفلت و غرور بهراسند. زیرا دست‌یابی به‌دولت و مکنت بسیار، در پیشگاه عدل آفریدگار، با مسئولیتی بزرگ همراه است.

ای مغروران باموال فانیه! بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقرّ قرب وارد نشود، و بمدینهٔ رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید، و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم باسم اعظم، که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد، چنانچه شمس اهل زمین را.[۵]

حضرت بهاءالله

دستورات و اندرزهای الهی توانگران را از وادی غفلت و خودخواهی به‌شاهراه آگاهی و دانائی می‌رساند، تا پیش از مقابله با روز حساب، به‌حساب خود برسند، و از خویشتن بپرسند: آیا رواست که دولت بی‌مقدار و ناپایدار را در راه رفاه و اصلاح عالم انسان و اجرای ارادهٔ یزدان نثار نکنیم، و از مواهب و بخشش‌های بیکران الهی بی نصیب مانیم؟ آیا شایستهٔ مقام بلند و ارجمند ماست که ثروتی را که به‌امانت، چند روزی به‌ودیعه داریم، برای احتیاج و آسایش نیازمندان بذل نکنیم؟

"ای اغنیای ارض! فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید."[۶] "اغنیا را از نالهٔ سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به‌هلاکت افتند."[۷]

حضرت بهاءالله



رهرو راه دانائی و بینائی همواره نظر به‌مواهب آسمانی دارد، نه مقاصد و منافع فانی. نظرگاهش ابدیت است، و رهنمایش نور حقیقت. دیده به‌انجام و فرجام دارد، نه هوسهای ناپایدار این جهان. کدام خردمندی، توشه‌ها و نعمت‌های جاودان عالم بالا را به‌خوشی‌ها و لذّت‌های دو روزهٔ دنیا مبادله نماید؟ اگر فروغ ایمان در دلها بتابد، انجام هر مشکلی آسان شود، و البتّه آنانکه در راه عشق به‌حقیقت و آگاهی، و اظهار بندگی در درگاه الهی، دست از جان می‌شویند، دست شستن از مال و منال را آسانتر شمرند.

نیروئی که مردمان را در دامان محبّت و فداکاری بپرورد و عشق به‌هم‌نوع آموزد، ایمان به‌خداست. ایمانْ انسان را به‌جائی رساند که دیگران را بر خود ترجیح دهد:

باید جمیع با کمال وداد باشند و در اعانت همدیگر کوتاهی ننمایند. و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده این است که هر یك از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند. یعنی خود را اعلی نشناسند.[۸] **حضرت بهاءالله**

مضمون بیان:

خوشا بحال کسی که برادر خود را بر خود ترجیح دهد.[۹] **حضرت بهاءالله**

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

شکر سبب ازدیاد نعمت است. ولی کمال شکر به‌انفاق است، و مقام انفاق اعظم مقامات.[۱۰]



ای بندگان من! شما اشجار رضوان منید. باید باثمار بدیعهٔ منیعه ظاهر شوید، تا خود و دیگران از شما منتفع شوند. لذا بر کلّ لازم که به‌صنایع و اکتساب مشغول گردند.[۱۱]

باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند.[۱۲]

ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد، لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم.[۱۳]

مضمون بیان:

برای رسیدن به‌هر هدفی به‌وسیله‌ای توسّل جوئید و به‌خدا که فراهم کنندهٔ وسائل است توکّل کنید.[۱٤]

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

از جمله تعالیم بهاءالله مواسات[۱۵] **بین بشر است، و این مواسات اعظم از مساواتست. و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد. بلکه جان و مال فدای دیگران کند، امّا نه‌بعنف و جبر...بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر...بر فقرا انفاق نماید.**[۱٦]

من جمیع را دوست می‌دارم و به‌شما نصیحت می‌نمایم که به‌فقرا مهربان باشید، محبّت نمائید، آنها را دستگیری کنید. زیرا فقرا دل شکسته‌اند.[۱۷]

فقرا و ضعفا را امانتِ حق دانند...نه آنکه به‌آرایشْ مزیدِ حسرت و ملال آنان گردند. وقتی عالم انسانی رو به‌ترقّی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند...[۱۸]



سعی و کوشش...لازم...دقیقه ای نباید از دست داد...ولی باید اعتماد...بر فیوضات کرد. زیرا اگر فیض حق نرسد...زحمت ثمر نبخشد و کوشش فایده ندهد و همچنین تا به‌اسباب تمسّك نشود...ثمری حاصل نشود.[۱۹]





تساوی حقوق زن و مرد

زنان و مردان باید دارای حقوق و مزایای متساوی باشند. زیرا هر دو بندهٔ یك آفریننده‌اند و برخوردار از یك آفریدگار. در خلقتِ مدبّرِ کیهان تبعیض و امتیازی نیست. زنان و مردان، دو بال عالم انسانند، "نقص یك بال، سبب وبالِ بال دیگر است." مزیت و برتری بشر به جنس و نژاد و ملیت نیست. هر کس نهادش پاکتر و کردارش خوشتر و عشقش به‌پروردگار بیشتر، مرتبتش برتر و در نزد ایزد مهربان عزیزتر.

خدا جمیع را یکسان خلق کرده...مرد و زن هر دو بندگان خدا هستند و کلّ بشر و در حقوق متساوی. نزد خدا مردی و زنی نیست. هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرّب‌تر است.[۱]

حضرت عبدالبهاء



"باید زنها هم مثل مردها تربیت شوند. البتّه به درجهٔ مردها می رسند...خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند...نزد خدا زنی و مردی نیست."[٢] "تا حال زنان مثل مردان تربیت نشده‌اند. اگر آن قسم تربیت شوند مثل مردان می‌شوند."[٣] حضرت عبدالبهاء

عالم انسانی را دو بال است، یك بال رجال و یك بال نساء. تا دو بال متساوی نگردند، مرغ پرواز ننماید. اگر یك بال ضعیف باشد، پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود، فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.[٤] حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

محبوب ترین مردمان نزد یزدان آنانند که در عشق به خدا محکمتر و پیشترند.[٥] حضرت بهاءالله

البته منظور از تساوی حقوق، تساوی وظائف نیست. دانای آسمانی، بهر یك از دو نمونه گل گلزار انسانی، استعدادات خاصّی بخشیده تا گلستان جهان را به‌طرح‌ها و رنگ‌های گوناگون بیارایند.

نتائج تساوی حقوق زنان و مردان

تربیت و دانائی زنان، منجر به ترقّی و تکامل عالم انسان شود. زیرا اطفال را مادران نخستین آموزگارند. مربّی آگاه و دانا، کودك کامکار ببار آرد و بوستان آفرینش را به‌اثمار دانش و بینش آرایش بخشد. والاّ کوشش و جویش حاصلی نبخشد، و غنچهٔ امید و انتظار جز بار تلخ ثمری نیارد. اگر نهاد مربّی از نادانی

آکنده باشد و به تعصّبات و توهّمات آلوده، چگونه آگاهی و بینائی بیاموزد، استعدادات خفته برانگیزد، و نیروهای نهفته بپرورد؟

این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت می‌کند. اوّل معلّم اطفال مادرانند. لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند...[۶]

حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

در اکثر موارد اگر مادران مؤمن باشند اطفال نیز مؤمن شوند، ولو پدران بی‌دین باشند. همچنین اگر مادران بی‌دین باشند، اطفال نیز بی‌دین شوند، ولو پدران در نهایت ایمان و اطمینان باشند.[۷]

حضرت عبدالبهاء

تکامل و ترقّی زنان و همکاری آنان با مردان، سرانجام رسم جنگ‌جوئی را از میان براندازد. زیرا مادرانی که به عمری امید و انتظار، نورسیدگانی آزاده و برومند پرورده‌اند، هرگز به نیستی آنان تن درندهند، و فرزندان عزیزتر از جان را در پهنۀ پیکار آغشته به خون نخواهند، و نگذارند تا به خاطر تفاوت نژاد و مذهب، یا چیرگی بر مشتی خاك بی‌مقدار، آئین انسانیت برکنار نهند، و زمین به‌خون جوانان بی‌گناه رنگین کنند.

رشد و تکامل قوانین الهی

از جمله نشانه های زیبائی و جلوۀ عالم وجود آن است که شاهد کمال هرگز ناگهان نقاب از چهره نیفکند و دلبر مقصود بی حجاب رخ ننماید. رشد و تکامل لازمۀ عالم انسان است و از اسرار و حکمت های مدبّر جهان. پیامبران الهی همواره بنا بر استعداد مردمان و نیاز زمان و مکان سخن گفته‌اند. برابری



بین زنان و مردان در روزگار پیشین امکان نداشت. ولی عصر ما عصر برابری و هم‌آهنگی بین جمیع نوع انسان است. خواست یزدان این است که در این روزگار، نژادها و اقوام و ملل گوناگون جهان چون گل‌های رنگارنگ در بوستان انس و یگانگی برویند و چون بلبلان گلشن عشق و وفا جز به‌لطف و صفا سخن نگویند.

از آغاز پیدایش آئین بهائی و گسترش پیام آن، آثار و علائم ظهور عصری جدید در تکامل بشر به تدریج در جهان نمودار گشته. در بامداد طلوع این آئین از ایران، حتّی در متمدّن‌ترین کشورها، زنان از حقوق انسانی خود چندان آگاهی نداشتند. ولی همراه و همزمان با انتشار تعالیم بهائی، ندای برابری در اقطار جهان طنین‌انداز گشت.

اجرای تساوی حقوق زنان و مردان، و تأکید بر تربیت دختران، خود گامی است بلند در راه آزادی بشر از بندهای پیشین و طلوع و ظهور دنیائی روشن و هماهنگ.





برگزیدن خطّ و زبانی جهانی

یك سدّ بزرگ در راه یگانگی و مؤانست بین مردم جهان تعدّد زبان‌هاست. آیا ایجاد الفت و محبّت بین افراد خانواده‌ای که با هم سخن نتوانند گفت، امکان پذیر است؟ بدیهی است که زبان کلید تفاهم و آگاهی است. بدون کمك آن، ایجاد بنیان دوستی و آشتی بین گروه‌های گوناگون و متباین گیتی ممکن نیست.

بنا بر تعالیم حضرت بهاءالله یك پایهٔ بنیان وحدت جهانی انتخاب زبانی است مشترك که همهٔ مردم عالم به‌آن سخن گویند.

"اکثری از امم از تشتّت لغات اهل عالم از...معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیکر محرومند. لذا محض فضل و جود کلّ مأمور شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند، چه جدیداً اختراع و چه از لغات موجودهٔ ارض، و کلّ بآن متکلّم شوند. در این صورت جمیع ارض مدینهٔ واحده



ملاحظه می شود زیرا که کلّ از لسان یکدیگر مطّلع می شوند و مقصود یکدیگر را ادراك می نمایند. اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن. و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یك از مدن وارد شود مثل آنست که در محلّ خود وارد شده."[۱] "محبوب آنکه جمیع عالم را یك وطن مشاهده نمایند و در ترویج یك لسان یا دو...همّت گمارند تا جمیع آفاق بنور اتّفاق فائز شود."[۲] "مقصود آنکه کلّ تمسّك نمایند باموری که از زحمت و مشقّت بکاهد و ایام در آنچه سزاوار است صرف شود و بانتها رسد."[۳] حضرت بهاءالله

برای حصول این هدف بزرگ باید نمایندگانی از همهٔ کشورها گرد هم آیند و یك زبان برگزینند تا در عموم مدارس عالم تدریس شود.

باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراك و کمال تا مجتمع شوند و به‌مشاورت یکدیگر یك لسان اختیار کنند. چه از السن مختلفهٔ موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند.[۴] حضرت بهاءالله

نوآموزان از همان آغاز، زبان جهانی را همراه با زبان مادری فرا گیرند و عمر گرانمایه را به جای آموزش زبان های گوناگون، صرف دانش و ادب کنند. برگزیدن زبان عمومی، منجر به نتایج و فوائد مهم دیگر چون ترویج علم و هنر و توسعهٔ تجارت و صنعت نیز خواهد گشت.

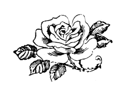
سخن گفتن و منویات درونی را بیان کردن، از پرارج ترین مزایا و خصائص انسانی است. جانوران، هنگام قهر و کین، به‌جنگ و ستیز برخیزند و به‌صولت و قدرت توسّل جویند، و از اصل تنازع بقا پیروی کنند. امّا شایستهٔ انسان که به زیور خرد و زبان از دیگر موجودات ممتاز گشته، چنان است که مشکلات و سوء تفاهمات را از راه بیان و دلیل و برهان رفع و فصل کند، نه آنکه آمادهٔ پیکار

شود و به‌جنگ و ستیز برخیزد. حال اگر مردمان زبان یکدیگر را نشناسند و روان بزیور بیان نیارایند، چگونه به‌انس و دوستی گرایند؟

هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم تفهیم و تفهّم بدتر نه.[۵]
حضرت بهاءالله

آورده‌اند که سه همسفر و همراه که زبان یکدیگر به‌خوبی نمی‌دانستند، سکّه پولی یافته و مصلحت چنان دانستند که آن را صرف طعامی کنند، و به‌کنار جویباری نشسته، به‌کمال لطف و صفا، به‌تناول طعام و تبادل کلام دمی چند بگذرانند. امّا پس از گفت‌وگوی مختصر دریافتند که هر یك به‌خوراکی راغب و به‌طعامی متمایل است. کم‌کم اختلاف در انتخاب غذا، دل‌های مصفای آن ها را تیره و تار نمود، و اصرار در گفتار، آتش نفاق را بیش از پیش بگسترد. هر یك را بظاهر هوسی بود و آوائی و در میدان مجادله و گفتگو تمایلی و تمنّائی. همسفر ترك، خواستار ازوم بود، یار تازی، عنب طلب می‌کرد، و همراه پارسی، تمنّای انگور داشت. در این گیرودار که طوفان نفاق بین این سه همسفر اندك اندك گسترش می‌جست، رهگذری بایستاد و از ماجرا جویا شد. و همینکه از سرّ داستان و احوال آنان آگاه گشت، بسیار به‌حیرت افتاد و بیدرنگ فریاد برکشید که ای بی‌خبران شما را تمنّا و آرمان یکی‌است، زیرا همه طالب یك بر و بارید، و خواستار یك میوهٔ شیرین و خوشگوار.

این داستان پرمایه، وصف حال و احوال مردم روزگار ماست. زیرا ایزد دانا، سرشت آدمیان و نیازهای اصلی آنان را یکسان آفریده، و مردم گیتی را آرزوها و آرمان های مشترك و هم‌آهنگ عطا فرموده. همه دوستدار صلح و صفا و خواستار عدالت و محبّت و مرحمت اند. همه را میل و تمنّا آن است که همسایگان را هم‌سخن و همنشین شوند، و آشنایان را یار وفادار دیرین گردند. همه آرزوی آن دارند که از احسان و نعمت یزدان قسمت برند، و در پناه امن و



امان و آزادی و آسودگی و عدل و داد بیاسایند. آنچه لازم است، نیروی جامع و متّفق کننده و پزشك شفا دهنده و حاذقی است که از درد دل مردمان و نیاز و راز درونشان آگاه باشد و به زبان همهٔ بندگان یزدان سخن گوید، تا گفتار نیکویش بشنوند و پیام و الهام آسمانیش به‌پذیرند.

آنچه دورنگی ها را از میان براندازد، و مردمان را بهم به پیوندد و به شاهراه آگاهی و دانائی رساند، انقلابی روحانی و رستاخیزی وجدانی است که جز به ایمان به‌کیش یکتای یزدان حاصل نشود، و جز به‌کمك و امداد زبانی جهانی و مشترك، به‌مرحلهٔ نهائی و کمال خود نرسد. آئین بهائی، در جهان امروز، به‌زبان درونی همهٔ مردم گیتی سخن می‌گوید و از راز و نیاز همهٔ آدمیان آگاه است. و در یك قرن گذشته، صدها هزار از مردم عالم را از نژادها و ملّت‌ها و کیش‌ها و قبیله های گوناگون، به پرتو آفتاب انس و آزادگی، از تاریکی جدائی رهائی بخشیده و بر سفرهٔ هم سخنی و آشتی گرد آورده. برگزیدن زبان عمومی و مشترك، خود گامی دیگر در راه توسعهٔ تفاهم و هماهنگی بین گروه‌های مختلف و متباین گیتی است.

چقدر پایدار و استوار است بنیان یکرنگی و یگانگی میان مردمانی که به‌یك کیش معترف‌اند، به‌یك زبان سخن می‌گویند، و از یك فرمان پیروی می‌کنند. مردمانی که از صلح و آشتی دم می‌زنند، نه از جنگ و جدائی، ترانه‌های الهی می‌سرایند، نه افسانه های خودخواهی، فضائل انسانی می‌آموزند، نه رذائل شیطانی، به‌دوستی و راستی می‌بالند، نه به‌نفاق و نفرت و نادانی. همگان دل و جان از پرتو دانش و دانائی روشن دارند و از تعصّبات و اندیشه‌های بی‌پایه و ناصواب در امانند. این چنین است دنیای یگانه و بهشت آسائی که بهائیان در بنای آن می‌کوشند و در راه رسیدن به‌آن جان‌ها نثار نموده‌اند.

۱۲



بشر را به‌ایمان و آئین نیاز است

''خردمندان گیتی را چون کالبدِ مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبدِ گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهٔ اوست، هرگاه کهنه شود به‌جامهٔ تازه او را بیارایند. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به‌آنچه شایستهٔ آن روز است هویدا و آشکار.''[۱] ''آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان.''[۲] ''مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان براستی و دانائی تربیت شوند.''[۳] ''ظهور حقّ و احکام الهی، جمیع از برای تربیت انسان و ترقّی او و حفظ اهل عالم...بوده و خواهد بود.''[٤]

حضرت بهاءالله

"ایمان حلاّل هر مشکلی است...به‌قوّه دین الله هر امر مشکلی آسان گردد."[۵]
"عالم انسانی اگر متمسّك به‌دین نباشد...بکلّی انتظام امور مختل شود."[۶]
حضرت عبدالبهاء

ایمان و عشق به‌یزدان چون کیمیا انسان را دگرگون سازد. خوددوست را جهان دوست کند و خودنما را فارغ از علائق دنیا.

در طینتِ انسانیه، محبّتِ ذاتیهٔ خود مخمّر، و ممکن نیست بدون امیدواری اجرِجزیل و ثوابِ جمیل، از فوائدِ موقّتهٔ جسمانیهٔ خود بگذرد.[۷] حضرت عبدالبهاء

دوستانِ ظاهر، نظر به‌مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند.[۸]
حضرت بهاءالله

"در انسان دو مقام موجود...زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است...تا کدام غلبه نماید."[۹] "مدنیت با توحّش توأم و همعنان است. مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید به‌هدایت ربانیه و...اخلاق الهیه گردد."[۱۰] حضرت عبدالبهاء

پس جهدی باید که رتبهٔ حیوانی معدوم کنیم تا معنی انسانی ظاهر شود.[۱۱]
حضرت بهاءالله

اشاعهٔ بی‌دینی در عصر ما

به‌سبب تکامل دانش و تنزّل مقام دین، بسیاری از مردم روزگار ما چنین انگارند که علم تنها تاجدار دانا و توانای عالم انسان است و آن را نیازی به‌آئین و ایمان نیست. این منکران مدّعی‌اند که اقرار و اعتقاد به‌نامعلوم، مرام مردم کوته‌بین است نه شیوهٔ عالمان روشن بین. به‌گمان ایشان، دین مأویٰ و تکیه‌گاه کسانی است که به‌اوهام و آمال خیال‌انگیز دل بسته‌اند تا غم و ملال این عالم را به امید بهشت برین و نوید عصر واپسین از خاطر بشویند.



این اندیشهٔ فریبنده و این تصوّر پررنگ و نگار، در انظار ظاهربینان، بسیار پرارج و اعتبار آید. زیرا آنچه مردم روزگار ما از دین دیده‌اند، کین‌توزی و نفاق بوده، نه سازگاری و بردباری، دشمنی با دانش و هنر بوده، نه یاری به‌آگاهی بشر، مجادله و مباحثه در مسائل بی ارزش و پندارهای بی اعتبار برخی از زاهدان ریاکار و رندان خودستا و متظاهران بی ایمان بوده، نه بهره بردن از گفتار برگزیدگان یزدان. آخر مردم چه خوشی و چه اثر و ثمری از دین دیده‌اند، و چه بار و بری از نهال ایمان چیده‌اند که به‌یزدان‌پرستی گرایند. جز جدال در مباحث بی مایه، چون آداب کفن و دفن مردگان، جائز بودن یا نبودنِ اداء سلام به دشمنان و منافقان، یا پاکی و طهارت آبهای ساکن و روان، از دین و دینداران چه دیده‌اند؟

همیشه فرمانهای یزدانی مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده، ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی را به‌کنار نهاده‌اند. و به‌پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی‌بهره مانده‌اند. از اینروست که راز گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوشِ هوشِ مردم دور شده. اگر دانایان زمین بدیدهٔ بیننده در گفتارهای جهان‌آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند، ناچار به‌نهانِ آن پی برده، از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.[۱۲] حضرت بهاءالله

اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشر گشته و احساسات الهیه از میان رفته. اکثر بشر در عالم طبیعت غرق شده‌اند...ابداً از خدا، از عالم الهی، خبر ندارند...و حقّ دارند. زیرا آنچه در دست است تقالید است و مخالف قوانین عقل...[۱۳] حضرت عبدالبهاء



مردمان امر و آئینشان را تقسیم کردند و هر فرقه‌ای به‌آنچه نزد اوست راضی و شادمان است![١٤] **قرآن مجید**

هدف و حقیقت دین

هدف و حقیقت دین نه‌چنان است که مردمان پنداشته‌اند. مقصود از دین تقلید و تبعیت ناآگاهانه از افسانه ها و اندیشه های فریبندهٔ متظاهران به ایمان و خودخواهان نیست.

مضمون بیان:

چه بسا مردمانی که خود را به‌لباس ابریشم آراسته‌اند و حال آنکه وجودشان در آتش نهفته است. زیرا از تقویٰ و هدایت خدا بی‌بهره‌اند.[١٥] **حضرت باب**

هدف و حقیقت دین همرنگی و هم‌آهنگی است و سازگاری و وفاداری. صبر و ثبات است و امانت و عفّت. پاکی و آزادگی است و خضوع و افتادگی. راستی و درستی است و دانائی و حقّ‌پرستی. از خود گذشتن است و به‌دوست پیوستن. به‌خدا دل باختن است و از عشق به‌دنیا روی برتافتن. دشمن را دوست داشتن است و حقیر را عزیز شمردن. روان از رشك و ریا پیراستن است و جان به‌روش و منش نیکان و پاکان آراستن. بخشش به‌تهیدستان است و ترحّم به‌تبهکاران. از ظلم دوری جستن است و به‌عدل گرویدن. از بند تقلید و تعصّب رستن است و به‌لطف یزدان دل بستن. پرچم صلح و یگانگی افراشتن است و زنجیر استبداد و دوگانگی گسستن. دامنهٔ دانش گستردن است و به‌هنر عشق ورزیدن. ملّت را

آزاد خواستن است و مملکت را آباد نمودن. از هر بدی گریختن است و بهر نیکی خوی گرفتن.

این هاست مبانی دین و آئین. این هاست پایهٔ ایمان راستان و پاکبازان. این هاست هدف و مقصد برگزیدگان یزدان.

"خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود. نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی. دوّم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن."[۱۶] "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم."[۱۷] "آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان."[۱۸] حضرت بهاءالله

مقصود از جلوهٔ الهی و طلوع انوار غیب غیر متناهی تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق.[۱۹] حضرت عبدالبهاء

افسوس که آئین پروردگار در انظار بسیاری از مردم عصر ما بی‌قدر و اعتبار شده. افسوس که نور یزدان که مایهٔ زندگانی پاینده و شادمانی جاودانی است، در پس ابرهای اوهام و نادانی و ریا چنان پنهان گشته که حتّی نشانه ای از آن نمودار نیست.

دین و ایمان پایهٔ سعادت بشر است

آنچه مایهٔ سرور دائمی است روحانیت است.[۲۰] حضرت عبدالبهاء

آیا هویت انسان جسم است یا جان؟ آیا هدف از زیستن آسایش و آرایش تن است یا پرورش روح و وجدان؟ اگر هویت انسان جسم است و هدفش راحت و لذّت تن، پس بلبلان شیدا و خوش نوا و مرغان صحرا و ساکنان بیشه ها را



شادمانی و کامرانی بیش از انسان‌هاست. زیرا این یکّه‌تازان عرصهٔ طبیعت و خسروان کشور راحت و نعمت، در پرورش پیکر بر آدمیان سرند. از جنبهٔ جسم از بشر پیش‌ترند، و از بسیاری از ناکامی‌ها و نگرانی‌های انسان‌ها آسوده و آزاد.
آدمی هرچند در تنگنای طبیعتْ راه کمال و اعتلا سپرد و در راحت و آسایشِ تن کوشد، با دام و دد برابری نتواند. آیا رواست که انسان که روح و جان جهان است و آئینهٔ صفات یزدان، عمر گرانمایه را به‌رقابت با جانوران سپری کند، و از دام و دد سرمشق زندگی جوید؟ آیا برتری انسان در زراندوختن است و به‌مال و منال بالیدن؟

مضمون گفتار:

آیا افتخار شما به‌خوردن و نوشیدن و مال‌اندوختن و خود آراستن به‌سنگ‌های قرمز و زرد و درّ سفید گرانبهاست؟ اگر افتخار در این چیزهای ناپایدار است، رواست که خاك بر شما فخر فروشد. زیرا همهٔ اینها را از جانب پروردگار مقدّرِ توانا به‌شما می‌بخشد.[۲۱] **حضرت بهاءالله**

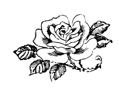
برترین هدف و آرزوی هر انسانی کسب سعادت و راحت است. این سعادت و راحت در چیست؟ در جمع مال و مکنت است و جلب عیش و عشرت؟ انگار ما روزگاری دراز زیستیم، کاخ‌ها و ایوان‌ها ساختیم، درّها و گوهرها اندوختیم، پیکر را به برترین زیورها آراستیم، و در بستر پرند و پرنیان آرمیدیم. پایان این خوشی‌های فریبنده و ناپایدار به‌کجا می‌رسد؟ چه میوهٔ دلنشینی از این لذّت‌ها عاید ما می‌گردد؟ آنانکه به‌این آرمان‌ها رسیدند چه کردند؟ کجایند؟ کشور گشایانی که دنیا را در قلمرو خود داشتند، از رنج‌ها و گنج‌ها و خانه‌های آراسته و خوان‌های گستردهٔ خود، چه طرفی بربستند؟ آیا سرانجام آرامگاه دائمی آنها

روشن‌تر از اعماق تاریك و ترسناك زمین بود؟ توانگرانی که پیکر به‌زر و زیور می آراستند و شکم به‌لذیذترین طعام‌ها می انباشتند، آیا از ثروت‌ها و سرمستی‌ها و خوشی‌ها و بی‌خبری‌ها، بقدر آهی و نگاهی با خود بردند؟

از جان بگذر و به‌جانان فائز شو...جان بی‌جانان به‌درهمی نیرزد...سرِ بی‌سَروَر در خاك به و دلِ بی‌درد سوخته به.[۲۲] **حضرت بهاءالله**

عمر آدمی چون باد درگذر است، و هر روزی، با شتاب بیشتر ما را به‌پیش‌مرگ می‌کشاند، و به‌پایان در اعماق خاك تیره و سرد می‌سپرد. جسمی را که به خاطرش جان فدا می‌کنیم و دست از دین و ایمان و وجدان می‌کشیم، سرانجام به‌دست یغماگر زمین می‌سپریم. "آیا کسی قادر است بین جمجمهٔ شاهان و گدایان تمیزگذارد؟"[۲۳] آیا استخوان‌های پوسیدهٔ پادشاهان پرقدرت و شوکتی که عالم را زیر قلمرو خود داشتند از استخوان‌های پوسیدهٔ بردگانشان زیباتر است؟

این فرجامِ جسم ماست که تمام عمر به‌آسایش و پرستش آن پردازیم. امّا سرنوشتِ روح ما نه چنین است. روح ما ابدی است، دائمی است، سرمدی است. فرشته‌ای است سبك بال، آسمانی و جاودانی. هدفش بلند است و عشقش به‌داور بی‌مانند. تن او را قفس است و جهان جایگاهی تاریك و تنگ. شهباز بلندپرواز گلشن بقاست نه پشهٔ بی‌نوا. کبوتر قصرنشین است نه غراب قبرنشین. پرتو الهی است نه پدیدهٔ خاکی. درّ و گوهر است نه خاك بی‌قدر. آفتاب است نه شمع بی‌تاب. همانند روح الهی است نه عنصر فساد و تباهی. از آنِ داور داناست نه بندهٔ نفس و هویٰ. شاهکار دست پروردگار است نه ساختهٔ این دیار. گوهر شاهوار است نه ذرّهٔ بی‌مقدار. جلوهٔ جهان‌آفرین است نه پروردهٔ این زمین. مخزن غناست نه فقیر بی‌نوا. شهد بقاست نه زهر بلا. لؤلؤ لالاست نه سنگ‌پارهٔ بی‌بها. خزینهٔ صفات خداست نه خرابهٔ این دنیا. ساکن



ملکوت بقاست نه سایهٔ نیستی و فنا. بلبل بهشت برین است نه جغد خرابه نشین. شمیم گلشن جانان است نه نسیم این خاکدان. گلشن الهی است نه گلخن تباهی. مظهر اسرار آفریدگار است نه لاشهٔ بی مقدار. ساختهٔ خالق بیناست نه آفریدهٔ حوادث دنیا. سریر ایزد بی‌همتاست نه اسیر نفس و ریا. اهل عرصهٔ جنان است نه سرگشتهٔ بی‌سامان. گلزار ملك جاودان است نه شوره‌زار این جهان. پروانهٔ محبت است نه پدیدهٔ نفرت. دریای گوهرافشان معرفت است نه میکدهٔ عیش و عشرت. پرندهٔ زیبندهٔ پروردگار است نه خزندهٔ این دیار. بزم پرجلای شادمانی است نه قبر غم‌افزای ظلمانی. عقاب اوج اثیر است نه ذباب حقیر. طاوس باغ برین است نه زاغ خانه‌نشین.

آیا رواست که چنین فرشتهٔ پاك‌سرشت و مرغ بلندپروازی را در قفس هویٰ و هوس به‌بند کشیم؟ آیا سزاست که این بخشش و ارمغان پرارزش خدا را فدای تنگنای فناپذیر خاك کنیم؟ آیا رواست که عمر گرانبها را به‌متاع بی‌ارزش دنیا بفروشیم و از دهش و بخشش خالق مهربان دیده بربندیم؟

"مالِ فانی عباد را از مآلِ باقی منع نموده. باشیای فانیه بشأنی تمسّك نموده اند که از نعمت‌های باقیهٔ الهی ممنوع شدند."[۲۴] "ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار."[۲۵] **حضرت بهاءالله**

بهائیان برآنند که سرمنشأ شادی‌ها عشق الهی و امیدواری به‌لطف و مرحمت باری است. این عشق، چون مهر جهان‌افروز، نیروهای نهانی را به‌ظهور و بروز آرد.

حرارت در جمیع اشیاء موجود است. امّا قوّه‌ای لازم که آنرا ظاهر کند...در عالمِ دیانت قوّه حضرت بهاءالله است که حرارت محبّت‌الله یعنی قوّهٔ مستوره در قلوب را ظاهر می‌کند.[۲۶] **حضرت عبدالبهاء**

این عشق آسمانی، نور شادمانی در دل های افسرده و آزردهٔ انسانی بتابد. عواطف روحانی را برانگیزاند و بزم زندگانی را صفای جاودانی بخشد.

محبت‌الله حقیقتِ فضائل عالم انسانی است. به‌آن طینت بشر پاك می‌شود. به‌محبت‌الله از نقائص عالم انسانی نجات می یابد. به‌محبت‌الله ترقی در عالم فضائل می‌کند. محبّت‌الله سبب نورانیت عالم می شود. محبت‌الله از برای جمیع بشر سبب وحدت می شود. محبت‌الله درمان هر دردی است و محبت‌الله مرهم هر زخمی. محبت‌الله سبب سعادت عالم بشر می‌شود. به محبت‌الله انسان حیات ابدی می یابد. به‌محبت‌الله سعادت سرمدیه می یابد. پس باید ما جمیع کوشش و جهدمان این باشد که مظاهر محبت‌الله باشیم. زیرا محبت‌الله حقیقتِ جمیع ادیانست. محبت‌الله اساس تعالیم عالم انسانی است.[۲۷] **حضرت عبدالبهاء**

پیامبران یزدان را همواره هدف و آرمانْ راحت و آسایش مردمان بوده، شاید ناآگاهان از تنگنای نفس و هویٰ و تاریکی آز و ریا برهند و شایستگان خوی فرشتگان گیرند. کسب این مناقب و مواهب آسمانی بدون مدد و یاری برگزیدگان یزدان، امکان‌پذیر نیست. زیرا آنها رابط بین آفریننده و بنده اند و برخوردار از حکمت و دانش پروردگار. مربّی آسمانی اند و آگاه از طبیعت انسانی.

عشق به‌خدا روح جهان است و روشنی آن. بدون پرتو یزدان کوشش و جویش ثمری ندارد. دانش عاری از ایمان و آئین، سرمایهٔ رستگاری نشود، و تمدّن ظاهری، آداب و اخلاق انسانی نیاموزد. زندگانی، عاری از هدف های جاودانی و پایدار، چون دریائی است متلاطم و موج بار که هر دم با حرکت طوفان‌ها به‌جنبش و غرّش آید، و به‌این‌سو و آن‌سو گراید. آنکه از بادهٔ عشق و



عنایت آفریدگار سرمست و سرشار است و به‌نوید مهر و مرحمتش امیدوار، هرگز نگرانِ پدیده های بی اعتبار روزگار نیست. زیرا نظر به یزدان مهربان دارد، نه عوارض ناپایدار این جهان. دیدگاهش ابدیت است، و منظرش نور حقیقت.

از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه... سرور حقیقی و فرحِ روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست.[۲۸]

حضرت عبدالبهاء

باری هدف و آرمان ما در این دنیا، پروراندن و پیر کردن جسم نیست. جای اسف است که به‌جای پرورش روان، به‌پرستش تن پردازیم، عمر گرانبها را نثار هدف‌های بی‌ارزش روزگار کنیم، و پس از تلاش و کوشش بسیار و تحمّل رنج‌ها و ناکامی‌های بی‌شمار، به‌ناگاه دریابیم که به‌خطا زیسته‌ایم و راه فنا پیموده‌ایم. هم تن بی‌جان است، و هم جان افسرده و آلوده و ناتوان. آیا زیانی از این بیشتر برای بشر متصوّر است؟

۱۳



عقیدهٔ بهائیان به‌آفرینندهٔ جهان

بهائیان معتقدند به‌آفریدگاری دانا و توانا که گیتی را از نیستی به هستی آورده، نابود را جامهٔ بقا پوشانده، و تاریك را جلوهٔ صفا بخشیده.

ستایش پاك‌یزدان را سزاست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده. و هر هستی از هستی او نمودار گشته.[1]

حضرت بهاءالله

اگر در یك آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود، البتّه معدوم گردد.[2]

حضرت باب

مضمون گفتار:

"بگو قدرت الهی در قلب کسانی است که به‌یکتائی پروردگار معتقدند و گواهی می‌دهند که خدائی جز او نیست."[3] "پروردگار پرتو زمین و آسمان



است. تابشِ پرتوش قلب‌های شما را روشن و قدم‌هایتان را محکم می‌کند.''[۴]
''خدای را بپرستید و تمجید کنید، به‌یکتائی و پاکیش گواهی دهید، و قدرت و عظمتش را با بیانی زیبا بستائید.''[۵] **حضرت باب**

جهان نشانهٔ قدرت و عظمت خداست

جهان آئینهٔ وجود یزدان است و کیهان پرتو تابان کردگار. ذرّات آفرینش، از تودهٔ خاك تا افلاك، همه با نظم بی‌مانند و سحرآسا در سیر و جنبش‌اند، و هر آن بر آگاهی و دانائی جهاندار داد سخن داده، بزبان حال کمال و جمالش را می ستایند، و گیتی را به‌تابش حکمت و معرفتش می‌آرایند.

ای بندگان...آسمان‌ها نشان‌های بزرگی من است، به‌دیدهٔ پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی من‌اند، باین راستی گواهی دهید.[۶] **حضرت بهاءالله**

آیات و نشانه های قدرت و توانائی شگفت انگیزش را در عین سکوت و خاموشی، عیان و گویا به‌ما نشان داد. و یك‌صدا، آفریدگان به‌زبان حال می گویند: اوست که به‌قدرت بی مانندش بساط این جهان گسترده را با همهٔ شگفتی‌هایش استوار و بپا نگاه می‌دارد تا ما را به‌رحمت و معرفتِ وجودش راهنمائی کند. تنها اوست که نقش دلپذیر و خدائیش در صورت و سیرتِ هر نقش دل‌انگیزی از آفرینش، هویدا و پیداست.[۷] **امیر مؤمنان**

بشر را به‌بارگاه الهی راهی نیست. امّا آثار زیبا و سحرآسای آفرینش که تابشی از آفریننده‌اند، ارباب آگاهی را به‌اعجاب و حیرت آورند. هر صاحب‌نظری می تواند از پرتو پروردگار که در سراسر گیتی آشکار و هویداست، به‌بزرگی و دانائی و یکتائیش پی برد. مگر آنکه ابرهای اوهام و خودستائی در میان آید و زیبائی و شکوه هستی را بپوشاند.

''در هر ذرّه آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست.''[۸] ''اگر بگویم ببصر درآئی، بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند...و اگر بگویم غیرمعروفی، تو مشهودتر از آنی که مستور و غیرمعروف مانی.''[۹] حضرت بهاءالله

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلّی است یا اولی‌الابصار[۱۰]
هاتف اصفهانی

درك هویت خدا مافوق فهم بشر است

هر روشن‌دل آگاه و هر بندهٔ بینائی را توانائی است که به‌وجود جهان‌آفرین یقین کند و فروغ و شکوه ایزدی را از هر افقی رخشنده و تابان بیند، ولی نفسی را یارای درك هویت و حقیقت یزدان و باریافتن به‌بارگاه بلند و ارجمندش نیست:

اوست داننده و بخشنده و اوست پاك و پاکیزه از هر گفته و شنیده. بینائی و دانائی...را دست از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه.[۱۱] حضرت بهاءالله

حضرت یزدانی کسی است که آگاهی او را ادراك نکند و عموم عالم او را محدود نسازد...هست از هستی او ظاهر و هویدا. و اگر یزدان نباشد هیچ‌یك از آفرینش را هستی نه.[۱۲] حضرت زردشت

ادراك آدمی، از شناخت ذاتِ پاك و صفات عالیش متحیر و ناتوان است و دل‌های آگاه، او را به‌کیفیت و کمیتی هرگز قیاس نکنند...در حدّ چشم و وسعت هیچ عقلی نگنجد، چونکه بر همه‌چیز احاطه دارد.[۱۳] امیر مؤمنان

نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدّس او.[۱٤] حضرت باب

''اعتراف بر عجز...منتهی مقام عرفان عبد است.''[۱۵] ''بگو ای قوم...خلق با حق چه مشابهت.''[۱٦] ''چه‌قدر محیط است بدایع فضل بی‌منتهایش که جمیع



آفرینش را احاطه نموده، بر مقامی که ذرّه‌ای در ملك مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به‌ثنای نفس او و مدّل است بر انوار شمس وحدت او. و به‌شأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده، ارادهٔ معرفت پست‌ترین خلقِ او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به‌معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرك.»[۱۷] حضرت بهاءالله

مضمون گفتار:

به‌شهادت خدا، خدائی جز او نیست. مالك ملکوت زمین و آسمان است. هرگز چیزی او را درك نتواند و به‌درگاه یگانگی و هستی و شناسائیش راه نیابد. او را شبه و مثلی نبوده و نیست. پس خدا را درود فرستید و بزرگ دارید. به‌پاکی و وحدت و عزّت و عظمتش با کمال عجز و فنا و با زبانی گویا، شهادت دهید. این اقرار و ایمان، شما را به‌عرصهٔ جنان رساند. ای کاش به‌آیات یزدان اطمینان داشتید.[۱۸] حضرت باب

مضمون گفتار:

اگر پروردگار آنطور که هست خود را به‌بندگانش بشناساند، از هر چیز جدا شده به‌او روی آرند. پس چون خود را از آنان مخفی داشت، به‌غیرش رو نمودند.[۱۹] حضرت بهاءالله

پیامبران رابط بین خالق و بنده‌اند

پیامبران رابط بین آفریننده و بنده‌اند و ارادهٔ یزدان را به‌میزان دانش و بینش مردمان نمودار می‌کنند. این رهسپران راه راستی و منادیان آزادی و رستگاری

بشر، چون آئینه ای پاك و نورافشان بر پیکر جهان می تابند، و پرتو یزدان می گسترانند، تا گیتی به فروغش برافروزد و هستی تابش جهان بالا گیرد. آفرینش آرایش یابد و تودهٔ خاك جلوهٔ افلاك جوید. ما را هیچ‌گاه، بی نقاب، یارای نگریستن به‌آفتاب نیست. باید جمال و جلوهٔ بی‌مثال و پرتو پاك و دل‌افروزش را از رخ آئینه بجوئیم.

مضمون گفتار:

صفاتش واحد است و به‌ساحت قدسش هیچ صفتی راه نیابد...و تمام آن اسمها و صفت‌ها، انبیاء و رسولانش را وصف کنند.[۲۰] حضرت بهاءالله

مقصود از وجود و هستی ما شناسائی خدا و ظهور کمالات اوست:

"جمیع اهل عالم از برای معرفت حقّ شأنه و سلطانه خلق شده‌اند."[۲۱] **"اوّل نعمتی که به‌هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست. و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده."**[۲۲] حضرت بهاءالله

"مقصود از حیات انسانی عرفان الهی و با جمیع خلق محبّت و مهربانی است."[۲۳] **"اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد. چه که مقصد از وجود، ظهور کمالات الهیه است."**[۲٤] حضرت عبدالبهاء

۱۴

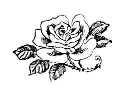


ایمان و عشق به‌خدا

دوری مردم عصر ما از خدا

توجّه به خدا کم شده است...هر کس آرزو می نماید که حیات جسمانیش ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد.[۱] **حضرت عبدالبهاء**

در آثار بهائی چنان آمده که در عصر ما بشر به‌جانب بی‌دینی رهسپر است و با سرعت روزافزون، بدان‌سو می‌شتابد. و سرانجام کاروان سرگشتهٔ انسانی، چنان از پرتو ایزدی روی برتافته به‌تاریکی گراید که عقل ما تصوّر آن نتواند. در آن حال، مگر چشمهٔ رحمت و بخشش خداوندی به‌جوش آید و لطف آفریدگار یار و مددکار شود. از آغاز پیدایش آئین بهائی، حقیقت این گفتار کم کم آشکار



شده، چنانکه هم‌اکنون می‌بینیم که تا چه حدّ ایمان مردم روزگار ما به‌یزدان سست و بی‌مقدار گشته.

ای خاك متحرّك. من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجرهٔ امید ترا بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزّت بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهیٰ برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.[۲] حضرت بهاءالله

اگر چه بسیاری، به‌گفتار آفریدگار را بستایند و از داد و دهش و دریای بخشش بی‌کرانش، تمتّع خواهند، ولکن به‌کردار و رفتار چنین نمایند که اقرارشان را اعتباری و عقیدتشان را دوام و قراری نیست. زیرا معیار افتخار، ومیزان فضل و فضیلت، کردار است نه گفتار، جان‌باختن است نه به‌خود پرداختن، از راحت و مکنت درگذشتن است نه تار تصوّر و تخیل بافتن. آنکه جز زر و دینار خداوندگاری نشناسد، چگونه دم از ایمان و وفا زند و مدّعی عشق خدا شود؟ آنکه پیوسته در دام پرستش دنیا و تعصّب و ریا مبتلاست، چگونه به‌یزدان‌پرستی گراید و حامی صفا و راستی شود؟ خودپرست هرگز خداپرستی نتواند.

"گواه راستی گفتار، کردار است."[۳] "اعمال به‌مثابه مرآت [آئینه] است و آنچه در انسان مستور در او ظاهر و هویدا."[٤] حضرت بهاءالله

منشأ و مایهٔ سستی ایمان مردمان به‌یزدان، دوری از هویت و حقیقت دین است. هرگاه گفتار پاك جهان‌آفرین به‌پندار مردمان ناآگاه و خودبین آلوده شود، آن را ارج و منزلتی و قدر و قیمتی نماند. آئین که به‌آلودگی گراید، عقل قبول آن ننماید و سیر به‌معارج یقین نتواند. از آن پس، اهریمن تردید در دلها راه جوید، و هرچه هست از امید و عشق و عرفان همه را به‌یغما برد.

دنیا پرستی

"قدری تأمّل اختیار کن. هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به‌منزل خود درآید."[٥] "اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر ارادهٔ جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که ارادهٔ من و غیر من چون آب و آتش در یك دل و قلب نگنجد."[٦] **حضرت بهاءالله**

بسیاری از مردم روزگار ما چنان پندارند که کار خدا تأمین آمال و امیال آرزومندان است و رعایت و حمایت از راحت‌طلبان. ایزد دانا را پاسدار خویش انگارند و حامی رفاه خودپرستان خوانند. خدا را خالقی شمرند قادر و بخشنده و آگاه که در موارد ابتلای بندگان به رحمت و رقّت آید، و هرگاه بنده ای خودخواه و سرکش به‌بندی درافتد، پرتو لطفش بدرخشد و به‌سطوت بی‌منتهایش و صولت و قدرت سحرآسایش، بندها بگشاید و بلاها بزداید، و الاّ آفریدگاری که به‌درد مردمان نرسد، و دل‌ها را از قید غم نرهاند، شایستهٔ کرنش و پرستش نیست.

وقتی ضرر و زیانی به‌انسان می‌رسد، به‌دعا مشغول می‌شود...امّا وقتی مشکل او را رفع کردیم، انگار برای رفع بلا بما دعا نکرده بود.[٧] **قرآن مجید**

این خودبینان، یزدان را مکلّف به‌پاسداری و اطاعت از خویش انگارند، ولی خویش را موظّف به‌پیروی از او نشمارند. و با ابراز چنین پندار بی‌مایه و کودکانه ای، خود را به‌خدائی رسانند و داور دانا را به‌بندگی گیرند. حال، چگونه چنین ایمانی سست و بی‌مقدار، پسند خاطر پروردگار افتد؟ آیا هرگز چنین رفتار و رویهٔ ناروا را از دوستان خود روا دانیم؟

"سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به‌توانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و به‌پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاك مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به‌پوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش‌ها را از آبگینهٔ دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد."[۸] "پروردگار جهان می‌فرماید، ای بندگان از خواهش های خود بگذرید و آنچه من خواسته ام آن را بخواهید."[۹] "ای مردمان به رضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید، اوست پسندیده."[۱۰] "با دل های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده، نزد من میائید..."[۱۱] حضرت بهاءالله

نشانهٔ ایمان به‌خدا

ایمان پاك و بی ریا پذیرش فرمان و ارادهٔ آفریننده است و اتّکاء مطلق به خواستهای دانندهٔ بخشنده، به‌حدّی که اگر ستارهٔ بخت را ابرهای تیره بپوشاند و از سپهر سرنوشت باران بلا ریزد، و طوفان غم کشتی آرام زندگی را در هم شکند، مؤمن دلباخته هرگز لب به‌شکوه و شکایت نگشاید. بلکه بلا را مایهٔ اعتلاء شمرد و خواری را سرمایهٔ عزّت و کامکاری انگارد.

"آنچه خدا خواهد بآن مسرور و راضی باش تا راحت دل و جان یابی و مسرّت قلب و وجدان جوئی. عنقریب این زحمت و مشقّت بگذرد و راحت جان و مسرّت وجدان حاصل شود."[۱۲] "در این جهان فانی کسی را بقائی نه...نه مستمند ماند نه ارجمند. نه امیر ماند نه فقیر...خوشا بحال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید..."[۱۳] "از خدا بخواه که در کلّ احوال موفّق به‌رضا باشی و راضی به قضا."[۱۴] "رضای به‌قضا عبارت از اینست که



در راه خدا هر بلائی را به‌جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال سرور تحمّل نمائی.''[۱۵] حضرت عبدالبهاء

بنا به‌بیانات حضرت بهاءالله، ریشهٔ نیکی‌ها اعتماد به‌خدا، پذیرش حکم او، و راضی بودن به‌رضای اوست. هرکس به‌این مقام فائز شود ''از هیچ امری و هیچ کلمه‌ای نلغزد و مضطرب نشود.''[۱۶]

انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه...بسا می‌شود انسان امری را که به‌نظرش پسندیده است از حق جلّ جلاله مسئلت می نماید و بعد کمال ضرّ از او حاصل...و اگر کسی تفویض نماید و توکّل کند آنچه مصلحت اوست ظاهر شود. باید به‌اسباب تمسّك نمود.[۱۷] حضرت بهاءالله

ای بندهٔ حق، راضی به‌قضا باش و بآنچه او مقدّر فرموده خشنود گرد. همچون گمان مدار آنچه آرزوی انسان است خیر انسان است. چه بسیار آرزو که عدو جان است. پس امور را به‌ید قدرت حقّ تسلیم نما و ازخود خواهش مدار. البته فضل حقّ شامل گردد و آنچه خیر و صلاح است حاصل شود.[۱۸] حضرت عبدالبهاء

مضمون بیان:

به‌اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحتان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمایتان جز رونق نعیم ننماید. از آنان باشید که همواره به‌زیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی به‌بینند، صابر و شاکرند. رضای او طلبند و توکّل به‌او کنند.[۱۹] حضرت بهاءالله

چنین ایمانی آسمانی و وجدانی پاك و مصفّا، هر نوهوسی را به‌آسانی میسّر نشود. و چه کمیاب‌اند آنان که به‌این حدّ به‌آفریدگار اطمینان کنند و عنایت و عدالتش را در منتهای رنج و بلا بستایند. و اگر نهال ایمان، به‌این حدّ از کمال



و صفا نرسد، هرگز پرورش قویٰ و نیروهای نهفته نتواند، و بار و بر شیرین و دلنشین نپرورد. درختی که دست های اتّکاء و توکّل در زمین ننشاند، چگونه از نعمت های نهفته در دل خاك و تجلّیات تابناك آفتاب تمتّع جوید؟ پس توکّل کامل به آفریدگار نمودن و اتّکاء مطلق به دانای توانا داشتن، نخستین نشانهٔ خداشناسی است. تا این اطمینان وتوکّل حاصل نشود، نهال ایمان باروبری نیارد.

''نفوس بسیارند ولی نفس مطمئنّه قلیل و کمیاب...تا نفس به‌مقام اطمینان نرسد سزاوار درگه کبریا نگردد.''[۲۰] ''قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد.''[۲۱] **حضرت عبدالبهاء**

نشانهٔ دیگر بر شناسائی جهان‌آفرین اجرای احکام و فرامین اوست:

''سبب اعظم آفرینش عرفان‌الله بوده...معرفت حقّ تمام و کامل نمی‌شود مگر به‌متابعت آنچه امر فرموده.''[۲۲] ''رضای او و ایمان باو محقّق نمی‌شود مگر به اطاعت امر او در کلّ شئون.''[۲۳] ''اعمال فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان‌الله هم منوط به‌عرفان مظهر نفس اوست.''[۲۴] **حضرت بهاءالله**

عشق به‌خدا سرچشمهٔ شادی‌هاست

پایه و مایهٔ همهٔ شادی‌ها و نعمت‌های پایدار، ایمان و عشق به‌یزدان است:

طبیب جمله علّت‌ها حبّم بوده...علّت را به‌صحّت...تبدیل نماید.[۲۵]

حضرت بهاءالله

آنان که عاری از عشق به‌خالق مهربان در پی رستگاری گام می نهند، کسی را مانند که در تیرگی شبانگاه در جست و جوی درّی گرانقدر و یکتا پویا شود، به این گمان که به‌فرجام بختش یار گردد و به‌ناگاه درّگرانبها پدیدار. و حال آنکه

نه راه داند و نه درّ شناسد. پروردگار پرتو لطف و محبّت است و منشأ عشق و رأفت. جان‌های تیره را روشنی بخشد و روان‌های افسرده را تازگی دهد. دل های آزرده را بنوازد، و وجدان های آلوده را صفا بخشد. افکار خفته را برانگیزاند، و نیروهای نهفته را به ظهور آرد. آنان که از عشق پاك پروردگار برخوردار نشده‌اند، از درك چنین عواطف وجدانی و شادمانی آسمانی عاجزند. شایسته است که به‌جای انکار، با ذهنی باز و روانی بیدار و وجدانی وارسته و آزاد، به عرصهٔ گیتی نظر افکنند تا تابش و درخشش آفرینش را به دیدهٔ جان بیابند و به‌فرجام دریابند که از چه دهش و بخششی بی‌نصیب زیسته‌اند و از چه نعمت و احسانی روی برتافته‌اند.

هرچند اقوام مادّیه می‌کوشند زحمت می‌کشند باز در تعب و مشقّتند و دائماً در غموم و هموم، زیرا سرور قلب انسان به‌محبت‌الله است. بشارت روح انسان به‌معرفت‌الله است. اگر قلب انسان به‌خدا تعلّق نیابد به‌چه چیز خوش گردد؟ اگر امید به‌خدا نداشته باشد به‌چه چیز این حیات دو روزهٔ دنیا دل بندد؟ و حال آنکه میداند چند روز است، محدود است و منتهی می‌شود. پس باید امید انسان به‌خدا باشد. زیرا فضل او بی‌منتهاست. الطاف او قدیم است. مواهب او عظیم است. خورشید او همیشه می‌درخشد. ابر رحمت او همیشه می‌بارد. نسیم عنایت او همیشه میوزد. آیا سزاوار است از چنین خدائی غافل باشیم و اسیر طبیعت شویم؟ بندهٔ طبیعت شویم؟[۲۶] حضرت عبدالبهاء



نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

"بعد از آنکه قلبی بانوار معرفت منوّر شد و از ذکر و ثنا و محبّت و مودّت حقّ جل جلاله پرگشت، دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم وکدورات نازله در آن وارد شود."[۲۷] "حبّ مرا سرمایهٔ خودکن وچون بصرو جان عزیزش دار."[۲۸]

"از مصائب وارده مکدّر نباشید...چه که وارد نمی‌شود بر نفسی من عندالله الاّ آنچه از برای آن نفس بهتر است..."[۲۹] "آنچه وارد می‌شود من عندالله است."[۳۰]

"ای دوستان، رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز مخواهید و با دل‌های مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من میائید."[۳۱] "ارادهٔ خود را در...ارادهٔ او فانی نما یعنی نخواه مگر آنچه را او خواسته."[۳۲] "شأن عباد تسلیم بوده و هست. اگر انسان به بصر حقیقت ملاحظه نماید شهادت می‌دهد که آنچه وارد شود خیر محض است."[۳۳]

مضمون بیان:

سزاوار است که هر نفسی برای خود چیزی برگزینند که دیگران در آن تصرّف نتوانند کرد، چیزی که در جمیع احوال با اوست. قسم به‌پروردگار که آن عشق به‌خداست، اگر بشناسید.[۳٤]

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

"اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت الهیه است. هر عزّتی، هر شرفی، هر فضیلتی، هر موهبتی که از برای انسان میسّر می‌گردد به‌قربیت الهی میسّر می گردد...قربیت الهیه به‌صفای قلب است...ملاحظه نمائید که آئینه چون صاف

و از زنگ آلایش آزاد است بآفتاب نزدیك است...همین طور قلوب چون صاف و لطیف شود به خدا نزدیك گردد."[۳۵] "انسان دانا و توانا حشمت آسمانی طلبد...و حیات جاودانی خواهد و قربیت درگاه یزدانی طلبد...دمی نیاساید و خود را به تعلّق دنیا نیالاید."[۳٦] "عشق الهی و محبّت روحانی انسان را طیب و طاهر نماید."[۳۷] "هرچند انسان را خداوند پاك، از مشتی خاك خلق فرمود ولی در این صدف درّی در نهایت درخشندگی و روشنی آفرید که پرتوش خاور و باختر را نورانی نماید. و آن گوهر مهر حضرت یزدانی است."[۳۸]

خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود. چون برای خدا دوست می دارید، هیچوقت مکدّر نمی شوید. زیرا انسان کامل نیست. لابد هر انسانی نقصی دارد. اگر نظر به‌نفوس نمائید همیشه مکدّر می‌شوید. امّا اگر نظر به‌خدا نمائید چون عالم حقّ عالم کمال است...لذا برای او همه را دوست می دارید، به‌همه مهربانی می‌کنید.[۳۹]

عاشقان آرزوی جفای دلبر مهربان نمایند. یعنی به‌قسمی راضی به‌قضایند که جام بلا را عسل مصفّیٰ شمرند و زهر ابتلا را شهد بقا دانند.[۴۰]

توکّل به‌خدا کن، هرچه پیش آید همان خوش است. اضطراب جائز نه. دنیا تماشاگاه انقلاب است. انسان نباید از چیزی متأثّر شود، بلکه در نهایت گشایش و سرور وجدان و اطمینان خاطر و متانت و استقرار رفتار کند.[۴۱]

در ذکر الهی هاتف و سروش باشید و در حبّ الهی دریای پرجوش و خروش و در بزم عرفان، ساقی سرمست و مدهوش.[۴۲]

۱۵



پرستش پروردگار

''آغاز گفتار، پرستش پروردگار است، و این پس از شناسائی است.''[۱] ''بگو ای مردمان...روز ستایش است، بآسایش تن و آلایش جان مپردازید.''[۲]

حضرت بهاءالله

پیام‌آوران همه از خدای یگانه سخن گفته و مردمان را به ایمان به یکتائی و دانائی و پرستش او دعوت نموده‌اند. امّا مقصد از پرستش و نیایش، نه آن است که آفریننده نیازمند به‌ستایش و کرنش بنده است. چنین تصوّر و پنداری را با خرد سازگاری نیست. هدف از پرستش پروردگار پرورش جان و آرامش وجدان است، نه تأمین خواست‌های یزدان.

عبادت مغناطیس موهبت است.[۳] **حضرت عبدالبهاء**



خدا به تمام کسانی که او را بخوانند —به راستی او را بخوانند—نزدیک است.[٤] **مزامیرداود، فصل ۱٤٥، آیه ۱۸**

پرستش یعنی به‌منشأ هستی پیوستن و از تنگنای نفس و هویٰ رستن. پرستش یعنی با محبوب مهربان نجوا نمودن و الهام آسمانیش را بگوش هوش شنیدن. پرستش یعنی به‌منشأ شادی‌ها دل بستن و از آشفتگی و رنج‌های جهان دون رستن.

نماز عبارت از ارتباط بین عبد و حقّ است. زیرا انسان در آن ساعت به‌دل و جان توجّه به حضرت یزدان کند...و محبّت و الفت نماید. عاشق را لذّتی اعظم از مکالمه با معشوق نیست.[٥] **حضرت عبدالبهاء**

مضمون بیان:

بگو ای مردمان گفتار پروردگار را با خوشترین صدا ترنّم کنید تا ساکنان زمین و آسمان از آن به‌جذب و طرب آیند...به‌خدا سوگند اگر کسی آنچه را که از عرصهٔ بقا آمده ترنّم کند...یزدان مهربان آن را در عرصهٔ جنان به‌چنان زیبائی و جمال بیاراید که اهل ملکوت از پرتوش بهره برند، و ساکنان سراپردهٔ قدس و خفا که چشم کافران آنان را ندیده، به‌زیارتش پردازند... این چنین پروردگار پاداش آنان را که به‌ذکرش پردازند به‌بهترین وجه ادا فرماید.[٦] **حضرت بهاءالله**

ذکر خدا نوشداروی رنج‌هاست

"لذّت بیان رحمن و حلاوت‌های آن تلخی‌های دنیای فانیه را مبدّل فرماید و زائل نماید."[٧] **"ذکرش...غم را به‌سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید."**[٨]
حضرت بهاءالله

بدانید که به‌یاد یزدان دل‌ها آرامش و اطمینان یابد.[٩] **قرآن مجید**

طبیب جمیع علتهای [بیماری ها، رنج ها] تو ذکر من است، فراموشش منما.[۱۰]

حضرت بهاءالله

"ممکن نیست انسان بغیر از ذکر الهی در حالتی از حالات راضی شود. تذکّر است که سبب اطمینان قلوب است."[۱۱] **"ذکر الهی چون باران و شبنم است که گل و ریاحین را...لطافت دهد و سبز و خرّم کند...پس شب و روز به ذکر الهی مشغول گرد تا...لطافت بی پایان حاصل کنی."**[۱۲] **"نفوسی که غافل از ذکر حقّ هستند، غبار غفلت و هویٰ از وجوه آنان ظاهر و آشکار."**[۱۳]

حضرت عبدالبهاء

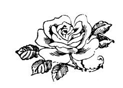
انسان هرگاه به ایزد مهربان یقین کند و جبین به عشق جهان آفرین بیاراید، از نهادش چنان آتشی برافروزد که خورشید تابان در برابر آن جلوه ننماید، و از دیدگان دلفریبش چنان پرتوی بدرخشد که فروغ ماه و ستارگان با آن مقابلی نتواند.

ای بندگان، تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید.[۱۴]

حضرت بهاءالله

کسی که توکّل به داور مهربان کند و به یاد دوست بیامیزد و به فروغش برافروزد، هرگز از مردمان خودآرا و خیره‌سر نیندیشد و خویش را بر هر کاری غالب و مقتدر یابد. چنانچه عیسی پیروان را چنین اندرز می فرمود و راه راستی می نمود که با ایمان پاك و بی ریا و توکّل و اتّکاء به داور دانا، کوه ها را به حرکت و جنبش آورید.

عاشق دلباختهٔ خدا، از سختی ها پروا ننماید، و از رویدادهای روزگار ناپایدار نهراسد. زیرا دیدگانش به‌حالْ بسته نیست. نظرگاهش ابدیت است، و همدم و همراهش پرتو حقیقت، مونسش ذکر یزدان است، و پناهش ایزد مهربان،



سرمایه‌اش عشق خداوند است، و اتّکائش به‌داور بی‌مانند. چون کوهی است پرشکوه که از طوفان بلا بر خود نلرزد، و آرامش و سکون از دست ندهد. آن که به‌جان جهان پیوسته و از تنگنای عالم دون رسته، چگونه از گزند گیتی بیفسرد و به‌آشفتگی گراید؟

دعا واسطهٔ ارتباط میانهٔ حقّ و خلق است و سبب توجّه و تعلّق قلب. هرگز فیض از اعلیٰ به ادنیٰ بدون واسطه...حاصل نگردد. این است که بنده باید بدرگاه احدیت تضرّع و ابتهال نماید و نماز و نیاز آرد.[۱۵] حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

به‌ذکر من هر چیزی پاك و پاکیزه شود.[۱۶] **حضرت بهاءالله**

تأثیر دعا منوط به‌صفای باطن است

چشم پاك باید تا بشناسد و زبان پاك باید تا بستاید.[۱۷] حضرت بهاءالله

جهان آفرینش، چه مادّی چه معنوی، تابع قوانینی است ثابت و پایدار. از جمله آن‌که هر سکونی را سببی است، و هر جنبشی را انگیزه‌ای. ناپاك بی‌سبب صفا نیابد، و آلوده بی‌علت تابناك نشود. آئینه تا جلا نیابد، چهره نیفروزد، و شیشه تا صیقل نشود، پرتو خورشید در دل نپذیرد. در عرصهٔ وجدان و ایمان نیز چنین روابط و قوانینی برپا و حکمفرماست. تا جان پاکیزه نشود، جانان در آن پای ننهد و تا دل صفا نیابد، کوشش و جویش حاصلی نبخشد.

خداوند—هدیهٔ دعا و قربانی را—از پرهیزکاران می‌پذیرد.[۱۸] قرآن مجید

جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را بیاد گمراهان میالائید.[۱۹] حضرت بهاءالله

تا قلب صافی نگردد پرتو شمس حقیقت در آن نتابد.[۲۰] حضرت عبدالبهاء

مقصد از پرستش پروردگار

از خدا جز خدا مطلب و از حقّ بغیراز رضایش مجو.[۲۱] حضرت عبدالبهاء

بسیاری از مردم روزگار چنان انگارند که هدف از پرستش و نیایش، دست یافتن به‌آرزوها و هوس های فریبای دنیوی است. این دنیاپرستانِ به‌ظاهر خداپرست، دعا را تنها برای دور کردن بلا و کسب عزّت و راحت دنیا بر زبان آرند. هدف اصلی از دعا و نماز و راز و نیاز به‌درگاه بی نیاز کمك خواستن برای حصول آرمان‌های معنوی است، نه وصول به‌هوس‌های دنیوی. زدودن دل است از آز و ریا و رهائی روح از مظاهر زیبا و پدیده های فریبندهٔ این دنیا. ابراز محبّت و مرحمت به‌نوع انسان است، و اظهار عشق و بندگی به‌خالق مهربان.

پیش از آنکه آرزومندی به‌آرمان های ناپایدار دل بندد و به هوس های روزگار خاطر بیالاید، شایسته چنان است که رهسپرِ راه خدا گردد، و دلدادهٔ دارندهٔ دانا شود، تا به‌دیدهٔ بینا به‌بیند که او را دیگر نیازی به‌خواست‌های دنیا نیست. زیرا جویندهٔ راه راستی، پس از وصول به‌وادی توکّل و تسلیم، تدبیر خویش را با تقدیر پروردگار سازگار بیند، و جز ارادهٔ آفریننده هرگز اندیشه و پنداری در سر نپرورد. هوس های دل را بی اعتبار و بی مقدار یابد، و رویدادهای روزگار را آئینهٔ ارادهٔ آفریدگار انگارد. از ناروائی ها دلگیر نشود، و از رنج ها شکوه ننماید. زیرا فرمان یزدان را از عقل ناتوان برتر شمرد و خواست الهی را بر ناآگاهی خود رجحان دهد.

بهائیان باید هر بامداد و شبانگاه در خلوتگاهی یاد خدا کنند، و به‌بارگاه الهی دست راز و نیاز برافرازند، ترانه‌های ملکوتی بسرایند، ومجامع خویش را پیوسته



به‌یاد دانای یگانه بیارایند. همچنین باید در هر شهر و روستائی، پرستشگاهی[۲۲] بنام خدا بنا کنند، و در اطراف آن مؤسّساتی به‌جهت راحت و رفاه ساکنان برپا سازند، تا مردمان دریابند که زندگانی مادّی و معنوی با هم توأم‌اند. باید ابتدا به دعا پرداخت و از درگاه باری یاری جست، و سپس استعداد و نیروهای خداداد را صرف بهبود عالم و خدمت به‌بنی‌آدم نمود.

مرا به‌یاد آورید تا شما را به‌یاد آورم.[۲۳] **قرآن مجید**

مضمون بیان:

مرا در زمینم به‌یاد آر تا تو را در آسمانم به‌یاد آورم.[۲٤] **حضرت بهاءالله**

یك مناجات از حضرت امیر مؤمنان

خداوندا، تنها توئی که سزاوار نیکوترین اوصافی و تنها توئی که صاحب این همه نعمات بی پایانی. اگر عبدی عاشق وصل تو شود، تو بهترین معبود و معشوق آرزومندانی، و اگر نیازمند شوریده‌ای چشم امید به‌درگاه کبریائی تو داشته باشد، تو برترین پذیرای امیدمندانی. تو برتری، تو امیدی، تو کریمی، تو خدائی.

آفریدگارا، تو برای من خوان نعمتی فزون از شمار گستردی تا جز تو را ستایش نکنم، و جز تو کسی را مدح و ثنا نگویم. توئی آن دریای کرانه ناپیدای رحمت، که بغیر تو نبینم و بجز تو سپاسگوی کسی نشوم. توئی که لبانم را از ستودن آدمیان بهم بربستی، زیرا که تنها تو مرا یار معبود یکتائی.

پروردگارا، هر درودگوی ستایشگر را امید پاداشی است، امّا من تنها چشم امید به‌تو دارم و جز ترا نستایم. روی نیازم بدرگاه تست تا مرا به‌گنج‌های پر

بهای رحمت و حکمتت رهنمون سازی. خداوندا، این امیدِ بسیار و ستایش بی‌مقدار من نشان آنست که یکتائی و بی‌همتائی را تنها از آنِ تو دانسته‌ام، و جز تو غیری را سزاوار این مدح و ثنا ندیده‌ام.

بی نیازا، به‌عجز و زاری، نیازمند تو هستم، زیرا که جز تو مرا به‌کسی نیازی نیست. به‌احسانت فقیرانه محتاجم زیرا که این فقیر را جز جود و بخشش تو غنی نکند. آفریدگارا، پس دل این بندۀ بی نوا را به‌لطف و کرمت بنواز، و از دریای رضایت و رحمتت سیراب کن.[۲۵]

نمونه‌هائی از مناجات‌های حضرت عبدالبهاء

هوالله

ای خداوند مهربان، ما اسیر دام هوائیم و حقیر در دست تصوّر و اوهام، عجز صرفیم و فقر بحت، ناتوانیم و نادان، پریشانیم و بی‌سامان، مستمندیم و بی پیوند، افتاده ایم، بیچاره ایم، توئی یزدان مهربان. رحمی کن، فضلی بنما، جودی کن، عفوی بفرما، تأییدی مبذول دار، و توفیقی احسان کن، تا بقوّت تو به‌خدمت پردازیم، مطیع امرت شویم، و منقاد حکمت گردیم، دل به‌نار محبّتت افروزیم، و چون پروانه حول شمع موهبت بال و پر سوزیم، دیده از غیر تو دوزیم، و توجّه بآستان مقدّست اندازیم، تا آنکه در انجمن ملأ اعلایت با رخی تابان و جبینی مبین و قلبی تابناك و روحی مستبشر مبعوث گردیم. توئی قادر و توانا و توئی عالم و دانا.[۲۶]



هوالله

ای پروردگار عالمیان، در این جهان به‌آتش عشقت بسوز، و در آن جهان به مشاهدهٔ روی مهرویت کامران فرما. در این عالم چون شمع بگداز، و در آن عالم چون پروانه گرد شعلهٔ جمالت پرواز ده. توئی خجسته دلبر من و توئی فرخنده یار جان‌پرور من.[۲۷]

هوالابهی

ای یزدان مهربان، سراپا گنهیم و خاك رهیم و متضرّع در هر صبحگهیم. ای بزرگوار، خطا بپوش، عطا ببخش، وفا بفرما، صفا عنایت کن، تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید، شمع غفران برافروزد و پردهٔ عصیان بسوزد، صبح امید دمد و ظلمت نومید زائل گردد، نسیم الطاف بوزد و شمیم احسان مرور نماید، مشامها معطّر گردد و رویها منوّر شود. توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان.[۲۸]

هوالله

خدایا ما ضعیفیم تو قوی کن، ما نادانیم تو دانا فرما، خدایا فقیریم غنای ملکوتی ده، خدایا مرده‌ایم حیات سرمدی بخش، خدایا ذلّت محضیم در ملکوت عزیز فرما. اگر تأییدات آسمانی شامل گردد، هر یك از ما ستارهٔ درخشنده گردد، والاّ از خاك پست‌تر شود. خدایا تأیید کن، نصرت فرما، ما را غالب بر نفس و هویٰ کن، و از عالم طبیعت نجات ده. خدایا به نفثات[۲۹] روح‌القدس زنده فرما تا به‌خدمت تو قیام نمائیم، و به‌عبادت تو مشغول گردیم، و با نهایت صدق و صفا به‌انتشار آثار ملکوتت پردازیم. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان.[۳۰]



خدایا پاك یزدانا...دردمندم درمانم توئی. مستمندم گنج روانم توئی. در ظلمات گرفتاری مبتلایم، خورشید تابانم توئی. در انجمن توحید حاضرم، شمع درخشانم توئی. اسیر زندان خاکدانم، ایوان بلندکیوانم توئی...ای پروردگار این دل را از قید آب و گل برهان...تا گرفتار تو گردم و گفتار تو خوانم و رفتار تو جویم و خیال تو درآغوش گیرم و از هر قیدی آزاد شوم.[۳۱]

۱۶



گفتاری در تاریخ آئین بهائی

رسالت حضرت باب

آئین بهائی هنگامی پای به عرصهٔ هستی نهاد که ایران در زیر پنجهٔ ظلم و استبداد سلسلهٔ قاجار گرفتار بود. در طی روزگاران پیشین، کمتر ملّتی به حدّ انحطاط و تنزّل اخلاقی ایرانیان در عصر قاجار رسیده است. فساد و استبداد، نادانی و بی‌خبری، تعصّب و ریا، راه و رسم مردمان، بخصوص حاکمان زمان شده بود. در تاریخ آمده که سرسلسلهٔ قاجار به‌سبب مقاومت مردم کرمان در برابر او، پس از گشودن شهر فرمان داد تا هزارها چشم از مردم بی‌گناه آن دیار برکنند، شاید از خون دیدگان مظلومان، شعلهٔ انتقام در دل کینه‌جو و جبّارش فرو



نشیند، و آتش غضب در سینهٔ ظالم روزگار بیفسرد. آئین بهائی، در دیاری چنین درهم و پریشان، و دورانی چنین آشفته و آلوده و بی‌سامان،پای به‌عرصهٔ جهان نهاد.

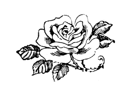
بامداد پرماجرا و سحرآسای این آئین آسمانی، با ظهور جوانی نورانی از افق شیراز آغاز می‌گردد. باب چون ستارهٔ تابان صبحگاهی بود که پیش از طلوع و تابش آفتاب نقاب از رخ برافکنده، مردمان را مژده و نوید بخشید که ای خفتگان خوابگاه غفلت، شامگاه تیرهٔ فراق سپری گشته، و بامداد دیدار از آسمان ارادهٔ آفریدگار طالع شده. شاهد جهانتاب گیتی را عزم طلوع و تابش است و پروردگار هستی را قصد دهش و بخشش. ای بی‌خبران، از بستر غفلت و بی‌دانشی برخیزید که رستخیزی شورانگیز بپا گشته، و ای گمگشتگان، دیدگاه به‌پرتو نور مبین بیارائید که دلبرِ روز واپسین پردهٔ اسرار از جبین برگرفته.

اگر چه باب خود پیامبری مستقل بود، اما او را هدف غائی، آماده نمودن منتظران برای ظهور و پیدایش پیمبر بلنداختر و برگزیده‌ای بود که پیشینیان همه به‌طلوعش نوید داده، و در وصف روز بزرگ و پیروزش، دُرّها سفته و سخن‌ها گفته بودند.

این جوان نورانی، در خاندان یکی از تاجرانِ بنامِ شیراز تولّد یافت و دوران کودکی را به‌راحت در مهد محبّت و امن و امان سپری نمود. اما در این زمان، پدر والاگهرش چشم از جهان فرو بست، و سرپرستی این طفل، به‌دست دائی بزرگوارش سید علی افتاد. داستان‌های دوران کودکی باب، مقام و منزلت بلند و ارجمندش را گواهی گویا و صادق است. از جمله حوادث این دوران، داستان مکتب رفتن ایشان است که در تاریخ نبیل نگاشته شده. بنا به‌رسم آن

روزگار، سید علی خواهرزاده را برای تحصیل خواندن و نوشتن به مکتب فرستاد. ولی شیخ عابد، معلّم مکتب، که مردی آزاده و روشندل بود، به‌فراست دریافت که این کودك دانا و زیرك را نیازی به‌درس مکتب و استاد نیست. زیرا خود دانشوری است بلندپایه و گنجینه‌ای است پرمایه. دریائی است موّاج و گهربار، و آفتابی جان‌بخش و پر انوار. شیخ را یارای اوستادی در محضر چنین نکته‌سنجی دانا و سخنوری توانا نیست. نبیل، مورّخ نامی بهائی، داستان شیرینی راجع به‌دوران مکتب رفتن باب از قول شیخ عابد، نقل می‌کند:

يك روز از باب تقاضا کردم کلمات اوّل قرآن (بسم الله الرحمن الرحیم) را بخواند. او مکث کرد، و بعد اظهار داشت که اگر معنی این کلمات به‌او گفته نشود، بهیچ‌وجه آنها را نخواهد خواند. من اینطور وانمود کردم که معنی آنها را نمیدانم. باب گفت: "من معنی این کلمات را می‌دانم، باجازۀ شما آنها را بیان خواهم کرد." سپس با چنان علم و بیانی فصیح به‌سخن پرداخت که باعث اعجاب من گشت. معانی کلمات "الله" "رحمن" و "رحیم" را با چنان لغاتی تفسیر کرد که من هرگز نخوانده و نشنیده بودم. شیرینی گفتارش هنوز در خاطرم باقی است. من مجبور شدم او را پیش دائیش برگردانم، و امانتی را که نزد من گذارده بود به‌او بسپارم. تصمیم گرفتم به‌او بگویم که چقدر من خود را ناقابل می‌بینم که معلّمی چنین کودك فوق‌العاده‌ای را به عهده بگیرم. دائی باب را در اطاق کارش تنها یافتم. به‌ایشان گفتم: "من این طفل را برای شما پس آورده‌ام و به‌حفاظت شما می‌سپارم. نباید مثل يك بچه با او رفتار کرد. زیرا من در او آثار آن نیروی غیبی را می‌بینم که تنها شریعت صاحب‌الزّمان قادر به‌اظهار آن است. بر شما واجب است که او را غرق محبت و مرحمت کنید و در منزل خود نگاهدارید، زیرا او را به‌راستی به معلّمینی چون من نیاز نیست."



حاجی سید علی، شدیداً باب را ملامت کرد و به‌ایشان گفت: ''آیا دستورات مرا فراموش کرده‌ای؟ آیا من بشما نصیحت نکردم که مثل سایر هم‌کلاسانت رفتار کنی، که سکوت کنی، که بهر کلمه‌ای که معلّم می‌گوید بکمال دقّت گوش کنی؟'' بعد از اینکه سید علی از باب قول گرفت که دستوراتش را با وفاداری دنبال کند، باو گفت که به‌مدرسه برگردد. امّا روح نبّاض آن طفل، با نصیحت‌های شدید دائیش، آرام نمی‌گرفت. هیچ نیروئی مانع ظهور و بروز علم جبلّی او نمی‌شد. روز بروز چنان علائمی از حکمت مافوق بشری نشان می‌داد که من از ذکرش عاجزم. سید علی سرانجام وادار شد که باب را از مدرسهٔ شیخ عابد خارج کند و در شغل خود به همکاری برگزینند. آنجا نیز چنان علائم قدرت و عظمتی نشان داد که کمتر کسانی می‌توانستند به‌رتبهٔ او نزدیك شوند، و هیچکس را یارای همسری با او نبود.[1]

حضرت باب عنفوان جوانی را به‌تجارت و عبادت سپری نمود، و در راستی و درستی و تقویٰ، شهرتی بسزا یافت. تا آنکه در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، مطابق ۱۸٤٤ میلادی، در سن بیست و پنج سالگی، پیام آسمانی خویش را برای نخستین بار به‌ملاّ حسین بشروئی، ملقّب به‌باب‌الباب، که در جستجوی قائم موعود به‌شیراز آمده بود، ابراز داشت. پس از این، هفده نفر دیگر از جویندگان حقیقت، بدون آنکه دعوی پیامبر جوان را از کسی بشنوند، یك‌یك به‌مقام آسمانیش پی برده به‌آئینش گرویدند. طاهره، قرّة‌العین، شاعرهٔ سحرآفرین، از همین گروه مؤمنین اوّلیه بود. پس از مدّتی، این اصحاب و حامیان را حضرت باب برای ابلاغ و اعلان ندای آسمانی خویش به‌اطراف و اکناف عالم اعزام داشت.

ندای آئین جدید، به‌سرعت روزافزون و شگفت‌آوری، در سراسر ایران طنین‌انداز شده، ملت را متحیر نمود، و دولت و رؤسای مذهب را به‌بیم و هراس آورد. در

گیرودار گسترش و انتشار این ندای سحرآسا، شهریار زمان، محمّد شاه، برآن شد که محقّقی آگاه و دانا که در دانش و درایتْ سرآمد همگان باشد و در پاکی نهاد و سیرتْ یکتا و یگانهٔ زمان، برگزیده به‌نیت کشف حقیقت و کاوش در این رستاخیز شورانگیز، به پیشگاه حضرت باب اعزام دارد. بعد از جستجو و مشورت، قرعهٔ فال به‌نام سید یحییٰ دارابی ملقّب به‌وحید افتاد.[۲]

وحید رادمردی بود آزاده و به‌سرشت و سیرت آسمانی آراسته. از دنیا وارسته بود، و به‌دین دلبسته. به‌نام و مقام نظری نمی‌نمود، و از ابراز حقیقت و راستی بیم و باکی نداشت. در قلمرو حکمت و معرفت، یکتا و یگانهٔ زمان بود، و در عرصهٔ ادب و سخن، سرآمد همگنان. قرآن، کلام پیمبر یزدان را سراسر از بر می خواند، و سی‌هزار حدیث از گفتار گهربار امامان در گنجینهٔ خاطر داشت. هرگاه به‌محفلی قدم می‌نهاد، حاضران را پروانه‌وار محو جمالش می‌ساخت. دریائی بود موّاج از دانش، و اختری پرتابش و درخشش. سخنش سحر مبین بود، و گفتار شیوایش جان‌بخش و دلنشین.

برگزیدن چنین دانشوری گرانقدر، از جانب شهریار زمان، محمّد شاه، برای انجام چنین مسئولیتی خطیر، به‌سبب جمع این همه مناقب بی‌نظیر و بی‌مانند بود که یکجا در این رادمرد بلندهمّت گرد آمده، او را محبوب همگنان، سرحلقهٔ عارفان، و سرآمد همگان می‌نمود.

باری گفتگوی این سخنور نامدار و یگانه و این دانشور بلندپایه، با جوانی بیست و پنج ساله که سراسر روزگار را به‌تجارت و عبادت گذرانده و از خرمن دانش عالمان خوشه‌ای نچیده، در انظار بسیار شگرف و شگفت‌آسا می‌نمود.

سید یحیی پس از فراهم کردن وسائل سفر، از طهران عزم شیراز کرد، و به‌یاری یکی از دوستان، سه‌بار به‌حضور حضرت باب بار یافته، به‌گفت و گو پرداخت.



در نخستین ملاقاتش، سؤالاتی چند به‌حضور تاجر جوان عرضه داشت و در هر مورد پاسخ های مقنع و مختصر شنید، به حدّی که موجب شگفتی بسیارش گشت. در ملاقات دوّم، او را چنان اضطراب و هیجانی غالب گشته بود که پرسش ها یك‌یك از خاطرش محو و ناپیدا شد، و به‌ناچار سؤالاتی دیگر عرضه داشت. سپس در غایت تحیر و اعجاب دریافت که حضرت باب پرسش های فراموش شدۀ او را یك یك پاسخ می گوید. تجربیات و مشاهداتِ این بار، هیجان قلبی او را بیش از پیش زیادت بخشید. در ملاقات سوّم، سید یحیی بر آن شد که کار را یکسره کند، به این صورت که قلباً و باطناً از حضرت باب بخواهد که تفسیری بر سورۀ کوثر بنگارد. اگر حضرت باب از نیتش آگاه شود، و بدون تقاضا یا پرسش و اشارتی از جانب او، تفسیری بی‌نظیر به‌سبکی شیوا و دل پذیر بر این سورۀ آسمانی بنگارد، بی درنگ سخنش را پذیرا گردد، و مقامش را اذعان کند، والاّ پی کار خود گیرد، و دست از دامن این جوان سحرآفرین بردارد. بجاست داستان پرماجرای ملاقات سوّم را، از قول خود وحید، آنچنان که در تاریخ نبیل آمده بشنویم:

به‌محض اینکه به‌حضور حضرت باب رسیدم، احساس ترسی که علّت آنرا نمی‌دانستم، ناگهان بر من غالب شد. همین‌که چشمانم بر صورت او افتاد، اعضاء بدنم لرزیدن گرفت. من که بارها بدون کمترین اثری از ترس به‌حضور شاه رسیده بودم، دراین زمان چنان به‌حیرت و لرزش افتادم که بر پاهایم یارای ایستادن نداشتم. وقتی که حضرت باب وضع مرا مشاهده کرد، از جایش بلند شده به‌جانب من آمد، و دستم را گرفته پهلوی خود نشانید. بعد خطاب به‌من چنین فرمود: ”هرچه آرزوی قلبت هست از من بخواه. من آنرا به‌تو نشان خواهم داد.“ من از حیرت، قدرت تکلّم نداشتم. مانند کودکی

بودم که نه می‌تواند درك کند و نه سخن گوید. احساس کردم، توانائی جواب دادن ندارم. او همان‌طوری که به‌من نگاه می‌کرد، لبخندی زد و گفت "اگر من تفسیر سورهٔ کوثر را برای تو نازل کنم، اقرار می‌کنی که کلماتم از روح الهی سرچشمه گرفته؟ آیا خواهی فهمید که بیانم به‌هیچ وجه سحر و جادو نیست؟" در حالی که این کلمات او را می‌شنیدم، اشك‌هایم جاری شد. تنها چیزی که قادر بودم بیان کنم این آیهٔ قرآن بود: "ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من‌الخاسرین" (سوره اعراف، آیه ۲۳). "ای پروردگار، ما به‌خود ظلم کرده‌ایم. اگر تو ما را نبخشائی و بما رحم نکنی، به‌فنا مبتلا خواهیم شد."

ساعات اوّلِ بعد از ظهر بود که حضرت باب از حاجی میرزا سید علی خواستند که قلمدان ایشان را با مقداری کاغذ بیاورد. و بعد شروع به‌تفسیر سورهٔ کوثر نمودند. من چگونه قادرم که این منظره و این ابهّت و جلالِ وصف نشدنی را بیان کنم؟ آیات و کلمات از قلمشان با سرعت اعجاب‌آمیزی در جریان بود. سرعت غیرقابل تصور نگارش او، زمزمهٔ ملایم و لطیف او، و قدرت فوق‌العادهٔ بیان او، مرا به‌حیرت و اعجاب آورد. او همینطور ادامه داد تا نزدیك غروب آفتاب. تا تمام تفسیر سوره انجام نشده بود توقّفی نکرد.[۳]

پس از پایان این حوادث اعجاب‌آمیز، وحید به‌یاری یکی از اصحاب حضرت باب، مدّت سه‌شبانه روز به‌نوشتن و نگاشتن پرداخته، از روی تفسیر جدید بر سورهٔ کوثر، برای خویش نسخه‌ای آماده نمود. و آنگاه داستان بدیع و بی‌سابقهٔ تشرّف خود را به‌حضور تاجر جوان، بدون خوف و بیم، به‌پیشگاه محمّدشاه عرضه داشت، و برای اشاعه و ابلاغ کلام و پیام برگزیدهٔ یزدان، روی از نام و مقام و منزلت برتافته، با شهامت و جانفشانی تمام، کمر همّت در راه نشر آئین آسمانی بربست.



دست از آلایش جسم برکشیده، به‌آسایش جان پرداخت. چشم از دنیای ناپایدار بربسته، بروی یار برگشاد. آرام و متین بود، پروانهٔ بی‌پروا شد، آرزوی سوختن کرد و دل را به‌شعلهٔ جمال بی‌مثال دوست بیفروخت. هوس نام و مقام از جان بزدود، و خاطر بیاد دل‌آرای معبود بیاراست.

رویدادهای زندگی این رادمرد نامدار بسیار و از حدّ این گفتار بیرون است. همین قدر کافی است بدانیم که سرانجام، با شهامت و خرسندی تمام گوهر گرانقدر زندگانی را نثار یار آسمانی نمود.

داستان وحید، در دوران شش سالهٔ آئین حضرت باب، یکتا و بی‌همتا نیست. صدها نفر از دانشوران و دانایان و بزرگانی که جان شیرین را چون هدیه‌ای بی قدر و ناقابل در راه ندای جدید، با شوقی وافر و عشقی سرشار و شرربار، نثار نمودند، هر یك حکایتی بس شگرف و شورانگیز دارند که اگر به‌وصف یك‌یك آنها پردازیم، سخن بطول انجامد، و این رسالهٔ مختصر به‌دفتری مفصّل مبدّل گردد.

باری اگر چه عامّهٔ مردم، به‌جای تحقیق در گفتار حضرت باب، یا به‌اذیت و تحقیر پرداختند و یا پیامش را ناشنیده انگاشتند، امّا جمعی از جویندگان حقیقت که دیده و دل بنور عدل و انصاف روشن داشتند، کمر جهد و همّت بربستند و از نعمت‌ها و بخشش‌های بیکران خداداد، روی برنتافتند.

نکتهٔ شایان توجّه اینجاست که در روزگاران پیشین، نخستین کسانی که به‌راستی گواهی می‌دادند و پیروی از پیمبران می‌کردند، مردمی بودند عامی و عاری از حکمت و دانش زمان. امّا در عصر تابش و پیدایش آئین باب و بهاءالله از افق ایران، علاوه بر ایمان مردم عادی، چهارصد تن از زبده‌ترین علما و محقّقین

زمان، به‌زمرهٔ مؤمنین این آئین پیوستند. و چه بسا بزرگانی که پیش از اقرار به‌این دو برگزیدهٔ پروردگار، حتّیٰ از دیناری نمی‌گذشتند و به‌کمتر فداکاری تن در نمی دادند، و در نهایت رفاه و راحت و جاه و شوکت و امن و امان می زیستند. امّا پس از عرفان و ایمان، این مؤمنان، به‌بلاهای گوناگون مبتلا گشتند، و به‌فرجام جان در ره دوست یگانه فدا نمودند. چنین گذشت و فداکاری، و چنین حمایت و جان نثاری، از جانب بزرگان و ناموران و دانشوران و دانایان زمان، در هیچ دوری و روزگاری سابقه و نظیر نداشته است.

باری رسالت پرشوکت و صولت حضرت باب، شش سال و چندی دوام یافت، و سرانجام این دوران کوتاه پرماجرا به‌شهادت این پیامبر جوان منتهی گشت.[٤] باید متذکّر شد که جان باختن و هستی نثار نمودن، یکتا تمنّای حضرت باب بود، چنانچه از آغازِ دعوت خود می فرمود که آرزوئی جز فدا شدن در راه پیمبر پسین (حضرت بهاءالله) ندارم.

حضرت باب در آثار خود اشاره به‌ظهور پیمبری فرمودند به‌نام "من یظهره‌الله" — کسی که خدا او را ظاهر کند. این پیامبر بزرگ، حضرت بهاءالله بود که وصفش در آثار حضرت باب بارها تکرار شده.

مضمون گفتار:

بگو از ابتدائی که آنرا ابتدائی تا انتهائی که آنرا انتهائی نیست، جمیعِ عالمیان من یظهره‌الله را ساجد و عابدند.

ای پروردگار، این درخت را به‌او اهدا کن تا میوه‌هائی که در آن به‌ودیعه گذارده‌ای به‌اراده‌اش به‌ظهور آید. به‌عزّت تو سوگند، آرزومندم که این شجر را شاخه و برگ و ثمری نباشد، مگر در روز ظهورش او را ساجد شود...اگر در وجودم جز این یافتی، جدایش کن، زیرا از من نیست.



بگو مَثَل او — بزرگ باد ذکرش — مَثَل آفتاب است. اگر آئینه‌های بی‌شمار در برابرش گذارند، هریك بنا به‌استعداد، جلالش را بنماید. و اگر هم آئینه‌ای نگذارند، در ظهور و بروزش وقفه‌ای نیفتد. تنها آئینه‌ها از پرتو جمالش باز مانند.

من از نصیحت به‌مردمان و هدایت آنان به‌یزدان، پروردگار و خالقشان، قصور نورزیدم. اگر روز ظهورش جمیع ساکنان زمین به‌او روی آرند، روحم به‌شادی و طرب آید. زیرا در آن حال همه به‌کمال خود فائزند و به‌جمال معبود واصل. والاّ غم بر وجودم غالب شود. هر چیزی را بخاطر این مقصد بزرگ پروردم. پس چگونه نفسی از ادراك ظهورش باز ماند؟

جلوهٔ من یظهره‌الله ما فوق هر جلوه‌ای است. جلالش برتر از هر جلالی است و جمالش برتر از هر جمالی. عظمتش فوق هر عظمتی است و نورش فوق هر نوری. رحمتش فوق هر رحمتی است و کمالش فوق هر کمالی. عزّتش فوق هر عزّتی است و نامش فوق هر نامی. رضایش فوق هر رضائی است و علوّ مقامش فوق هر علوّی. ظهورش فوق هر ظهوری است و پنهانش فوق هر پنهانی. بلندیش فوق هر بلندی است و فضلش فوق هر فضلی. نیرویش فوق هر نیروئی است و سلطنتش فوق هر سلطنتی. حکومتش فوق هر حکومتی است و علمش نافذ در جمیع اشیاء و قدرتش غالب بر آنها.[۵]

مضمون گفتار:

بگو! من یظهره‌الله، نخستین پردهٔ خداست. فوق این پرده جز خدا نیابید، زیر این پرده جز آفریده‌های خدا. پروردگار، پنهان، ممتنع، متعالی، و محبوب است.[۶]

داستان پرماجرا و شگفت‌آسای قیام و دعوی حضرت باب را اوراق این کتاب کفایت نکند، و به راستی در هیچ دوری از ادوار روزگار، حدوث رستاخیزی چنین شگرف و شورانگیز، و جنبش و نهضتی چنین پرشکوه و شوکت، سابقه و نظیر نداشته.

در پایان این فصل، مضمون برخی از سخنان حضرت باب، خطاب به هیجده نفر از اصحاب و حامیان اولیه‌اش که حروف حی خوانده شده‌اند، برای نمونه ذکر می‌شود:

ای یاران عزیز من. شما در این زمان، منادی نام خدا هستید، و گنجینهٔ اسرار او. شایستهٔ شما چنان است که خود را به‌صفات پروردگار بیارائید، و در رفتار و گفتار، نشانهٔ تقوی و قدرت و جلال او باشید. اجزاء جسم شما باید به بلندی مقصد و پاکی اعمال و صدق ایمان و برتری خلوص شما شهادت دهند. زیرا امروز روزی است که خداوند، در کتاب خود قرآن، به‌آن اشاره فرموده: ''الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یعملون.'' ''در آن روز بر دهان آنها مهر خواهیم گذاشت، با این حال دستهای آنها با ما گفتکو خواهند کرد و پاهای آنها به اعمال آنها شهادت خواهند داد.''

در بارهٔ کلمات مسیح به پیروانش، هنگام اعزام آنها به‌جهت گسترش آئین الهی، تفکّر کنید. با چنین کلماتی آنها را به‌قیام و انجام وظیفه تشویق فرمود: ''شما مانند آتشی هستید که در تاریکی شب بر قلّهٔ کوهی افروخته شده. بگذارید نور شما در برابر دیدگان مردمان تابان و درخشان باشد. پاکی سیرت و صفای اعمال و وارستگی شما باید به‌حدّی باشد که مردم جهان بوسیلهٔ شما پدر آسمانی را، که گنجینهٔ پاکی و لطف و صفاست، بشناسند و به‌او تقرّب جویند. هیچکس پدر آسمانی را ندیده. شما که اطفال روحانی او هستید، باید با اعمال خود فضائل او را بنمائید، و به شکوه و جلالش شهادت دهید. شما نمك زمین هستید. اگر نمك فاسد شود و طعم خود را از



دست بدهد، با چه چیز قابل اصلاح است؟ وارستگی شما باید به‌حدّی باشد که بهر شهری که برای اشاعه و گسترش امر الهی وارد می‌شوید، بهیچ وجه توقّع خوراك یا پاداشی از مردم آن نداشته باشید. وقتی از آن شهر خارج می‌شوید، حتّی گَردهای پایتان را باید بتکانید و از خود جدا کنید. همانطور که پاك و طاهر وارد آن شهر شدید، همانطور باید از آن خارج شوید. براستی می‌گویم: پدر آسمانی، همیشه با شماست، و مراقب شما. اگر به‌او وفادار باشید، او یقیناً همهٔ گنج‌های زمین را به‌دست شما خواهد سپرد. شما را به مقامی بلندتر از آنچه فرمانراوایان و پادشاهان دارند خواهد رسانید.''

ای حروف من! براستی می‌گویم، این روز بر جمیع زمان‌های گذشته برتری دارد، بلکه تفاوت بی‌حساب در میان است. شما شاهدان طلوع سحرگاه روز موعود خدا هستید. شما از جام اسرار آئین او سرشارید. کمر همّت بربندید، و به‌گفتار پروردگار که در کتاب اوست [قرآن] توجه کنید: ''و جاء ربك والملك صفاً صفاً.'' ''بنگر که پروردگار خدای تو آمده، همراه با گروهی فرشتگان که در برابر او صف کشیده‌اند.'' دل‌هایتان را از آرزوهای دنیوی پاك کنید، و ارواحتان را به‌مناقب فرشتگان بیارائید. بکوشید تا با اعمالِ خود به‌حقیقت این کلمات الهی شهادت دهید، و آگاه باشید که مبادا بخاطر ''رو گرداندن از حقیقت'' (فان تولّوا) ''خداوند شما را با مردمی دیگر معاوضه کند'' (یستبدل قوماً غیرکم)، ''مردمی که مثل شما نخواهند بود'' (ثم لایکونوا مثالکم) و سلطنت الهی را از دست شما خواهند گرفت.

روزگاری که مردمان، تنها به‌عبادت بیهوده اکتفا می‌کردند، پایان یافته. زمانی رسیده که هیچ‌چیز بجز پاك‌ترین اعمال، متّکی به‌پاك‌ترین نیت، به‌بارگاه الهی برنخواهد خاست، و در درگاه او پذیرفته نخواهد شد. ''الیه یصعدالکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه.'' ''کلمهٔ نیك بسوی [خدا] بلند می شود، و رفتار شایسته به‌آن ارج می‌بخشد.''[۷] شما همان کسانی هستید که خداوند، در کتاب خود قرآن، آنها را ''مستضعفین'' خوانده: ''و نرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین.'' ''ما میل داریم به

مردمانی که از ضعفا هستند لطف و مرحمتی کنیم، آنها را به پیشوائی برگزینیم، و وارث خود نمائیم.“

شما به‌این مقام دعوت شده‌اید، و در صورتی به‌آن خواهید رسید که تمام آرزوهای دنیوی خود را در زیر پای بر خاك ریزید و بکوشید که از این گروه شوید: ”عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون“ ”بندگان محترم او که پیش او سخن نمی‌گویند و حکم او را تابع اند.“ شما اوّلین حروفی هستید که از نقطهٔ اولیٰ[۸] بوجود آمده اید، اوّلین چشمه‌هائی که از منبع آئین او منشعب شده‌اید. از پروردگار خود بخواهید که هیچ یك از قیود و علائق دنیا، هیچ یك از امور ناپایدار، شیرینی شما را به‌تلخی نیالاید، و پاکی شما را از جلوه و جلا باز ندارد. من شما را برای آن روز بزرگ آماده می‌کنم. نهایت کوشش خود را ابراز دارید، تا من که هم‌اکنون به‌شما تعلیم می‌دهم، در عالم بعد، در برابر کرسی فضل الهی، از اعمال شما شادمانی کنم، و بر پیروزی‌های شما ببالم.

رمزِ روزِ موعود، هنوز پنهان است. نه امکان فاش کردن آن است، و نه امکان حدس زدن آن. کودکان نوزاد آنروز، از عاقل‌ترین و محترم‌ترین مردم امروز، پیش‌تراند، و حقیرترین و امّی‌ترین افراد آن زمان، از نظر فهم، بر زبده‌ترین پیشوایان این عصر برتری دارند.

در سراسر این خطّه و دیار منتشر شوید، و با قدمی پایدار و قلبی پاك، راه را برای ظهور موعود خدا آماده کنید. به‌ضعف و عجز خود ننگرید، به‌قدرت شکست ناپذیر خدای خود، قادر آسمانی، ناظر باشید. آیا او باعث نشد که ابراهیم، با وجود ضعف ظاهری، بر نیروهای نمرود غالب شود؟ آیا موسی را که تنها یار و همراهش عصایش بود، بر فرعون و لشگریانش پیروز نساخت؟ آیا او قدرت و برتری مسیح را، که در نظر مردم فقیر و حقیر می‌نمود، در برابر نیروهای متّحد قوم کلیم، به‌اثبات نرسانید؟ آیا او قبیله‌های وحشی و جنگ

جوی عربستان را مغلوب نیروهای پاك و خلاّق محمّد پیامبر خود ننمود؟ بنام او برخیزید، به‌او توکّل کنید، و از پیروزی نهائی مطمئن باشید.[۹]

این بود مختصری از داستان پیامبر جوانی که در اشاعهٔ پیام الهی آنی راحت نجست و جز جان‌باختن در راه معبود آرزوئی در دل نپرورد.

نمونه‌هائی از آثار عربی حضرت باب

انّنی اناالله لا اله الاّ انا و انّ مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاعبدون قد خلقتك و رزقتك و امنتك و احببتك و بعثتك و جعلتك مظهر نفسی لتتلون من عندی آیاتی و لتدعون کلّ من خلقته الی دینی هذا صراط عزّ منیع و خلقت کلّ شیئی لك و جعلتك من لدنّا سلطاناً علی العالمین...

قد خلقتك بك ثمّ کلّ شیئی بقولك امراً من لدنّا انّا کنّا قادرین و جعلتك الاوّل والآخر والظّاهر والباطن انّا کنّا عالمین.

و ما بعث علی دین الاّ ایاك و مانزّل من کتاب الاّ علیك...ذلك تقدیر المهیمن المحبوب.[۱۰]

مضمون گفتار:

من خدایم. خدائی جز من نیست. غیر من همه آفریدهٔ منند. بگو ای بندگانم مرا پرستش کنید. من تو [حضرت باب] را آفریده‌ام و تو را حاکم بر جمیع مردمان نمودم...

تو را به‌تو آفریدم. سپس همه چیز را به‌کلمهٔ خلاّقیت تو به‌عرصهٔ وجود آوردم. این چنین امر مقدّر شد. ما به‌همه‌چیز توانائیم. تو اوّل و آخر و ظاهر و باطنی. ما از همه چیز آگاهیم.

جز تو کسی رسالت نیافته و نیابد و جز به‌تو کتابی نیامده و نیاید. این تقدیرِ خالقِ مهیمن و محبوب است.

لمّا اتی الله بمحمّد نبیه قد قضی فی علمه بان یختم النّبوّة یومئذٍ بلی انّه جاء بالحقّ و اقضی‌الله امره کیف شاء.

و انّا کنّا یومئذ فی ایام الله ظاهرون تلک ایام ما اشرقت الشّمس علیها بمثلها من قبل و تلک ایام تنتظرها الامم من قبل یومئذٍ فکیف انتم راقدون فتلک ایام اظهرالله شمس الحقیقه فیها فکیف انتم صامتون فتلک ایام انتظر تموها من قبل و تلک ایام العدل ان اشکرواالله یا ایهاالمؤمنون.

فلا یحجبکم عمل الّذین کفروا انّهم وکلّوا علی اجسادکم و ما جعل‌الله علیهم من سلطان علی انفسکم و ارواحکم و افئدتکم و اتّقواالله لعلّکم تفلحون.

انّما خلق الله لکم کلّ شیئی فانّکم انتم ما خلقتم لشیئی اتّقوالله و لا تحجبکم الصّور والالباس و اشکرواالله لعلّکم ترحمون تلک حیوة فانیه و یقضی عنکم لذائذها و ستر جعنّ الی‌الله و انتم عمّا قلیل تندمون و انتم عمّا قلیل تستنبهون و لسوف انتم بین یدی‌الله تحضرون و ستسئلون عمّا کنتم تعملون.

قل کیف تکفرون بآیات العدل جهرةً و انتم کتاب‌الله من قبل تقرئون و کیف تحمدون بلقاء ربّکم تومئذٍ و انتم واعدتم به من قبل و انّکم انتم یومئذٍ لا تتّذکرون فقد حجبتکم الصّور عن رضاء ربّکم و اتّبعتم اهواء انفسکم...

کذلک نباءالّذین تری فیهم خیراً یومئذٍ و کذلک علّمهم سبل الحقّ لعلّهم یفقهون...فتلک آیات بینات رحمةً من ربّك و هدی للعالمین من آمن بها فله نور و من اعرض و کفر فله نار من رجز الیم.[۱۱]

مضمون بیان:

زمانی که پروردگار، رسولش محمّد را فرستاد، همان روز در علم الهی، عصر نبوّت پایان یافت. بلی، آن وعده اکنون مجری شده و علم و امر خدا بنا به تقدیراتش تحقّق یافته.



به‌یقین این روزِ خداست. این ایامی است که آفتاب شبهش را ندیده و برمثلش نتابیده. این روزهائی است که امّت‌های پیشین در انتظار دیدارش بوده‌اند. چگونه در خوابید؟ این ایامی است که آفتابِ حقیقت در آن طالع شده. چرا ساکت و صامت اید؟ این روزهائی است که با کمال اشتیاق طالب طلوعش بوده اید. این ایامِ ظهورِ عدلِ الهی است. ای مؤمنین به‌خدا سپاس آورید.

ای مؤمنین نگذارید رفتار کفّار شما را از حقیقت باز دارد. این مردمان تنها بر جسم شما دست دارند. خداوند اجازهٔ دست‌یابی به‌روح شما و نفس شما و قلب شما را به‌آنها نداده. از خدا بترسید تا رستگار شوید.

پروردگار هر چیزی را به‌خاطر شما آفریده، و تنها شما را به‌خاطر خود—نه به خاطر چیز دیگر— هستی بخشیده. پس از خدا بترسید تا آداب و رسوم ظاهری شما را از شناسائیش باز ندارد و به‌او سپاس آورید تا مورد رحمتش باشید. این زندگی ناپایدار و لذائذ بی اعتبارش به‌اتمام آید. دیری نپاید که با پشیمانی به‌خالقتان روی آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی یابید تا اعمالتان را توجیه کنید.

بگو چگونه آثار پیمبران پیشین را می‌خوانید و این آیات را که از آسمان عدل پروردگار آمده انکار می‌کنید؟ چگونه مژدهٔ دیدن خدا را که وعدهٔ کتاب آسمانی است ندیده می‌گیرید، و متذکّر نمی‌شوید؟ توجّه به‌امور ظاهر و پیروی از نفس و هویٰ شما را از رضای خدا باز داشته...

پس ندای یزدان را به‌نیکان برسان و راه راست را به‌آنان بنما. شاید بفهمند و بیابند...این آیاتِ روشن و متقن، نشانهٔ رحمت پروردگار توست و راه هدایت عالمیان. هر که به‌آنها ایمان آرد در نور است و هر که منکر شود در نار و حسرت آتشبار.

قل انّ قوّةالله فی قلوب‌الّذین وحدالله و قالوا انّه لا اله الاّ هو و من یشرك بالله فانّه هو میت فی قلبه فلا ترونهم احیاء علی‌الارض فانّهم اموات.

و سینصرالله جنودالحقّ و یطهّرالله الارض کلّها الاّ یکن فی علم‌الله من احد الاّ و انّه لیؤمن بالله و لا یدعو آلهاً من دونه...

قل انّ الله لحقّ ظاهر فوق عباده و هوالمهیمن القیوم...[۱۲]

مضمون گفتار:

قدرت الهی در قلب موحّدین است: آنان که خدائی جز خدا نشناسند. هر که شرك ورزد، دل مرده است و از حیات بی‌بهره.

روزی فرا رسد که پروردگار لشگریان راستی را چنان چیره کند و زمین را چنان از ناپاکان بپیراید که احدی از مشرکین نماند...

بگو حقیقت از آفریدگار است که بر عبادش ظاهر و غالب است. اوست مهیمن و قیوم...

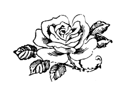
۱۷



گفتاری در تاریخ آئین بهائی

رسالت حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در خاندان یکی از اشراف و اعیان بزرگ عهد قاجار، میرزا عبّاس نوری، مشهور به‌میرزا بزرگ، از زادگان و نوادگان سلسلهٔ ساسانیان، تولّد یافت، و روزگار کودکی و جوانی را به‌کمال راحت و نعمت و رفاه سپری نمود. میرزا بزرگ مردی بود بلند همّت و آزاده و از تملّقات و تظاهرات همگنان پاك و پیراسته. اگر چه به‌ظاهر اهل ثروت و جاه و مقام بود، ولی مال و مکنت را بندگی نمی نمود، و از دام شهرت و نام وارسته و آزاد می زیست. از افکار و رفتار چاپلوسان دربار، بیزار و برکنار بود، و در عدالت و امانت، مشهور هر



دیار.[۱] حضرت بهاءالله، سال های کودکی و جوانی را، درسایهٔ سرپرستی پدری چنین بلندقدر و آزاده، به‌کمال نشاط و شادمانی سپری نمود.

در بارهٔ دوران کودکی و عنفوان زندگانی حضرت بهاءالله، داستان‌های زیاد در دست نیست. همین قدر پیداست که رفتار و کردار و حالات و تمایلاتش، از همان آغاز، در انظار بسیار شگفت انگیز جلوه می نمود، بحدّی که پدر و مادر این طفل پاك‌گهر، بکلّی شیفته و فریفتهٔ اخلاق و رفتار آسمانی و آگاهی و فطانت فطری فرزند ارجمند خویش شده، از امتیاز او بر دیگر کودکان و نورسیدگان، در حیرت و شگفتی بسیار بوده‌اند. پدر بزرگزاده و آزاده، از همان آغاز پی به‌مقام بلند و ارجمند فرزند یکتا و یگانه‌اش برده، و در وصفش داد سخن داده. حضرت بهاءالله، مقدمات خواندن و نوشتن را نزد نزدیکان فرا گرفت، و هرگز در راه کسب دانش و هنرگامی فراتر ننهاد.

زندگی حضرت بهاءالله از همان آغاز از دیگران ممتاز بود. افکار و رفتار و حرکات او، دانش و درایت او، آرمان‌ها و عقائد او، همه را متحیر می‌ساخت، و در انظار آگاهان و روشن‌نظران، بسیار شگرف و شگفت‌انگیز می‌نمود. هرگاه بزرگان زمان مشکلی داشتند، به‌بارگاهش می‌شتافتند، و رأی و اندرزحکیمانه‌اش را به‌جان می‌پذیرفتند. هرهنگام دانشوران ودانایان ازدرك نکته‌ای درمی‌ماندند، از او یاری و یاوری می‌جستند، وگفتار ارزنده و کلام روح بخشنده‌اش را چون زر و گهر به‌غنیمت می‌بردند. هرگاه بین دوستان یا بستگان کدورتی رخ می‌داد، به‌آستانش بار می‌خواستند، تا بلطف سخن و ملاحت گفتارش، غبار کدورت و بیگانگی از خاطر بزدایند.

نظر به‌این صفات و سجایای ملکوتی، یاران و یاوران، آیندهٔ حضرت بهاءالله را بس تابان و درخشان می دیدند، و یقین داشتند که آنکس که چنین دانش و درایت و عدالتی را داراست، در عرصهٔ امارت و سیاست شایستهٔ مقام و منزلتی شایان و ارجمند است. و چه بسا از اشراف و وزرا که او را به‌پذیرفتن مراتب مهم حکومتی می‌خواندند، که شاید راه و رسم آنان پیش گیرد و نام و مقامی جوید، ولی او را نظرگاه جای دیگر بود. آرمان های او آسمانی بود، افکار او از آنِ عرصهٔ پاك بود، نه عالم خاك، در آسمان تابان عشق و عرفان وطن داشت، نه در زوایای تاریك این جهان، با تهی دستان وبی نوایان همسری می جست، نه با اشراف و زمامداران. عاقبت یاران از اصرار و ابرام روی برتافتند، زیرا به‌فراست دریافتند که او را هدف‌ها و آرمان‌های دیگر درسراست.

هنگامی که ندای حضرت باب از افق شیراز برخاست، حضرت بهاءالله بی پروا پیامش را بپذیرفت، و درگسترش و اشاعهٔ آئینش، زبانزد بیگانه و آشنا گردید. خانه اش پناهگاه بابیان شد، و حلقهٔ نفوذ و مرتبتش، مأوای ستمدیدگان و تهیدستان گشت. و با وجود خطر، بی اندیشه و بیم، به‌اثبات و اعلان ندای یزدان بپرداخت، تا آنکه پس از اندك مدتی به‌پنجهٔ ستم گرفتار آمد، و به‌حبس و شکنجه و آزار مبتلا گشت.

داستان حیرت زای صدمات و بلیات این بزرگ برگزیدهٔ یزدان، از خطّهٔ مازندران، و چندی بعد از زندان سیاه‌چال، آغاز شده، و پس ازگذشت چهل سال، در دیار دورافتادهٔ عکّا واقع در فلسطین، به‌انجام آمد. سیاه‌چال، گودالی بود که زندان دزدان و قاتلان و راهزنان شده بود.[۲] این منجلاب مهیب و خوفناك، واین دخمهٔ جانکاه و جانفرسا را، جز محل ورود روزنه ای به خارج



نبود، و جز تاریکی محض منظر و نظرگاهی نداشت. رطوبت شدید، بوی تعفّن هوا و تراکم کثافات گوناگون و حشرات گزنده، زندانیان گستاخ و خطرناك، و فراهم نبودن عادی‌ترین و لازم‌ترین وسائل راحت و نظافت، بنا بر شهادت مورّخان زمان، عرصهٔ این زندان بی‌روزنه و وحشت‌زا را چنان سهمناك ساخته بود که کسی را از آن دخمهٔ تنگ و تاریك، و ورطهٔ آلوده و پلید، امید نجات و حیات نبود.

در ظلمتکده‌ای چنان مخوف و جانفرسا که شاید چشم روزگار شبهش را ندیده، علاوه بر آنهمه بار ظلم و ستم، بر پاهای این زندانی آسمانی کُند، و بر گردن مبارکش زنجیری بستند بس وزین و سهمگین، که حتی نیرومندان را با چنین حلقه‌ای آهنین یارای ایستادن نمی‌بود. اثر زخم این زنجیر وزین، بر گردن آن حضرت چنان عمیق بود که تا پایان عمر باقی بماند. گذشته از اینها، سه‌روز و سه‌شب اوّل، ابداً طعامی به‌این زندانی فداکار و حامیان جان‌نثارش نرسید. تا آنکه دوستان و خویشان تدبیری زدند، و لقمه‌ای چند به‌یاری زندانبان به‌داخل زندان رساندند، ولکن حضرت بهاءالله از قبول طعام امتناع ورزیدند، زیرا یاران نیز گرسنه بودند.

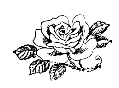
دکتر شلیمر اطریشی، طبیب مخصوص ناصرالدّین شاه، مدّت نه سال (۱۸۵۲-۱۸۶۱) در ایران ساکن بود. در کتابی به نام "مشاهدات من در ایران" چنین می‌نویسد:

یك شب هنگامی که ناصرالدّین شاه تب کرده و در تختخواب خوابیده بود من در بالینش بودم. ناگهان صدای فریاد و نالهٔ دسته‌جمعی عدّه‌ای به‌گوش رسید. ناصرالدّین شاه فوراً مضطرب شده رئیس تشریفات را فرا خواند و شدیداً بازخواست نمود. رئیس تشریفات گفت که این صدا از زندانیان بابی

است که مشغول ادای نماز دسته‌جمعی می‌باشند. من با نهایت تعجّب سؤال کردم که اعلیحضرتا اگر این اشخاص نماز می‌گذارند پس قطعاً خداپرست می‌باشند و مسلمان هم هستند. در این صورت چرا ایشان را زندان کرده‌اند. شاه گفت اینها پیروان باب هستند. باب ادّعا کرده بود که پیغمبر تازه است که مأمور تجدید دین و تازه کردن اوضاع جهان می‌باشد. من او را توقیف و در حضور علماء محاکمه نمودم و علماء او را محکوم به‌اعدام نموده کشته شد و پیروانش از دشمنان سرسخت من می‌باشند.

سپس مدّتی مکث نمود. بعداً گفت: ''می‌خواهی آنها را در زندان ببینی؟'' گفتم مایلم. در این هنگام ملکه، مادر شاه برای احوال‌پرسی پسرش وارد شد و چون از موضوع گفتگو اطّلاع یافت خود را وارد صحبت نموده گفت مسئول این جریانات...بهاءالله است که پیوسته دیگران را تحریك می‌نماید و بی‌اختیار گریه را سر داد و گفت که اوست که دشمن ما می‌باشد و تا او از بین نرود اطمینان باوضاع کشور نیست. شاه با دست اشاره به‌خروج نمود. ملکه مادر و من که کارم تمام شده بود خارج شدیم و به‌رئیس تشریفات گفتم که شاه امر کرده زندانیان را ملاقات نمایم. فوراً شخصی را طلبیده مرا به‌انبار که گویا مخفّف آب انبار باشد راهنمائی نمود. یك مترجم داشتم که از شاگردان دارالفنون بود.

ما از یك دالان سراشیب عبور کردیم که شاید چهل متر در زیر زمین بود سپس زندانبان در آهنی مقفّلی را باز کرد و چراغ خود را بالا گرفت. من عدّهٔ زیادی زندانی را دیدم که همه نشسته بودند. از زندانبان سؤال کردم که بهاءالله که رئیس اینهاست کدام است؟ فوراً شخصی را که طرف راست نشسته بود نشان داد. من خواستم او را از نزدیك ببینم. نزدیك شدم، مردی را با ریش بزرگی دیدم که علاوه بر زنجیر پا، گردنش هم بوسیلهٔ زنجیر بسیار ضخیمی



بسته بود. این شخص دست‌های خود را به‌زمین تکیه داده بود و مانند این بود که می‌خواست وزن زنجیر را کمتر سازد.

من به‌وسیلهٔ مترجم به‌او گفتم که طبیب شاه هستم و آمده‌ام تا از سلامتی شما خبر ببرم. فوراً یکی از دستهای خود را که تا مچ در لجن فرو رفته بود بیرون آورده با اشاره گفت خود شما وضع عموم را ببینید و به‌او بگوئید. وضعیت ما بهترین زبان گویاست. من سؤال کردم شما چه تقصیری کرده‌اید که به‌چنین عقوبتی گرفتار شده‌اید. او سر خود را بلند کرد و نفس عمیقی کشیده گفت: تقصیر ما اعتقاد به‌خدای یگانه و فرستادهٔ او و محبّت و خدمت به‌عالم انسانی است. این چنین است وضع خدا پرستان در کشوری که یك روز شهرت تمدّنش گوش جهانیان را کر کرده بود. "نقل از عقائد دانشمندان نسبت بامر بهائی."[3]

در چنین جایگاهی جانکاه و در چنین تنگنائی آلوده و رنج افزا، آن بزرگ برگزیدهٔ یزدان، مقام و پیام آسمانی خود را ابراز داشت، و این ندای جانفزای سروش ایزدی را در "عالم رؤیا از جمیع جهات اصغاء نمود."

مضمون گفتار:

"ترا به‌تو و قلم تو یاری خواهیم نمود. از آنچه بر تو حادث شده محزون مباش و مترس، زیرا تو در امن و امانی. زود است که پروردگار خزائن زمین را برانگیزاند: مردانی که به‌یاری تو و اسم تو، که مایهٔ زندگانی دل‌های عارفان است، بپا خیزند."[4] "قسم به‌پروردگارم، حرفی نمیدانم جز آنچه خداوند از روی فضل و مرحمت به‌من آموخته."[5] **حضرت بهاءالله**

باری زندگانی این برگزیدهٔ پاکباز یزدان، پس از این حادثهٔ اندوهبار، تا پایان عمر پیوسته با تبعید و زندان و زجر و آزار همراه و همعنان بود. در تاریخ زندگانی

بشر، کمتر کسی چنان راحت و نعمت و عزّتی را، به‌طیب خاطر، با چنان بلا و زحمت و عقوبتی معاوضه نموده.

"از ظلم این ظالمان قامتم خم شده و مویم سفید گشته."[۶] حضرت بهاءالله

هم‌چنان که حضرت باب جز جان باختن و از هستی در راه دوست درگذشتن، آرزو و آرمانی در سر نمی‌پرورد، حضرت بهاءالله نیز رنج و بلا را در راه خدا نعمت و عطائی بس بزرگ می‌شمرد، و در این دوران رنج‌افزا آرزوئی جز ارادهٔ یزدان در دل نداشت. مضمون بیان:

> **ای خدای پر جلال من. اگر تحمّل بلایا در راه تو نبود، عاشقانِ حقیقی تو چطور شناخته می‌شدند؟...چه شیرین است تلخی مرگ اگر در راه تو باشد، و چه پرارزش است تیرهای دشمنان که به‌خاطر اعلان ندای تو به‌من اصابت کرده. ای پروردگار من، بگذار تا بنوشم در راه امر تو آنچه ارادهٔ توست، و در راه محبت تو آنچه تقدیر توست. قسم به‌جلال تو، آنچه خواست توست، خواهانم، و به‌آنچه میل توست، مایلم. اعتماد و اتّکائم تماماً و همیشه به توست.[۷]** حضرت بهاءالله

> **اگر مخالف حکم کتاب نمی‌بود البتّه قاتل خود را از مال خود قسمت می‌دادم و ارث می‌بخشیدم و منّتش می‌بردم و دستش بر چشم می‌مالیدم. ولیکن چه کنم، نه مال دارم، نه سلطان قضا چنین امضا فرموده.[۸]** حضرت بهاءالله

داستان رنج‌ها و محرومیت‌ها و بلاهای هر روزی از این چهل سال پرماجرا را اوراق این کتاب، کفایت ننماید. نتیجهٔ نهائی این گفتار آن است که آن برگزیدهٔ فداکار را هرگز هدف کسب مال و مقام و منزلت نبود. زیرا به‌سبب اطاعت از فرمان الهی و دعوت مردمان براستی و آگاهی، دولت و مکنت را نثار حقیقت نمود، و عزّت و راحت این جهان را وقف خدمت به‌عالم انسان کرد.



مضمون بیان:

تو ای هدهد سبا با کتاب من به‌شهرهای خدا رو و اگر پرندگان از "پرندهٔ پاك" پرسند بگو: من او را در حالی که در چنگال انکار و منقار اشرار گرفتار بود ترك گفتم. او یاری جز خدای خود نداشت. آفریدگاری که پرتو جمالش در سراسر گیتی تابنده است.

اگر یکی از دوستانِ مرا یافتی و از حال من پرسید بگو: به‌خدا سوگند از "شهر زندان" آمده‌ام. حسین را بر خاك یافتم. زانوی شمر بر سینه‌اش بود، به‌قصد بریدن سرش، و سنان با نیزه‌اش در انتظار افراختنش...

در این حال لب‌های او را در حرکت یافتم که به‌سوی آسمان می‌نگرد، به نگاهی که دلها را می‌شکند، حتّیٰ دلِ خداوندِ مهیمن و قیوم را. و من سرم را به‌لب‌های او نزدیك نمودم و این ندا را در زیر شمشیر از او شنیدم که ای مردمان به خدا سوگند از میل و هویٰ سخن نگویم. ناطق به زبان طورم که از قلبِ پاكِ مصفّایم سخن می گوید. قسم به خدا آیات پروردگار هرگز به‌چیزی دیگر در دنیا و عقبیٰ مشتبه نشود.

ای مردم مشرك، این آیات را که از ملکوتِ مالكِ اسمها و صفات فرود آمده ببوئید. اگر بوی خوشِ پیرهنَ یوسفِ عزیز را از آن یافتید، بر او ترحّم کنید و او را به شمشیر بغض مکشید...

من از منبع عظمت و جلال و مخزن رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهش را ندیده. این لوحِ برهان من است، اگر تعقّل کنید.

ای مردمان، به‌خدا سوگند در خانهٔ خود ساکن و ساکت بودم. "روح" مرا به اهتزاز آورد و به‌حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...

آیا کسی را می‌کشید که به امرش آسمان‌ها بلند شد، دریاها به موج آمد، درخت‌ها به‌ثمر رسید، و اسرار کردگار از پس پرده آشکار شد؟...و اگر مرا با تمام شمشیرها بکشید و با تمام تیرها در هر دم هدف سازید، در ملکوت زمین و آسمان به ذکر خدا گویا شوم و از احدی بیم ندارم. این مذهب من است، اگر بفهمید. به خدا سوگند این مذهب همهٔ رسولان است...امّا من ندانم که مذهب شما چیست و به‌چه آئینی متدین‌اید.

و چون نغمه های پاك الهی به این جا رسید، ضعف او را غالب گشت، به سکوت گرائید و مدتی در آن حال بماند. و چون به‌حالت اوّل باز آمد، چشم هایش را گشود و به سوی قدس، به چشم انس، نظر افکند و گفت: ای پروردگار، سپاس تو را از قضایای تازه و بلاهای جامع تو. یکبار مرا در دست نمرود گذاشتی و بار دیگر در پنجهٔ فرعون اسیر ساختی...یکبار مرا در زندان مشرکین انداختی...و بار دیگر سرم را به دست کافران جدا کردی. یکبار بر صلیبم برافراختی...و بار دیگر در سرزمین کربلا مبتلا ساختی. در آن دیار تنها ماندم. سرم را بریدند و بر سرنیزه نهاده در هر دیار گرداندند و در مجلس مشرکین و منکرین حاضر کردند. یکبار مرا در هوا آویختند و هرچه گلولهٔ کینه داشتند بر سینه‌ام انداختند و ارکان وجودم را از هم جدا ساختند. تا این روزها فرا رسید، روزهائی که کینه‌توزان بر ضدّ من متّفق و همرازند و در هر دمی دل مردمان را به‌غِل و بغضا می‌آلایند و در انجام هر مکری که به‌قلبشان خطور کند قصور نورزند...

با اینحال قسم به‌عزّت تو ای محبوب من که از آنچه در راه رضای تو کشیده‌ام به‌آستانت سپاس آرم. از تو و بلایای تازهٔ تو راضیم. تو را سوگند می‌دهم به اسم‌های پنهانت و جمالِ ظاهرِ مستورت...که دل‌های بندگانت را به‌محبّت خود بیارائی و آنان را بر بساط رحمتت مستقر سازی و در سایهٔ درخت توحید مسکن دهی و از نسائم قدس که از فردوس جمالت می‌وزد محروم مداری. تو قادری بر آنچه اراده کنی و تو مهیمن و قیومی.[۹]



مضمون گفتار:

"از آنچه از بندگانِ سرپیچم بر من وارد شده محزون مباش. به‌خدا سوگند بلا مرا از نشاط باز ندارد و قضا از شوق و اشتیاق منع نکند. هرچه بلایم بیشتر، شوقم بیشتر."[۱۰] "مشرکان گمان کردند بلا بهاء را از ارادهٔ خدا باز دارد. بگو نه. قسم به‌شکافندهٔ آسمان، چیزی او را از ذکر ایزدِ حمید و عزیزش منع ننماید."[۱۱]

باری، پس از چهار ماه عقوبت و اسارت در زندان سیاه‌چال، حضرت بهاءالله را مجبور به‌ترك وطن نمودند، به‌این نیت که در غربت ندایش فراموش شود، و آتش عشق پیروانش به‌خاموشی گراید. بنا به‌فرمان پادشاه وقت، ناصرالدّین شاه، و موافقت سلطان عثمانی، حضرت بهاءالله همراه با گروهی از یاران راستان، عزم عراق فرمود، و بدین ترتیب ندایش به‌دیاری تازه رسید و شعلهٔ شوق و اشتیاق پیروانش بیش از پیش گسترده گشت.

دشمنان و بداندیشان، بار دگر از نفوذ ندای نوآئینان بیمناك و هراسان گشتند، و به‌وسوسهٔ آنان، و به‌فرمان و همکاری دو دولت ایران وعثمان، حضرت بهاءالله و جمعی از ملتزمین را از بغداد به‌اسلامبول روانه نمودند، به‌این امید و انتظار که به‌سبب ناآشنائی زندانیان به‌زبان، و هم‌چنین به‌علّت بی‌اعتنائی ساکنان آن خطّه به‌دین و ایمان، بنیان کیش نوآئینان بناچار از بن برافتد و آنرا در عرصهٔ روزگار نامی و نشانی نماند. غافل از آنکه نوگل گلزار الهی، هرگز از تندبادهای تعصّب و خودخواهی، پژمرده نگردد، و نونهال دانای آسمانی، به‌آتش حقد و حسد نسوزد.

بار دگر دشمنان و بدخواهان در صدد برآمدند که آن حضرت و حامیانش را به‌دیار دیگر فرستند، و پس از رای زدن بر آن شدند که آنان را به‌خاك دور افتاده و

خاموش ادرنه رهسپار کنند. اما با این رأی و تدبیر، دائرهٔ نفوذ آئین تازه را وسیع تر نمودند و گروه گروندگان را بیشتر یافتند.

پس از چندی، دو دولت ایران و عثمان، باز از نفوذ ندای جدید به‌بیم و هراس افتادند، و در صدد کشف علاجی عاجل به‌جهت قلع و قمع بهائیان برآمدند. و سرانجام، پس از گفتگو و مشورت، مصلحت چنان دیدند که آن فداکار آسمانی را بار دیگر به‌دیار دیگر فرستند. پس عکّا[۱۲] را از میان شهرها برگزیدند. به‌این نیت و انتظار که نفی و حبس در شهری چنان جانکاه و پرخطر، بی‌شک منجر به‌زوال و اضمحلال زندانیان شود. زیرا عکّا از نظر کراهت هوا و تراکم حشرات و کثافات و کثرت بیماری‌ها، مثل و مانندی نداشت، و کمتر کسی را در برابر این‌همه ناسازگاری و ناملایمی، توانائی زیستن بود.

مصائب و رنج هائی که حضرت بهاءالله و یاران در این شهر و محبس پربلا بر دوش کشیدند، خود داستانی است اندوهبار و غم‌افزا که هرگز به‌بیان نگنجد.

نکتهٔ آموزندهٔ این ماجرا آن‌است که کوشش چهل سالهٔ سه پادشاه خودسر و بیدادگر (ناصرالدّین شاه، سلطان عبدالعزیز، و سلطان عبدالحمید)، و هزاران حسود و سخن‌چین و دشمن دیگر، برای خاموش ساختن ندای یك زندانی مظلوم و به‌ظاهر بی‌پناه و پشتیبان، حاصلی نبخشید. بلکه بلا موجب بقا گردید و بی‌سامانی و پریشانی سرمایهٔ عزّت جاودانی شد. در حالی که استبداد و قدرت و قساوت هر یك از این سه سلطان به‌حدّی بود که اگر صدها هزار از گروه بی‌گناهان را به‌حکمشان بدم تیغ می‌سپردند، نفسی را جرأت و قدرت دم گشودن و شکوه نمودن نبود.



جای بهت و شگفتی بسیار است که دشمنان آئین جدید، بی‌آنکه از نتائج تدابیر خویش آگاه باشند، موجب شدند که مژده های پیمبران پیشین یك یك جامۀ عمل پوشد. زیرا انبیاء بارها به‌گفتاری روشن و رسا، از روز ما سخن گفته و نوید داده اند که ندای جهان‌آفرین در روز واپسین از سرزمین مقدّس فلسطین برخیزد. و بنا به‌قول برخی از محقّقان، در آثار آسمانی مسیحیان و موسویان، جمعاً ۱۸٤٥ بار ذکر طلوع روز خدا و رجوع مسیح موعود به‌عالم ما شده است. بسیاری از این مژده‌ها به‌صراحت حاکی است که سرانجام رستاخیزی شورانگیز در تاکستان یزدان (کرمل)، که پیوسته به‌قدوم پیمبران پیشین متبرك گشته، بپا خواهد گشت. البتّه اگر اجباری در کار نبود، عزیمت آن موعود الهی به‌دیار عکّا و کرمل، بس بعید و عجیب می‌نمود.

باری، چندی پس از ورود آن موعود الهی به‌شهر عکّا، اندك اندك از شدّت سختی ها کاسته شد، و تبعید شدگان کمی آزادی و آرامش یافتند، چندان که بهائیان، دسته‌دسته به‌زیارت پیمبر خود شتافته، از احوال زندانیان عکّا آگاه می شدند، و گفتار و آثار برگزیدۀ یزدان را به‌اکناف و اقطار جهان به‌ارمغان می بردند.

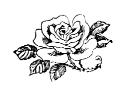
حضرت بهاءالله، در برابر اینهمه رنج و بلا و محنت و ابتلا، چون کوهی پرشکوه و پرتمکین استوار و پایدار بماند، و اگرچه قلبش آکنده از غم بود، ولی امید به آرمان‌های آسمانی، و اتکاء به‌احسان و عنایت یزدانی، غم ها را می‌زدود، و از شعلۀ بلاخیز رنج و ستم، پرتو شادی به‌پیروان می‌بخشید.

از زندان ظلم و بلا، ستمدیدگان و مظلومان روزگار را دلگرمی می‌داد و نوید می فرستاد که از غم نهراسید و از ماتم رو مگردانید. از دگرگونی های عالم دو روزه

میفسرید، و از رنج‌های تن‌فرسای، اندیشه مکنید. نظر به‌من افکنید، که اگرچه در دریای غم غوطه‌ورم، امّا سختی‌ها را سرمایهٔ هستی شمرم، و ناروائی‌ها را باران بهاری دانم. زود است که این روزگار بسر آید، و ما همه در پیشگاه آفریدگار گرد هم آئیم، و از نعمت‌های بیکران یزدانی و بخشش‌های دولت جاودانی، مرزوق شویم. مبادا سرنوشت آسمانی خویش را فراموش کنید، و بال های پاك و مصفّای روح را به‌پلیدی‌های تنگنای خاك بیالائید. مبادا از انصاف و عدالت، به‌نیت خودخواهی بگذرید، و به‌عشق درهم و دینار، خویش را از نعمت‌ها و عزّت‌های پایدار بی‌بهره کنید.

شما مأمورید که ملکوت یزدان را که پیمبران پیشین به‌آن مژده داده‌اند، در این جهان بنا کنید، تا فرشتهٔ عشق و آگاهی بر اهریمن جهل و خودخواهی غالب گردد، شبانگاه بیگانگی پایان یابد، و سپیدهٔ یگانگی و صلح و صفا، عالم را در پردهٔ زرّین خود بپوشاند. این جهان درخشش جهان بالا گیرد، و این گیتی تابش ملکوت ابهیٰ یابد.

این بود داستان پیامبری که از آغاز روزگار تا کنون، مردمان ظهورش را به‌جان مشتاق بودند، و هر گاه و بیگاه، دست‌های تمنّا به‌بارگاهش برافراشته، به‌راز و نیاز می‌پرداختند که ای برگزیدهٔ بی‌انباز، دنیا را ابرهای تیرهٔ نادانی و ناکامی و خودپرستی فرا گرفته، و هستی را تاریکی غم به‌نیستی کشانده. چهرهٔ پرفروغ از پس پردهٔ اسرار برآر، قدمی به‌خانهٔ خاکیان نه، و ساکنان وادی انتظار و حرمان را به ظهور جهان افروزت شادمان و کامران فرما. این بود داستان رسولی که جز عشق به‌خدا توشه‌ای نداشت، و جز به‌لطف و صفا سخنی نمی‌گفت، رسولی که از آغاز جوانی تا انجام زندگانی، آنی از دست دشمنان و بی‌وفایان نیاسود، و تا دم واپسین، بندگان یزدان را ناصحی امین بود و دوستداری وفادار و دلنشین.



چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاءالله

قل یا قوم دعوا الرّذائل و خذواالفضائل. کونوا قدوةً حسنة بین الناس و صحیفةً یتذکر بها الأناس. من قام لخدمة الامر له ان یصدع بالحکمة و یسعی فی ازالة الجهل عن بین البریة. قل ان اتّحدوا فی کلمتکم و اتّفقوا فی رأیکم و اجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و غدکم احسن من امسکم. فضل الانسان فی الخدمة والکمال لا فی الزّینة والثّروة والمال. اجعلوا اقوالکم مقدّسةً عن الزّیغ والهوی و اعمالکم منزّهةً عن الرّیب والّریا. قل لاتصرفوا نقود اعمارکم النّفیسة فی المشتهیات النّفسیة و لا تقتصروا الامور علی منافعکم الشّخصیة. انفقوا اذا وجدتم واصبروا اذا فقدتم انّ بعد کلّ شدّة رخاء و مع کلّ کدر صفاء. اجتنبوا التّکاهل والتّکاسل و تمسّکوا بما ینتفع به العالم من الصّغیر والکبیر والشّیوخ والارامل. قل ایاکم ان تزرعوا زؤان الخصومة بین البریة و شوك الشّکوك فی القلوب الصّافیة المنیرة. قل یا احباءالله لا تعملوا ما یتکدّر به صافی سلسبیل المحبّة و ینقطع به عرف المودة. لعمری قد خلقتم للوداد لا للضغّینة والعناد. لیس الفخر لحبّکم انفسکم بل لحبّ ابناء جنسکم. و لیس الفضل لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم. کونوا فی الطّرف عفیفاً و فی الید امیناً. و فی اللّسان صادقاً. و فی القلب متذّکراً. لا تسقطوا منزلة العلماء فی البهاء و لا تصغروا قدر من یعدل بینکم من الامراء. اجعلوا جندکم العدل و سلاحکم العقل و شیمکم العفو...[۱۳]

مضمون بیان:

بگو: ای مردمان بدی‌ها را بگذارید و به‌فضائل بگروید. سعی کنید نمونهٔ نیکی‌ها باشید و آئینهٔ صفات خدا، تا دیگران از شما پند گیرند و به‌شما تأسّی کنند. به نیروی حکمت و دانائی ریشه‌های غفلت و نادانی را از بن براندازید، و در رأی



و فکر متّحد باشید. بکوشید تا بامدادتان بهتر از شبانگاه و امروزتان بهتر از دیروز باشد. برتری انسان در خدمت و کسب کمال است نه در زینت و ثروت و مال. گفتارتان را از توهّمات و امیال دنیوی و رفتارتان را از بدگمانی و ریا پاك و پاکیزه کنید. بگو: عمر گرانمایه را صرف شهوات نفسانی نکنید، و تنها به‌منافع خود نپردازید. اگر از ثروت دنیا برخوردارید ایثار کنید، و اگر بی بهره‌اید، به‌صبر بگروید. زیرا بعد از هر سختی، راحتی مقدّر شده، و با هر آلودگی صفائی آمیخته. از سستی بپرهیزید، و به‌آنچه مایهٔ انتفاع مردمان و ترقّی آنان است توسّل جوئید. بگو: مبادا گیاه‌های هرزهٔ جدائی یا خارهای تردید در دل‌های پاك بکارید. بگو: ای دوستان حقّ، مبادا چشمهٔ پاك محبّت را مکدّر کنید، و نسیم خوشبوی صلح و صفا را از وزش باز دارید. به‌خدا سوگند به‌خاطر محبّت خلق شده‌اید، نه خصومت. افتخار به‌بشر دوستی است، نه به‌خود دوستی. به‌این فخر مکنید که تنها دوستدار هم وطنان خود هستید، به‌این افتخار کنید که دوستدار جمیع مردم عالمید. چشم‌هایتان را به‌عفّت، دستهایتان را به‌امانت، زبانتان را به‌صداقت، و قلب‌هایتان را به‌یاد خدا، زینت بخشید. مقام دانشوران با ایمان و حاکمان عادل را کوچك نشمرید. عدل را لشگر خود، عقل را سلاح خود، و عفو را سیرت خود نمائید...

و کن متخلّقاً باخلاقی بحیث لو یبسط علیك احد ایادی الظّلم انت لا تلتفت الیه و لا تتعرّض به دع حکمه الی ربّك القادر العزیز القیوم کن فی کلّ الاحوال مظلوماً تالله هذا من سجیتی و لایعرفها الاّ المخلصون ثمّ اعلم بانّ تأوّه المظلوم حین اصطباره لاعزّ عندالله عن کلّ عمل لو انتم تعلمون.[۱۴]

مضمون گفتار:

به خُلق من خو گیر تا به‌آنجا که اگر نفسی دست ظلم به‌جانبت کشید، توجّه و اعتراضی نکنی. حکمش را به‌پروردگارت که قادرِ عزیز و قیوم است واگذار. در



جمیع احوال مظلوم باش. به خدا سوگند این از مناقب من است و جز مخلصان، مرتبتِ آنرا نیابند و نشناسند. آهِ مظلومِ شکیبا نزد خدا از هر چیزی عزیزتر است، اگر بدانید.

ایاك ان تحزنك الدّنیا و ما یحدث فیها لعمری انّها ستفنی و تبقی العزّة والاقتدار لربّك مالك الاسماء والصّفات. ان اجعل رضوانك ذکری و جنانك حبّی و سراجك اسمی.[۱۵]

مضمون گفتار:

مبادا حوادث روزگار غمناکت کند. به‌خدا سوگند دنیا به‌فنا انجامد. و تنها عزّت و اقتدار که در دست پروردگار است پایدار ماند...یادم را و عشقم را بهشت خود نما و نامم را چراغ خود کن.

قل لن یغنیکم الیوم شیئی الاّ بان تنقطعوا عن کلّ من فی‌السّموات والارض و تسرعن بانفسکم و ارواحکم الی کنزالله المهیمن العزیز المشهود...قل فوالّذی نفسی بیده من یکون متمسّکاً بشیئی عمّا خلق بین‌السّموات والارض لن یقدر ان یتمسّك بحبل حبّی و انّ هذالحقّ معلوم و من شرب قطرة عمّا جرت بین‌السّموات والارض لن یقدر ان یتقرّب الی بحری‌المقدّس المتموّج العزیز المحبوب و من توجّه الی وجه لن یستطیع ان ینظر الی جمال الله العزیز المقتدر...

قل یا قوم لا تقطعوا آلاءالله عن انفسکم و لا نعمة الباقیة عن ارواحکم و لا تکوننّ من الّذینهم کانوا ان یقطعون ان اصلحوا امرکم ثمّ اتّحدوا فی حبّی و انّ هذا خیر لکم عمّا بینکم و عمّا تقولون و تفعلون ثمّ تعلمون.



کذلک علّمکم قلم البقاء حین الّذی اهتزّه نسائم‌البهاء عن هذاالشّطرالمقدّس العزیز المحبوب اذاً ینادی منادی القدم عن ذروة الاعلی بان یا قلم البقاء لا توقّف علی شیئی و لا تمنع الممکنات عمّا علّمک ربّك ثمّ رشّح علی الموجودات من طمطام یمّ‌الّذی قدرالله فی سرّك...

قل قد انعدم رضوان لن یهبّ فیه نسائم حبّی و خربت بیوت لن یرتفع فیها بدایع ذکری و کسرت اقلام لن یحرّك علی اسمی المهیمن العزیز القیوم قل یا قوم انّی غلام‌الله بینکم و آیته‌الکبری فیکم و آمنت بما عندکم من شرایع‌الله و دینه فبأی حجّة انتم تکفرون.

و یا قوم تلك آیات‌الله نزلت علی بالحق...تالله ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز محبوب و انّی لعبد آمنت بالله و آیاته و لا املك لنفسی حرکة و لا سکوناً...و کلّما اسکن فی‌البیت و اصمت عن الذّکر روح‌القدس یقومنی علی الامر و ینطقنی بین‌السّموات والارض و هذا لم یکن من عندی بل من عنده ان انتم تعرفون.[۱۶]

مضمون بیان:

بگو چیزی شما را خشنود و بی‌نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و به‌سوی پروردگارِ مهیمن و عزیز و مشهود بشتابید...بگو قسم به‌خالقی که روحم در قبضهٔ قدرت اوست، اگر نفسی به‌چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به‌گلزار حبّم راه نیابد و شمیم عشقم نبوید. این حقیقتی است هویدا. و اگر قطره‌ای از این جهان بنوشد، به‌دریای پاکِ موّاج و محبوبم تقرّب نجوید. و اگر به‌چهره‌ای بنگرد، هرگز به‌دیدار جمالِ آفریدگارِ عزیز و مقتدر چشم نگشاید.



بگو ای مردمان خود را از بخشش‌های الهی و نعمت‌های باقی محروم مدارید. به‌اصلاح امور خود پردازید و در عشقِ به‌من همداستان شوید. این از آنچه دارید و می‌گوئید و می‌کنید برتر است.

این چنین خامهٔ بقا که از نسائم بها به‌اهتزاز آمده شما را پند می‌دهد. در این هنگام منادی قِدَم از ملکوتِ اعلی ندا کرد که ای قلمِ بقا بر اظهار هیچ رمزی توقّف منما. موجودات را از آنچه آفریدگارت به‌تو آموخته سهمی بخش و از دریائی که یزدان در دلت نهاده بر جهانیان نثار کن.

بگو نابود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه‌ای که اذکار تازه‌ام در آن به‌ترنّم نیاید، و شکسته باد قلمی که به‌اسم مهیمن و عزیز و قیومم رقم نزند. بگو ای مردمان، من بندهٔ خدایم. مصدّقِ آئین های اویم و نشانهٔ بزرگی او بین شما. پس به‌چه برهانی تکفیر می‌کنید؟

بگو ای مردمان این آیات الهی است که به‌حقیقت بر من نازل شده...به‌خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به‌خدا و آیاتش مؤمنم...نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح‌القدس مرا به‌اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.

۱۸



اصول اخلاقی بهائی

چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله در بارهٔ اخلاق و اعمال:

"اگر انسان به انسانیت ظاهر شود از مَلَك افضل است و دون آن از حیوان پست‌تر."[۱] "مقام انسان بلند است، اگر به انسانیت مزین، والاّ پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود."[۲] "اگر انسان به‌قدر و مقام خود عارف شود، جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه...از او ظاهر نشود."[۳]

هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد، مقبول خواهد بود.[٤]



دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمائید تا در این ایام فانیه کسب لئالی باقیه نمائید. عمل پاك و مقدّس البتّه در کتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند. طوبیٰ از برای نفسی که به‌این مقام فائز شد.[۵]

جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هویٰ پاك شود و به‌ساحت عزّ قبول درآید.[٦]

مضمون گفتار:

"افتخار جز در اجرای تعالیم پروردگار نیست."[۷] "خداوند چیزی از زمین و آنچه بر اوست نخواهد مگر دل‌های بندگانش را که جایگاه تجلّی اوست. پس دل را از غیر خدا پاك کنید تا آنچه را که به‌خاطر آن خلق شده بر آن نقش بندد."[۸] "آنچه را خود تحمّل نمی‌کنید بر دیگران تحمیل نکنید و آنچه را برای خود نمی‌خواهید برای دیگران نخواهید. این بهترین اندرز است."[۹]

مضمون گفتار:

بهائیان بندگانی هستند که اگر به وادی طلا رسند، چون ابرِ متحرّك از آن بگذرند و ابداً به‌آن نظر نیافکنند. این چنین مؤمنینی متعلّق به‌منند...و اگر بر آنان، زیبارویان، با برترین زیور وارد شوند، دیدگانشان به‌هویٰ و هوس به‌سوی آنها نگردد. آنها از تقویٰ آفریده شده‌اند.[۱۰]

مقایسهٔ تعالیم اخلاقی ادیان

پیامبران اوّل مربّی اخلاق بشرند و اوّل منادی حقیقت و راستی. همواره مردمان را به‌نیکی‌ها رهنمون شوند، و از بدی‌ها برحذر دارند، تا دل‌ها پاك و مصفّا شود و جان‌ها شایستهٔ تجلّی پرتو آفریدگار گردد.

گفتار آسمانی و سرشت انسانی هرگز دگرگون نشود. آئین راستی و دوستی و حقّ پرستی، از آغاز زمان، شیوهٔ پاکان و نیك‌نهادان بوده و تا انجام روزگار به‌همین منوال باقی و برقرار خواهد ماند. زیرا آزادگی را با سرشت آدمی هم‌آهنگی است، و کیش‌های یزدان، هرگز مردمان را به‌راهی جز رستگاری و آگاهی نخوانده‌اند. پس پیام اخلاقی همهٔ ادیان یکی است و روش و منش و مرام آزادگان و نیك سرشتان، از هر مسلك و مذهبی که باشند، یکسان است. تفاوت آئین های یزدان در بعضی از احکام و فرمان‌هاست که بنا بر اقتضای زمان و مکان و تحوّل نیازهای مردمان، دگرگون گردد:

> **آئین یزدانی بر دو قسم است: قسمی تعلّق به‌عالم آب و گل دارد، و قسم دیگر تعلّق به‌جهان جان و دل. اساس آئین روحانی...از آغازِ ایجاد...و تا ابدالآباد بر یك منوال بوده و هست، و آن فضائل عالم انسانیست...و روش و فرمایشِ ابدی خداوند آفرینش است. و قسمی از آئین، تعلّق به‌جسم دارد. آن به‌مقتضای هر زمانی و هر موسمی...تبدیل و تغییر یابد.**[11] **حضرت عبدالبهاء**

از جمله احکام متغیر عبارتند از روش عبادت، قوانین مربوط به‌ازدواج و طلاق، اغذیهٔ مجاز و غیر مجاز، دفن اموات، مجازات مجرمین، روزهای تعطیل، اجرای حجّ و ادای زکاة.

علاوه بر این، هر آئینی اصلی از اصول و مبانی انسانی را پایهٔ پیام آسمانی خویش ساخته است. جوهر و محور گفتار پیامبر اسلام، ایمان به‌خدای یکتا و تسلیم و رضا به ارادهٔ خالق تواناست، و پایه و مایهٔ تعالیم عیسیٰ، مدارا و ملایمت و مهر و محبّت با مردمان، و عدم انتقام از دشمنان. حکم محکم موسیٰ، اطاعت از احکام یزدان است، و هدف بهاءالله، پرورش قوای معنوی مردمان و ایجاد وحدت و یگانگی بین نوع انسان.



از جمله مراحل رشد و تکامل انسان‌ها این بوده که تنها به‌احتراز از مناهی اکتفا نکنند بلکه به‌اجرای مناقب معنوی متباهی و مفتخر باشند. هم‌چنین انگیزهٔ آنها در اجرای احکام الهی عشق به‌پروردگار باشد نه ترس و بیم از دوزخ آتشبار.

شاهد این مقال آنکه احکام محکم موسیٰ بر نهی از منکرات و ترس از مجازات استوار گشته. و هم‌چنین دیگر کیش‌ها کم و بیش همین راه را پیموده و همین روش را آموخته‌اند. این سیر تکاملی، در عصر ما به‌حدّ نهائی خود رسیده، چنانچه آئین بهائی را هدف و مقصد نهائی، تنها بازداشتن انسان‌ها از لغزش‌ها و خطایا و رفتار ناروا نیست، بلکه رشد و پرورش قوا و نیروهای نهانی انسانی و ارتقاء مردمان به‌عالی‌ترین مدارج معنوی است.

"این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده..."[۱۲] "حقّ جلّ جلاله از برای ظهورِ جواهرِ معانی از معدن انسانی آمده."[۱۳] **حضرت بهاءالله**

طبق تعالیم بهائی برترین انگیزه‌ای که ما را به‌سوی ترقّی و تکامل سوق دهد، مهر و محبّت به‌پروردگار، عشق به‌فضیلت و آگاهی، و امید به‌احسان و عطوفت الهی است. چنین تکامل اخلاقی و معنوی، یعنی از ترس رستن و به عشق پیوستن، لازمهٔ رشد اجتماعی انسان است. زندگانی افراد نیز از دوران خردسالی تا کمال تابع همین روش و آئین است.

میزان بهائی بودن

در آثار بهائی، لزوم رفتار نیك، مورد تحسین بسیار قرار گرفته است. هر برگی از نامه های این آئین گواهی است گویا بر آن‌که بهائی بودن به‌کردار است، نه گفتار و پندار، به‌دادپروری و حقیقت‌پرستی است، نه خودخواهی و خودنمائی. و هر که را قول بر عمل غالب آید، بستگی به‌کیش یزدان را نشاید. شایستهٔ



چنین بندهٔ خودنمائی آن است که به‌جهان نیستی پیوندد، و در عرصهٔ فنا مسکن و مأویٰ جوید. زیرا دوروئی و مکر و ریا از چنین مدّعیانی، نام پاك آئین خدا را تیره کند و به‌مردمان چنین آموزد که بهائی بودن به‌نام است، نه به‌آداب و سیرت انسانی، به‌قول است نه به‌اخلاق و سرشت آسمانی.

ای بندگان، از کردار بد پاك باشید، و به‌گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.[۱۴]
حضرت بهاءالله

چون این ظهورْ ظهورِ فضل است، لهذا اشخاص نیکوکار خوش‌رفتاری که مؤمن نیستند از فیض و فضل الهی بی نصیب نخواهند بود. یقین است شخص غیرمؤمن که دارای عمل صالح است بهتر از آن‌کسی است که مدّعی محبّت و ایمان است و اعمالش حاکی از وساوس شیطان. ولی کمال وقتی حاصل شود که عمل و ایمان توأم باشد.[۱۵]
حضرت عبدالبهاء

ذرّه‌ای از عصمت اعظم از صدهزار سال عبادت و دریای معرفت است.[۱۶]
حضرت عبدالبهاء

پس شماها باید شب و روز...از خدا بخواهید که موفّق به‌اعمال شوید، نه اقوال. توجّه به‌خدا کنید، مناجات کنید، نماز کنید، بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود. هر فقیری را سبب غنا شوید، هر افتاده‌ای را دست‌گیر گردید، هر محزونی را سبب سرور شوید، هر بیماری را سبب صحّت شوید، هر خائفی را سبب امنیت گردید، هر بیچاره را سبب چاره شوید، هر غریبی را ملجأ و پناه باشید، هر بی‌سر و سامانی را منزل و مأویٰ شوید. این است صفت بهائی. اگر بآن موفّق شویم بهائی هستیم، اگر موفّق نشویم، خدا نکرده، بهائی نیستیم.[۱۷]
حضرت عبدالبهاء

زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید، زینهار زینهار که نفسی را بیازارید، زنهار زنهار از اینکه با نفسی به‌خلاف محبّت حرکت و سلوك کنید، زنهار



زنهار از اینکه انسانی را مأیوس کنید. هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد، اگر در طبقات زمین مأویٰ جوید، بهتر از آن است که بر روی زمین سیر و حرکت نماید. و هر انسانی که راضی به ذلّت نوعِ خویش شود، البتّه نابود شود بهتر است. زیرا عدم او بهتر از وجود است، و موت بهتر از حیات. پس من شما را نصیحت می‌نمایم، تا توانید در خیر عموم کوشید و محبّت و الفت درکمال خلوص به‌جمیع افراد بشر نمائید.[۱۸] حضرت عبدالبهاء

پس انسانی که از فضائل عالم انسانی بی‌بهره، بمیرد خوشتر. چشم به‌جهت دیدن است اگر نبیند چه ثمر. گوش به‌جهت شنیدن است اگر نشنود چه فائده. زبان به‌جهت نطق است اگر گنگ باشد چه ثمر. همین‌طور انسان به‌جهت این خلق شده که به‌عرفان و ایمان و موهبت رحمن و حسن اعمال و اخلاق و نورانیتِ افکار، این جهان را روشن کند. اگر از این موهبت محروم بماند، البتّه از حیوان پست‌تر است. زیرا حیوان از عقل محروم است.[۱۹] حضرت عبدالبهاء

از جمله خصائص اخلاقی آئین بهائی، تأکید بر لزوم هماهنگی بین گفتار و رفتار است. اگر اقرار به‌کیش پروردگار با عواطف وجدانی و رفتار نیکوی انسانی همراه نشود، آنرا در درگاه الهی ارج و اعتباری و قدر و منزلتی نیست. معیار ایمان به‌یزدان و برگزیدگانش، رفتار پاك و بی‌ریا است، نه اقرار و ادّعا. آنان‌که با وجدانی آلوده و آکنده از عصیان، مدّعی عرفان و ایمان گردند، مورد قبول پروردگار نیفتند. کدام خودخواهی را که همواره خلاف رضا و ارادهٔ یاران رای زند، مردمان به‌دوستی پذیرند؟ و کدام یارانی، به‌وفاداری چنین مدّعی مکّاری یقین کنند؟ گفتار و اقرار، اگر جامهٔ عمل نپوشد، مبنی بر مکر و ریا است، و خود خطائی مزید بر دیگر خطاها.

"ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید."[۲۰] **"ای**

بندگان...گفتار را کردار باید. هرکه گفتار را پذیرفت مردِ کردار اوست، وگر نه مُردار به از اوست.»[۲۱] **حضرت بهاءالله**

گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد. رفتار وکردار لازم.[۲۲] **حضرت عبدالبهاء**

بنابر تعالیم بهائی کافِر برتر از ماکِر است و کفرگو بهتر از دروغگو.

کافر باش و ماکر مباش. در میخانه ساکن شو و درکوچهٔ تزویر مرو.[۲۳]
حضرت بهاءالله

راست گو و کفر بگو، بهتر از آن است که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی.[۲٤] **حضرت عبدالبهاء**

هرکه بیشترکوشد، پیشتر رود

مقصد و هدف نهائی از زندگانی پرورش ذخائر بی‌کرانی است که پروردگار در گنجینهٔ نهاد هر انسانی به‌ودیعه نهاده. و این جز به‌کوشش و جویش میسّر نشود. هر چه کوشش بیشتر، فضل و بخشش یزدان بیشتر. جز این، یعنی با شوق و عشق در طلب کمال کوشیدن، داور مهربان را از بندگان انتظاری نیست.

آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده...پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به‌کوشش است. هرکه بیشترکوشد، پیشتر رود.[۲۵] **حضرت بهاءالله**

زندگی انسان در این جهان، میدان مسابقه را ماند، با این تفاوت که ورزشگاه، پایگاه پرورش جسم است، و جهان جایگاه پرورش جان. چطور ورزشکاران فداکار، با شوقی سرشار و عزمی راسخ و پایدار، بکوشند و بجوشند؟ دمی نیاسایند و نفسی به‌راحت نکشند؟ چطور قوای خویش را هر چه هست در راه رسیدن به‌هدف وقف کنند؟ چطور به‌امید کسب نشان افتخار، از هر آسایشی در گذرند و به‌هر سختی خو پذیرند تا در روز آزمایش پیشتر باشند؟ آنان که خویش



را به‌دل و جان وابسته به‌کیش یزدان دانند، چون قهرمانان قلمرو عشق و ایمان، از آغاز زندگی تا انجام آن با شوقی سرشار و عشقی شرربار، در هر آن بکوشند و بجوشند، تا نیروهای خداداد را به حدّ کمال بپرورند. در مسابقهٔ فداکاری و همّت و وصول به درگاه داور مهربان از دیگران سبقت گیرند و به نشان عزّت ابدی متباهی و مفتخر گردند.

در اعمال نیك از یکدیگر پیشی گیرید.[۲۶] — **قرآن مجید**

در این کار [نیکی] از یکدیگر پیشی گیرید.[۲۷] — **امیر مؤمنان**

"درکمال الفت و محبّت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید...و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا."[۲۸] **"فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده، نه در جمع زخارف و کبر و غرور"**[۲۹] — **حضرت بهاءالله**

هر روزی که سپری می‌کنیم و هر دمی که بر می‌کشیم، هدیه‌ای است بزرگ و ارمغانی پر بها از پیشگاه پروردگار ما. باید قدر آن بشناسیم و دقائق گرانقدر را بیهوده هدر ندهیم، زیرا این فرصت را دیگر نیابیم.

"فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید."[۳۰] **"آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار."**[۳۱] **"وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی."**[۳۲] — **حضرت بهاءالله**

تنفّر از بدی‌ها و تمایل به‌نیکی‌ها

بسیاری از مردمان چنان پندارند که انسان بودن تنها گرد گناه نگشتن است و بدی‌ها را از خاطر زدودن. این تصوّری است بی‌پایه و گمانی است بی‌مقدار. انسان بودن، هم پیراستن جان است از پلیدی‌ها، و هم آراستن آن به نیکی‌ها.

هم پرهیزکاری و دوری گزیدن از کردار نارواست، هم گام برداشتن در راه رستگاری خود و دیگران. وجدان شخص پارسا و پرهیزکار که به‌جامهٔ نکوکاری آراسته نیست، چون آئینه‌ای است پاك و پاکیزه که پرتو آفتاب ندیده. زندگانی، عاری از فروغ عشق، انسان را نشاید، و شاهد شادمانی بی پرتو خدا هرگز رخ ننماید و حیات و هستی جاودانی نبخشد.

رهرو راه کمال، علاوه بر آراستن جان به نیکی ها، باید روان را در چشمهٔ پرهیزکاری بشوید تا از پلیدی‌ها و لغزش‌ها نیز مبرّا شود. از غیبت و بداندیشی و رشك و آز بپرهیزد، و از دروغ و بهتان بگریزد. از راه داد و انصاف دور نگردد، و به زیور امانت و عفّت و عصمت دیده و دل بیاراید. پندار ناستوده به خاطر نسپارد، و چشم و گوش را از آنچه نارواست برحذر دارد. به‌سستی و تن‌آسائی تن در ندهد، و از ناشکیبائی روگردان شود.

هر کس که جان و وجدان را چنین به‌پرورد و بیاراید و اینسان پاك و مصفّا سازد، شایستهٔ بارگاه یزدان شود، والاّ به‌گفتار و ادّعا همه منبع کمال‌اند. میزان ایمان و فضیلت عمل است. هر چه عمل نیکوتر و نیت پاك‌تر، مرتبت ایمان بلندتر، و تقرّب به‌یزدان بیشتر.

هر کس قلبش پاك‌تر بهتر.[۳۳] **حضرت عبدالبهاء**

به‌حساب خود رسیدن

مضمون گفتار:

ای پسرِ هستی! پیش از آنکه به‌حسابت برسند، هر روز به‌حساب خود برس. زیرا ناگهان مرگ بر تو وارد شود، و تو با توجیه اعمال خود روبرو شوی.[۳۴]

حضرت بهاءالله



مضمون گفتار:

بگو زندگی این دنیای خاکی خاتمه می‌یابد و همهٔ مردمان جان تسلیم کرده به‌سوی پروردگار، خدای من، رجوع خواهند نمود. او با برترین هدیه‌های خود پاداش اعمال افراد صابر و شکیبا را ادا خواهد فرمود. خداوند به‌اراده و حکم خود، قدر هر چیزی را معین می‌کند. آنان که رضای الهی را کسب می کنند، نیك‌فرجام‌اند.[۳۵] **حضرت باب**

بندهٔ آگاه و بیدار باید هر صبحگاه یا شبانگاه به‌تفکّر و تأمّل پردازد و از وجدان خویش جویا شود که آیا در طی این روز پر ارزش و گذشت اوقات و دقائق گرانقدر، سهمی سرشار از ذخائر بی‌شمار آفریدگار اندوختم؟ صفحه‌ای درخشان به‌سرنوشت خود افزودم؟ خاطری به‌پرتو شادی افروختم؟ قلبی از درد غم و رنج رهانیدم؟ با مردمان به‌دوستی و صفا سخن گفتم؟ در داوری به‌انصاف و داد گرائیدم؟ به‌بی‌نوایان لطف و احسان روا داشتم؟ از دل و جان، خیرخواه دوستان و بستگان و خواستار ترقّی آنان بودم؟ دانش یا هنری اندوختم؟ در گفتگو با زیردستان، زبان به‌فروتنی آراستم؟ به‌مناجات و راز و نیاز با خدای خود پرداختم، و از درگاهش یاری و یاوری خواستم؟ گامی در راه خیر بنی‌آدم و اصلاح عالم برداشتم؟ در بحبوحهٔ سختی ها زبان به‌ستایش یزدان گشودم، و وجدان به شکیبائی آراستم؟

انسان...باید هر روز فکر کند که امروز چه کرده، چه گفته، چه نتیجه‌ای از حیات حاصل نموده؟[۳۶] **حضرت عبدالبهاء**

اینهاست نشانه‌ها و نمودارهائی از انسان بودن، اینهاست آثاری از رفتار نکوکاران، اینهاست علائمی از وجود مؤمنان پاك‌گهر، این چنین است میزان بهائی بودن. دوری از این فضائل انسانی و قصور در ابراز و اظهار این مناقب آسمانی،

موجب فرسودگی و سکون جان و وجدان گردد و چون ابرهای طوفان‌زا سیمای تابناك دل را بپوشاند.

آیا در دفتر زندگی رفتگانتان، حرف و کلامی نیست تا شما را از بدی‌ها پرهیز دهد، آیا در چنان مرگ بی دریغی که نصیب پدرانتان شده، حکایت و قصهٔ عبرت‌آموزی وجود ندارد؟ البتّه که هست، امّا اگر خردمند و بینا باشید.

آیا نمی‌بینید که مردگانتان باز نمی‌گردند؟ آیا حسّ نمی‌کنید که بازماندگانتان هم که زنده هستند، جاوید نمی‌مانند؟ آیا نمی‌نگرید که چگونه گیتی‌نشینان، با چه بیم و امیدی و حالات عجیبی، شبشان را به‌صبح و بامدادشان را به شامگاه می‌رسانند؟ یکی می‌میرد و جملگی در غمش سوز ناله‌های گریه‌آلود سر می‌دهند، و گروهی بازماندگانش را تسلیت و دلداری داده و به‌شکیبائی می خوانند. یکی در بستر دردآلود بیماری بر خود می پیچد و دیگری به دیدارش می‌رود. آن دیگری، مرگ پیکرش را در آغوش می‌کشد و رفته رفته دیده از دنیا بر می‌گیرد، و یکی دیگر همانگونه که سخت عروس خوش‌خطّ و خال دنیا را در آغوش می‌فشارد، مرگ در کمینش نشسته، و آن کس دیگر، از یاد روز رستاخیز غافل مانده، امّا خدا در اندیشهٔ اوست. بنگرید که دیگران چگونه دنیا را گذاشتند و رفتند، شما هم، چون آنان دیر یا زود خواهید رفت.

پس هنگامی که شتابزده و چابك به‌کارهای ناپسند می‌پردازید، به‌یاد آورید که مرگ، ویرانگر خوشی‌ها و عیش و عشرت‌هاست، و رشتهٔ آرزوها و خواب و خیال‌ها را از هم می‌گسلد. به‌خدا روی آورید و از او یاری طلبید. تا شما را در ادای وظائف پاك و پسندیده و شکر نعمت و کرمش—که به‌دلیل احسانش از شماره و حساب بیرون است—یاری کند.[۳۷]

امیر مؤمنان

در این خانه‌ای که شما درآنید، دفترکردارها باز است و قلم‌ها برای نگارش نیکی‌ها و بدی‌ها درکار. بدن‌ها سالم و زبان‌ها آزاد وگویا، و درهای توبه و مغفرت گشوده است.[۳۸]

امیر مؤمنان

۱۹



تعالیم اخلاقی بهائی

هر کس خواستار عزّت است باید آنرا از خدا خواهد. زیرا هر عزّتی دست اوست. گفتار پاك به‌جانب پروردگار صعود کند و کردار نیك انسان را به‌رفعت و بلندی رساند.[۱] قرآن مجید

هر عمل پاکی به‌مثابه نور به‌تو راجع.[۲] حضرت بهاءالله

ای پسران آدم! کلمهٔ طیبه و اعمال طاهرهٔ مقدّسه به‌سماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هویٰ پاك شود و به ساحت عزّ قبول در آید چه که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاك قبول ننمایند.[۳] حضرت بهاءالله



بهترین راه شناختن هر دینی بررسی تعالیم اخلاقی آن است. پس شایسته است دسته گلی دیگر از این بوستان تقدیم خوانندگان شود.

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

"عالم به‌یك عمل پاك معادله نمی‌نماید. زود است که آنچه را لسان حکایت می‌کند، چشم ادراك نماید."[٤] "دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالك احدیه بعید ماند."[٥] "اگر نفسی به‌تأثیرات اعمال و اقوال طیبه و خبیثه مطّلع شود ابداً به‌هیچ مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض...از او ظاهر نشود."[٦]

" ثمر سدرهٔ انسانی عدل و انصاف بوده. اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است."[٧] "با دشمن و دوست هر دو نکوئی کن...به‌دل خیرخواه عموم باش. از افکار سابقه بگذر و کلّ را دعا نما. با جمیع در صلح و صلاح باش...و همه را ستایش نما."[٨] "نزد اهل بها افتخار به‌علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به‌وطن و مقام."[٩] "رضایت حقّ جلّ جلاله فی‌الحقیقه در رضایت خلقش مستور."[١٠]

"عندالله امری اعظم از عصمت و عفّت نیست."[١١] "بیت محبّتِ باقی را به ظلم شهوت، فانی و خراب مکن."[١٢] "شاهنشهی فردوس را به‌شهوتی از دست مده."[١٣] "جمیع را در لیالی و ایام به‌امانت و عفّت و صفا و وفا امر نمودیم."[١٤]

یك حرف بر تو القا می‌نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب...اخذ شده...تا به‌حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است: فاملکوا قلبا جیدا حسنا منیرا لتملکوا ملکا باقیا دائما ابدا قدیما. این است کنزی که

متعلّق به‌شماست و اگر زنده و قائم شود هرگز نمی‌میرد و فانی نمی‌شود...و محکمتر از این کلمه چیزی نیافتم و الاّ القا می نمودم. نصیحتی اعظم‌تر از این کلمهٔ مذکوره نه. فاحفظوا ان تریدون ان تجدون الی ذی‌العرش سبیلا.[۱۵]

مضمون گفتار:

خوشا به‌حال کسی که برادرش را بر خود ترجیح دهد. او از پیروان بهاء است.[۱۶]

مضمون بیان:

ای مردمان مبادا ازگروه دورویان باشید که دیگران را به‌نیکی خوانند امّا خود را از خاطر ببرند. آنچه از دهانشان بتراود، سپس حقیقتِ همهٔ موجودات، و از پس آنها فرشتگان مقرّب خدا، به‌تکذیبشان پردازند. و اگر سخن آنان در نفسی اثر گذاشت، این اثر از آنها نیست، از قدرت گفتار مقتدر و حکیم است. مَثَل آنها مَثَل چراغی است که به‌دیگران روشنی بخشد امّا خود را بسوزاند و تباه کند.

بگو ای مردمان از آنچه حرمت شما و رونق امر خدا را بکاهد به‌پرهیزید و از فساد بگریزید. از هرچه عقل شما ناروا داند، دوری گزینید و از عصیان کناره گیرید. خود و دیگران را با میزان عدل بسنجید تا آثار عدالت از رفتار شما بین بندگان مخلص ما هویدا گردد. مبادا در اموال مردمان خیانت ورزید. از آنچه از فضل خدا مالك‌اید به‌فقرا انفاق کنید...[۱۷]

مضمون بیان:

بر خود و خویشان و بندگان مخلص خدا ترحّم آورید. اگر بندهٔ خواری یافتید بر او غرور و استکبار مورزید، زیرا سلطان عزیز و دانا همواره چون نسیم مشکبار بر او می‌وزد. نفسی از این سرِّ الهی آگاهی نیابد مگر اراده‌اش ارادهٔ پروردگار عزیز و حکیم باشد.



ای صاحبان غنا اگر فقیر ذلیلی یافتید از او مگریزید. با او همنشین شوید و از آنچه دریای قضا بر او ریخته جویا گردید. به خدا سوگند که در آن حال، ساکنان عالم بقا شما را به‌بینند، درود بر شما فرستند، عفو گناه طلبند، و به زبانی پاك و گویا به‌ذکر شما و تمجید شما پردازند.[۱۸]

مضمون گفتار:

چه نیکوست حال دانشوری که به‌علمش فخر نفروشد و چه خوش مآل است نیکوکاری که به استهزاء گنه‌کاران نپردازد. دیده را ندیده گیرد تا خدا هم گناهش را ستر کند. او برترین پنهان کننده است.

ای مردمان، پرده‌پوش و بخشنده باشید تا از دهش و بخشش الهی بهره برید. گذشت کنید تا خدا نیز از شما بگذرد و شما را به‌کسوت زیبا بیاراید. اگر مؤمنی به‌شما پناه آورد، و در استطاعت شما بود، پناهش دهید و از آنچه خواست محرومش مدارید. پروردگار اجر شما را در سایهٔ رحمتش مبذول دارد...

بگو ای مردمان به‌راستی خود را بیارائید. صداقت روح شما را زینت بخشد، نام شما را برافرازد، و بر مرتبت شما بیفزاید. از این خصلت و فضیلت، شما را در آخرت اجری عظیم مقدّر است...

اگر لذّت خضوع را بیابید، هرگز آنرا به‌چیزی در زمین و آسمان مبادله نکنید. به‌آن سیمایتان جلا یابد، دل‌هایتان صفا گیرد، و آثارتان بر عالمیان هویدا شود. نزد خدا عزیزترین شما پرهیزکارترین و خاضع‌ترین شماست.[۱۹]

مضمون گفتار:

جانت را به‌عشقم، دلت را به‌یادم، و زبانت را به‌تبلیغ امرم زینت بخش...بین مردمان، با وقار و سکونِ پروردگار گام بردار تا آثارش را بر آنان هویدا کنی. از

آتشی که یزدان در قطب جنان برافروخته شعله‌ور شو تا از گرمی امرِ جهان آفرین دل‌های مؤمنین به‌اهتزاز آید. رهرو راه من شو و جز به‌راستی سخن مگو و نزد بندگانِ موحّدِ خدا سر فرود آر. زبانِ امر چنین تو را پند می‌دهد. امر الهی را بشنو و عامل شو تا از فائزین شوی.

آنان که آثار پروردگار از صورت و سیرتشان آشکار نیست، مؤمن به شمار نروند. غالب بندگان از امر یزدان روگردان و از زیان‌کارانند...دل‌هایتان را از تعلّق به‌دنیا، زبانتان را از ذکرِ غیرِ خدا، و ارکان وجودتان را از زنگ نفس و هویٰ بزدائید. ای مردمان از خدا بترسید و از زمرهٔ پرهیزکاران باشید. بگو ای قوم اگر بگوئید و عمل نکنید، پس فرق شما با آنان که زبان به‌اقرار به‌پروردگار گشودند، امّا وقتی در سایه های قدس ظاهر شد، کفران ورزیدند و منکر شدند، چیست؟[20]

نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء

''وقت آن است که شکوفه نمائید و میوه دهید و در این گلشن جلوه نمائید...و سایه گسترید.''[21] ''روز بروز در مراتبِ کمال ترقّی نمائید. هر دم بهتر شوید و هر نفس شیرین‌تر گردید.''[22] ''گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد. رفتار و کردار لازم.''[23]

''شجاعتْ غلبهٔ بر نفس و هویٰ است نه بر مردمان دشت و صحرا.''[24] ''رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پر وحشت است. زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به‌آسانی غالب آید ولی غلبه بر هویٰ و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است.''[25]



"اعظم فیض الهی محبّت است...تا محبّت حاصل نشود هیچ فیضی حصول نیابد."[۲۶] "شماها به یکدیگر خیلی محبّت داشته باشید. دیدن همدیگر نمائید. غم خوار کلّ باشید...فقط به قول قناعت ننمائید...اینست صفت بهائیان. والاّ بهائی بودن به لفظ چه فائده دارد."[۲۷] "ای یاران...نظر را از مشاهدهٔ غیر پاك نمائید. بیگانه نبینید، بلکه جمیع را آشنا دانید. زیرا با وجود ملاحظهٔ بیگانگی، محبّت و یگانگی مشکل است...پس یاران باید در نهایت مهربانی و محبّت با دوست و بیگانه هر دو الفت و محبّت نمایند. و ابداً نظر به‌استحقاق و استعداد نکنند. در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند. از شدّت عناد و جدال و بغضا و عدوان خلق شکست نخورند. اگر آنان تیر زنند اینان شهد و شیر بخشند. اگر زهر دهند قند بخشند. اگر درد دهند درمان بیاموزند. اگر زخم زنند مرهم بنهند. اگر نیش زنند نوش روا دارند."[۲۸]

تا توانید خاطر موری نیازارید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکوبید تا چه رسد به‌مردمان. همّت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید. خواه آشنا و خواه بیگانه. خواه مخالف و خواه موافق. نظر به‌پاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید. بلکه نظر به‌رحمت عامّه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده. بیگانه مانند آشنای یگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبِر مانند مقبل از دریای الطافش مغترف.[۲۹]

با هر فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید. نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان رفتار نمائید که جمیع خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارجمند. چنان سلوك نمائید که این جهان فانی نورانی گردد و



این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. این است وصیت عبدالبهاء. این است نصیحت این عبد بی‌نوا.[۳۰]

بهترین انسان کسی است که قلوب را به‌دست آرد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدّر نماید و سبب حزن مردمان شود. همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمائید و قلوب را شادمان کنید.[۳۱]

اگر نفسی تقصیری نسبت به‌دیگری نماید، باید دیده خطاپوش باشد و قصور مقصّر را در حقّ خویش به‌دامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبّت و مهربانی مجری دارد تا مقصّر خجل و شرمسار نشود.[۳۲]

''شعاع چون به‌آفتاب رسد محو و فنا گردد و قطره چون به‌دریا رسد ناپدید شود. عاشق صادق چون به‌معشوق رسد معدوم شود. انسان تا به‌مقام فدا قدم ننهد از هر موهبتی محروم گردد و مقام فدا مقام فنا و نیستی است.''[۳۳] ''در این کشور خاك دل به‌عالم پاك بربند و در این عرصهٔ تنگ آهنگ جهان پر گشایش نما...جان در این خرابه زارِ آمال هدر مده. فدای جمال جانان کن.''[۳٤] ''در میدان عبودیت سبقت و پیشی گیرند...در قرآن می‌فرماید و منهم سابق الی‌الخیرات.''[۳۵]

به‌عالم انسانی مهربانی کنید و به‌نوعِ بشر مهرپرور گردید. بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را به‌مثابهٔ یار نوازش فرمائید. دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید. جفاکار را مانند وفادار به‌نهایت محبّت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مسك معطّر به‌مشام رسانید. خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان. بی‌نوایان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید. دردمندان را درمان گردید و مریضان را طبیب و پرستار. به‌صلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و حقّ پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید...



ظلمت احاطه نموده است و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده. عالم بشر جولانگاه وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان. نفوس یا گرگ خونخوار و یا حیوان بی‌ادراك. یا سمّ قاتلند و یا گیاه عاطل و باطل مگر اندکی از نفوس که...مقاصد خیریه دارند و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند...

مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن زبان به‌طعنه گشائید. در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید. زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد. زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد. نظر به‌خلق ننمائید. توجّه به‌خالق کنید. قوم عنود را مبینید، ربّ‌الجنود را ملاحظه کنید. خاك را نبینید، پرتو آفتاب تابناك بینید که هر خاك سیاه را روشن و پدیدار کرده.[۳۶]

خدا جمیع قلوب را مسرور می‌خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصّبات دینی و مذهبی و تعصّبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد. شما که الحمدالله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه. دیگر نباید نظر به‌این تعصّبات و اختلافات نمائید بلکه باید نظر به‌الطاف الهی کنید که او شبان حقیقی است و به‌جمیع اغنام خود مهربان. با آنکه خدا به‌جمیع مهربان است آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نمائیم لاوالله. بلکه باید به‌شکرانه قیام کنیم. و شکرانهٔ الطاف الهیه الفت و التیام با یکدیگر است و محبّت و مهربانی به‌عموم. خلاصه مبادا قلبی آزرده نمائید یا دربارهٔ یکدیگر غیبت کنید. با جمیع خلق یگانه باشید. جمیع را خویشان خود شمرید. همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید، گرسنه‌ای را اطعام نمائید، برهنه ای را به‌پوشانید، ذلیلی را عزیز کنید، بیچاره ای را چاره ساز گردید و



پریشانی را سر و سامان بخشید. این است رضای الهی، این است سعادت ابدی...

پس شما باید همّت را بلند نمائید. به‌دل و جان بکوشید بلکه نورانیتِ صلح عمومی بدرخشد. این ظلمت بیگانگی زائل گردد. جمیع بشر یك خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد. شرق به‌غرب معاونت کند. غرب به‌شرق اعانت نماید. زیرا کرهٔ ارض یك وطن است و نوعِ انسان در تحت فیض و حمایت یك شبان. ملاحظه نمائید که انبیای الهی چه صدمات و بلایائی دیدند به‌جهت این که نوعِ بشر محبّ یکدیگر گردند و به‌حبل الفت و اتّفاق تشبّث نمایند و آن نفوس مقدّسه حتّیٰ جان خود را فدا کردند. به‌بینید چه‌قدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ و جدال‌اند و با وجود این نصایح باز خون یکدیگر ریزند. چه‌قدر نادانند و چه‌قدر در غفلت و ظلمتند. خدای به‌این مهربانی دارند که با جمیع یکسان معامله می‌فرماید. با وجود این مخالف رضای او حرکت نمایند او به‌جمیع رئوف و مهربان است، اینها در نهایت عداوت و طغیان.[۳۷]

هر قصوری که در نفسی می بینیم آنرا از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمی‌دیدیم.[۳۸]

انسان چه‌قدر بزرگوار است اگر در ره پروردگار بپوید. و چه‌قدر جمیل است اگر نور الهی در جبین بتابد. و چه‌قدر داناست اگر از عالم ملکوت خبر گیرد. و چه‌قدر تواناست اگر در سبیل الهی استقامت نماید. و چه‌قدر بیناست اگر مشاهدهٔ انوار جمال فرماید. و چه‌قدر شنواست اگر ندای حقّ بشنود. پس شکر کن خدا را که ندای الهی به‌گوش هوش رسید و جان و دل به‌جوش و خروش آمد. پس قدم استقامت ثابت و راسخ دار تا روز به‌روز این موهبت بیفزاید و عالم وجود بیاراید.[۳۹]





نظام اداری آئین بهائی

آئین بهائی، برای نخستین بار در تاریخ عالم انسانی، طرح تازه‌ای به‌جهت ایجاد کاخ تمدّن جهانی برای بشر به ارمغان آورده. طرحی که به‌خامهٔ مؤسّس و بانی این آئین ترسیم گشته، و بنا به‌پیمان پروردگار، تا هزارسال یا بیشتر، زوال نپذیرد.

بسیاری از اجزاء و ارکان این نظم نوین، در طی سدهٔ پیشین، از عالم پنهان به تدریج پای به‌عرصهٔ عیان نهاده، و هم‌اکنون به‌سرعت در حال رشد و گسترش است. به‌حدّی که دامنه‌اش در عصر ما به‌بیش از دویست کشور توسعه یافته، و مردم دنیا را در هزارها شهر و روستا، چون ارکان یك پیکر متّحد و مرتبط ساخته است. سرانجام، دامنهٔ این نظام جهان‌آرا چنان گسترش یابد که سراسر گیتی را به‌پرتو خود بیاراید. و آنچنان که در نامه‌های آسمانی پیشین نوید داده‌اند، نوع



انسان را در پناه یك حکم و فرمان، یعنی حکومت یزدان، متّحد و هم‌آهنگ سازد.

این بنیان نوین آسمانی را با بنیان‌های دیگر شباهتی نیست، زیرا طرح آن به دست توانای پروردگار ترسیم یافته، و حال آنکه طرح‌های دیگر، زائیدهٔ فکر بشر است. نظام بهائی را منشاء، الهامِ حضرت یزدان است، نظام‌های دیگر جهان را مبدأ، اندیشهٔ مردمان. البتّه آن را بر این رجحان است، بلکه تفوّق و تمایز بی کران. آیا بین آن‌که از آیندهٔ گیتی آگاه است، و آن‌که حتّی از دقیقهٔ پسین خود ناآگاه، فرقی نیست؟

در ادیان دیگر، شبیه چنین بنیانی هرگز برپا نگشته. زیرا پیامبران پیشین، نظر به عدم اقتضای زمان، طرحی برای ادارهٔ جهان و وحدت عالم انسان ترسیم ننمودند، و آثاری از خود به‌یادگار نگذاشتند.

بهائیان بر آنند که چون نقش تمدّنِ جهانِ جدید به دست توانای پروردگار بر صفحهٔ تقدیر ترسیم یافته، شکّی نیست که در موعد مقدّر تحقّق یافته، سرانجام آثارش بر پهنهٔ گیتی نمودار گردد، و چون بناهای ناپایدار دیگر، بر اثر تندبادهای تحوّلات و انقلابات متلاشی نشود. نظامی که بر پایهٔ الهام الهی استوار گشته، چگونه در هم ریزد و به‌نیستی و سستی گراید؟

مؤسّسات اداری بهائی

مؤسّسات آئین بهائی، بر محافل محلّی استوار گشته. در هر شهر و روستا که جمعیت بهائی به نه نفر یا بیشتر بالغ شود، انجمنی به نام "محفل روحانی" برای ادارهٔ امور محلّی بهائیان آن دیار برقرار می شود. این محافل، زیر نظر "محفل ملّی" که مرجع نهائی اداری در هر کشور است، ایفای وظیفه می کنند.

علاوه بر اینها، جمعی به‌جهت عضویت در انجمنی به‌نام "بیت‌العدل اعظم" به‌نمایندگی از طرف عموم بهائیان عالم برگزیده می‌شوند. این انجمن بدیع و بی‌سابقه، مدیر و مدبّر جامعهٔ جهانی بهائی است.

"چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی، لذا امور به‌بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند."[۱] "آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده، باید امنای بیت عدل مشورت نمایند، آنچه را پسندیدند مجریٰ دارند."[۲] حضرت بهاءالله

اعضاء [بیت‌العدل] باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسان باشند...این مجمع مرجع کلّ امور است.[۳] حضرت بهاءالله

بهائیان معتقدند که در عصر ما بشر را دیگر نیازی به پیشوای مذهبی نیست. بلوغ عالم انسان به‌حدّی رسیده که باید همهٔ پیروان در ادارهٔ امور روحانی و اجتماعی خویش شرکت کنند، وسرنوشت خود را به‌دست گروهی معدود نسپارند.

مدیران و مدبّران جامعهٔ بهائی حائز حقوق و امتیازات خاصّی نیستند. آنها مأمورند که در نهایت لطف و صفا با دیگرِ بهائیان بیامیزند، و از کبر و غرور به پرهیزند، و یقین کنند که در آستان الهی، سروری و برتری بندگان به‌آگاهی و صفای خاطر و بشردوستی و خدمت و محبّت است، نه به‌نام و مقام و مرتبت. این نمایندگان، باید نمونهٔ پاکی و صفا و خلوص و بندگی و وفا باشند، و هرگز جاه و منصب را وسیلهٔ وصول به‌آرمان‌ها و هدف‌های شخصی نشمارند.

باید شخصی رئیس باشد که خود اصرار در ریاست نداشته باشد. فی‌الحقیقه در خیال شهرت و برتری نباشد. بلکه بگوید من خود را سزاوار و لایق این



مقام نمی‌دانم و طاقت تحمّل این ثقل عظیم ندارم. این‌گونه نفوس مستحقّ ریاستند. زیرا اگر خیر و فائدهٔ عموم مراد است که رئیس باید خیرخواه باشد نه خودخواه و اگر غرض شخصی منظور باشد که این مضرّ به‌عالم انسانی و منفعت عمومی است.[٤] **حضرت عبدالبهاء**

مدیران و مدبّران عالم بهائی به‌رأی بهائیان برای مدّتی معین برگزیده می‌شوند. بنا بر دستورهای روشنی که به‌قلم مؤسّس این آئین نگاشته شده، این نمایندگان موظّف‌اند که برای حلّ هر مشکلی در نهایت مهر و ملاطفت و رعایت عدالت به شور و مشورت پردازند، و آنچه با رأی اکثریت اعضاء موافق افتد، لازم الاجراء شمرند.

"آسمان حکمت الهی به‌دو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت. در جمیع امور به‌مشورت متمسّك شوید...راه نماید و آگاهی عطا کند."[٥] "مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ وگمان را به‌یقین تبدیل نماید...از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود. و بلوغ و ظهور خرد به‌مشورت ظاهر و هویدا."[٦] **حضرت بهاءالله**

"امور را جزئی و کلّی به‌مشورت قرار دهید. برای خویش بدون مشاورت، در امر مهمّی مباشرت ننمائید."[٧] "قضیهٔ مشورت در امور بسیار مهمّ و از اعظم وسائط راحت و سعادت نفوس...مشورت از اوامر قطعیهٔ ربّ بریه است."[٨] "در هر مسئله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی زیرا...منجر به‌منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند."[٩] "در جمیع امورِ جزئی و کلّی خویش شور نمائید...چه شور از اوامر الهیه...است و جاذب عون و عنایت حقّ."[١٠]
حضرت عبدالبهاء

مشاورین باید رأی خود را به‌کمال آزادی بیان دارند تا از تصادم افکار آنان نور حقیقت آشکار شود. مجادله و اصرار در رأی ابداً جائز نیست.

حین عقد مجلس هر یك به‌کمال حریت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت می‌کند ابداً او مکدّر نشود. زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقهٔ حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است.[۱۱] حضرت عبدالبهاء

پذیرفتن رأی اکثریت از وظائف روحانی بهائیان است:

باید رأی خود را در هر امری و در هر جلسه‌ای در نهایت صداقت و روشنی و خیرخواهی و خضوع و خلوص ابداء و اظهار دارند و آنچه را بعد از مشورت کامل و مذاکره تام رأی اکثریت بر آن قرار گرفت به‌دل و جان بدون ادنی کدورت و رنجش اجرا نمایند ولو آنکه رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد.[۱۲] حضرت شوقی ربّانی

همواره باید در نظر داشت که تشکیلات اداری بهائی وسیله‌اند نه هدف:

مبادا اسباب از مسبّب و فرع از اصل پیشی گیرد. یعنی ادارات و تشکیلات امر شعلهٔ ایمان و آتش خلوص را خللی وارد آرد.[۱۳] حضرت شوقی ربّانی

مؤسّسات بهائی بر رأی یکایك بهائیان استوار است، و آنها را هدف نهائی ترویج هماهنگی و یگانگی بین پیروان این آئین جهانی، و گسترش و توسعهٔ این نیروی آسمانی به‌جمیع عالم انسانی است.

انتخابات بهائی را با انتخابات متداول جهان شباهت و قرابتی نیست. بنا بر دستورهای این آئین، رأی‌دهندگان هرگز در رأی یکدیگر مداخله نکنند. آنها مأمورند که به‌کمال آزادی و بی‌نظری و توجّه به‌درگاه الهی کسانی را برگزینند که از نام و مقام بیزار، در خدمت به‌مردمان فداکار، از ناپاکی‌ها برکنار، و از

تجربه و خرد و عقل کافی برخوردار باشند. کاندید کردن یا توصیه و تبلیغ، در انتخابات بهائی ابداً راه ندارد.

ضیافات نوزده روزه

از جمله مؤسّسات بی‌سابقه و نوین در آئین بهائی، ضیافاتی است که هر نوزده روز یکبار برگذار می‌شود. در این محافل انس، بهائیان ابتدا توجّه به‌خدا کرده، به دعا و مناجات پردازند، و از گفتار برگزیدگان یزدان برخوردار شوند، سپس مدّتی وقف آگاهی از اوضاع و اخبار آئین خود کنند، و در مهام امور جامعه به تبادل نظر و مشاوره پردازند، و در پایان با دوستان و آشنایان به‌گفتگو پرداخته از حال هم جویا شوند.

به‌راستی زندگی بشر امروز بسی شگفت‌آور است. زیرا همسایگان، حتّی پس از سال ها همسایگی، یکدیگر را نشناسند و به دوستی و مرافقت نگرایند. آئین حضرت بهاءالله به نیروی معجزآسای نظم نوینش، سدّ آهنین بیگانگی و بی اعتمادی را از میان مردمان براندازد، به‌حدّی که همسایگان هرگز با هم ناآشنا نمانند، و در بین جمعیت، قرین غربت نگردند.

خدمات اجتماعی

علاوه بر مؤسّسات فوق، بهائیان انجمن‌های دیگری نیز برای ترقّی و رفاه عالم انسان دایر نموده اند. هدف این انجمن ها توسعهٔ بهداشت، زراعت، تعلیم و تربیت، و بهبود امور اجتماعی کشورها و اجتماعات فقیر است. چنانچه پیروان این آئین به ایجاد هزارها برنامهٔ بهداشتی و کشاورزی و تربیتی در سراسر جهان پرداخته‌اند.

هدف اجتماعی دین در عصر ما

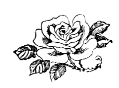
دیانت در نظر بهائیان، تنها عبارت از افکار پاك و عقائد و عواطف روحانی نیست. پیروان این آئین را محور زندگانی، پیام و نظام یزدانی است که همواره از آن الهام گرفته و می‌کوشند تا گفتار و رفتار و پندارشان، پیوسته در حول این محور اصلی در دوران و جولان باشد.

دایرهٔ دوستی و آشنائی بین بهائیان، تنها محدود به پیوستگان و هم‌کیشان و نزدیکان نیست. آئین جدید، موانع نژاد و میهن و ملّیت و مقام و مرتبت، همه را از میان براندازد، به‌طوری که هر فرد بهائی با صدها و هزارها نمونه از نهالان باغستان پربار و بریزدان آشنا شده، آنها را به‌دایرهٔ دوستی و هم‌سخنی بیفزاید.

"با جمیع اهل عالم به‌روح و ریحان [لطف و صفا، فرح و نشاط] معاشرت نمایند. چه که معاشرت سبب اتّحاد و اتّفاق بوده و هست. و اتّحاد و اتّفاق سبب نظام عالم و حیات امم است."[۱۴] "اهل بها...به‌کمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکّر دارند به‌آنچه که نفع آن به‌کلّ راجع است...عالم به‌محبّت خلق شده، وکلّ به‌وداد و اتّحاد مأمورند."[۱۵]
حضرت بهاءالله

از بخشش های بزرگ یزدان به‌بندگان، یاران وفادار است که خاطر از رشك و ریا مبرّا دارند. بهائیان به هر دیار که سفر کنند، از این خوان گستردهٔ پروردگار برخوردارند. زیرا به این حلقهٔ پهناور دوستی که به دورترین اقطار و اقالیم عالم رسیده، به پیوندند و از صفا و وفای یاران، و دانش و معرفت حقیقت‌جویان تمتّع جویند.

حلاوت صحبت دوستان حقیقی چون انگبین کام دل و جان را شکرین و شیرین می‌نماید.[۱۶] **حضرت عبدالبهاء**



دیانت، در نظر بهائیان، عبارت از رعایت رسوم و آداب ظاهری نیست. دیانت یعنی به‌شادی زیستن، با مردمان در آمیختن، و به‌نوع انسان مهر ورزیدن. دیانت یعنی بند بیگانگی گسستن، به‌غریبان پیوستن، به‌محبّت مردمان دل بستن، و از تاریکی آز و ریا رستن. دیانت یعنی با همهٔ بندگان خدا دوست شدن، بنی آدم را اعضاء یکدیگر و اجزای یك پیکر شمردن، بیگانه را آشنا انگاشتن، و دشمنان و بداندیشان را یار مهربان بودن. دیانت یعنی با ذهن باز به هر چیز نگریستن، در برابر حقیقت سر تسلیم فرود آوردن، حکمت و معرفت اندوختن، و از تقلید و توهّم و تعصّب گریختن.

اگر کیش یزدان، به‌شادی مردمان نیفزاید، روان‌های آشفته نیارامد، و خاطرهای خسته ننوازد، پس به‌چه کار آید؟ ایمان به‌کیش یزدان، باید آذرسان و شررانگیز باشد. دل‌های سرد و افسرده را به‌آتش مهر و محبّت بسوزاند، و روان‌های خسته را به تابش عشق الهی و رستاخیز دانش و آگاهی برانگیزاند. این چنین است نیازهای مردمان، و مقصود از ظهور و پیدایش پیام‌آوران یزدان.

بهائیان برآنند که آئین حضرت بهاءالله، هر جوینده و پژوهنده‌ای را، به‌این هدف ها رهنمون گردد. زیرا نظام اداری آن به‌همین سبب بنیان شده، و به‌تدریج این آرمان های بلند آسمانی را در سراسر گیتی، جامهٔ عمل پوشانده، و از عرصهٔ گفتار و پندار، اندك اندك، به‌عالم تحقّق و یقین درآورده.

۲۱



نظر بهائیان به‌وضع کنونی جهان و آیندهٔ آن

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد.[۱] حضرت بهاءالله

زندگی ما با شتاب روزافزون و شگفت‌آوری در مسیر تغییر و تحوّل به‌پیش می رود. از جهتی، تمدّن جدید، نوید دنیای بهتری به بشر می دهد، و از جانبی، مشکلات تازه‌ای برای او به‌ارمغان می‌آورد. در طی روزگاران گذشته، هیچگاه عالم انسان با اینهمه انقلاب و دگرگونی روبرو نگشته. تغییرات و تحوّلات بقدری پی در پی و متواتر است که کسی را فرصت تأمّل و تفکّر نیست که فرجام این حکایت پرماجرا و تمدّن سحرآسا به‌کجا خواهد کشید.



"انقلاب عالم هر یوم در ازدیاد است و لکن اهل آن سبب و علّت را ادراك ننموده‌اند."[۲] "عالم منقلب است و نفسی سبب و علّت آن را ادراك ننموده. طبیب حقیقی را از معالجهٔ امراض منع نموده‌اند، وخود نه درد می‌دانند و نه دوا."[۳]

حضرت بهاءالله

تمدّن این عصر، کشتی گمشده ای را ماند که در تلاطم و کشاکش طوفانی سرکش و پرخوف و خطر گرفتار گشته. طوفانی که با شتاب روزافزون و شگفت آسائی، بارِ سنگین و سهمگین خویش را به‌پیش راند، و هر دم در امواج هولناك و پر هراس دریا در هم کوبد. مردم عصر ما که ساکنان این کشتی گمگشته اند، چنان پندارند که آنان را اختیاری در برگزیدن و شناختن هدف و سرنوشت خویش نیست. این ناظران ناآگاه، به‌کمال ترس و بیم، حرکات هولناك کشتی و امواج مهیب و وحشت زای دریا را می نگرند، بدون آنکه به‌سرنوشت تاریك و سرانجام پرماجرای خویش پی برند. مشکل مهمّ اینجاست که طوفان ابداً تمایلی به آرامش و سکون ندارد، و پیش بینی ها همه حاکی از آن است که وسعت و شدّت آشوب و انقلاب دریای پر بلا دمبدم در افزایش است.

"دو نفس دیده نمی‌شود که فی‌الحقیقه در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند."[٤] "کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به‌آزادی رسند. امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه نموده."[٥] "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزاید. و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه. و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایام می رود."[٦] "انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزاید."[۷]

حضرت بهاءالله

از ابتدای تاریخ تا حدود قرن هجدهم، تمدّن مادّی بشر را چندان تغییر و تحوّلی نبود. هنوز بعد از هزارها سال رشد و تکامل، مردم به‌کمك حیوانات و کشتی های بادی سفر می کردند. ولی از آن پس، تمدّن مادّی بکلّی دگرگون گشت، به‌حدّی که بسیاری از علما و محقّقین یقین کردند که پس از هزارها سال رنج و کوشش و تحمّلِ عجز و بندگی در آستانهٔ آفرینش، بشر برای نخستین بار قدرت یافته که به‌نیروی خرد و دانش، بدی‌ها و دشواری‌ها را از عرصهٔ گیتی براندازد، و جهان را مسخّر ارادهٔ خود سازد.

این وهم و گمان بیهوده و این رؤیای پررنگ و نگار، در انظار مردم آن روزگار بسیار دل انگیز و پر ارج و اعتبار جلوه می نمود. زیرا دانستنی های تازه و بدیع، منظری بس سحرآمیز آفریده بود. جمعی از طلیعه داران عصر علم، در آغاز قرن نوزدهم به‌کمال امید و اطمینان بیان می داشتند که دور ایمان و آئین به انجام آمد و موسم دانش و هنر فرا رسید. بشر را دیگر نیازی به‌دینداری و خداشناسی نیست. علم داوری است یکتا و خداوندگاری غالب و توانا. ایمان ما دانش است، و آئین و مرام ما تتبّع و کوشش. پس از گذشت یك قرن، ما به‌آشکار می بینیم که این نوید و امید و آمال خیال انگیز و سحرآسا، و این تصوّر طلائی، رؤیائی بیش نبود. بعد از اینهمه حوادث هولناك و پیکارها و بیدادگری های عصر جدید، می بینیم که نه فقط مشکلات بشر حلّ نشده بلکه پیچیده تر و مبهم تر گشته، و به‌راستی فرشتهٔ پرفروغ و فریبای دانش و تمدّن، و اهریمن رنج افزای ناکامی ها و ناهمواری‌ها، همواره با هم همراه و همگام بوده‌اند.

به‌راستی می‌گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید سبب ضرّ گردد. در تمدّن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت



اهل عالم شده. آلت جهنمیه به‌میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفاسد قویهٔ قاهره ممکن نه مگر به‌اتّحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و به‌صلح اکبر تمسّک نمائید.[۸] حضرت بهاءالله

مدنیت با توحّش توأم و همعنان است، مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید...به اخلاق الهیه گردد.[۹] حضرت عبدالبهاء

بسیاری از دانایان و دانشوران عصر ما کم‌کم به‌این حقیقت رسیده‌اند که تنها راه رهائی بشر از جنگ و جدائی، پذیرفتن و برگزیدن آرمان‌ها و ارزش‌هائی روحانی و آئین و مرامی است جهانی.

از جمله قوانین جهانِ آفرینش آن است که برای حلّ هر مشکل یا دفع هر ناملائمی، باید علّت اصلی را کشف کرده، برفع آن پرداخت. والاّ مداوا دفع مرض نکند، و علاج شفای دائم نبخشد. بهائیان برآنند که ریشه و سبب اصلی همهٔ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشر بی‌دینی است. اگر پایهٔ دین پاك پروردگار و عشق و ایمان به‌یزدان در دل‌ها محکم و استوار شود، همهٔ ناروائی‌ها و رنج‌ها خودبخود از عرصهٔ گیتی رخت بربندد. امّا تا هنگامی که جان‌ها به‌نیروی ایمان از پلیدی‌ها پاك و مصفّا نگشته، و مردمان پای‌بند دام ریا و خودپرستی و خودخواهی و رشك و آزند، مشکلات موجود دمبدم پیچیده‌تر و مبهم‌تر و سرنوشت دنیا تاریك‌تر و اسفناك‌تر خواهد گشت.

به‌خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبهٔ طاهره و اخلاق راضیهٔ مرضیه بوده...[۱۰] حضرت بهاءالله

کوشش‌ها و تلاش‌های خیرخواهان دیگر جهان، برای اصلاح عالم انسان، اگر چه ستوده و سزاوار تحسین است، ولی به سرچشمه و سرمنشأ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشر راهی ندارد. زیرا همّت و نیت آنان بر این گمان متّکی است که جوهر و سرشت اصلی انسان جسم است نه جان، و آدمی عنصر خاکی است، نه پدیدهٔ آسمانی، پیکر است، نه روح مصوّر. و حال آنکه، این پنداری است بی‌مقدار و گمانی بی‌اعتبار، و ما خود به‌عیان می‌بینیم که متمدّنین عصر ما، خاطر از پرتو شادی‌ها روشن ندارند. شمارهٔ خودکشی‌ها و جنایات و اختلالات روانی و در هم گسیختن روابط انسانی در این کشورها، خود شاهدی است گویا بر این مدّعا.

شادمانی و کامرانی و تکاملِ تمدّن انسانی، بر پایهٔ وجدان‌های فرد فرد مردم جهان جای دارد، و هر قدر این پایه پایدارتر گردد، رفاه و رستگاری عالمیان افزونتر شود. امّا اگر بنیان وجدان و ایمان مردمان به‌سستی گراید، هرچه بنا شود، بر پای نایستد و قرار و دوام نیابد. ثروت ملال آرد و دانش موجب وبال گردد. آزادی به‌آشوب و اضطراب انجامد و پیروی از هوس‌های روزگار، جز نومیدی و یأس ثمری نبخشد.

رابطهٔ بهائیان با حکومت‌های جهان، بر همین اعتقاد استوار گشته. زیرا بهائیان از طرفی اطاعت از حکومت را لازم شمرند، و از جهتی از دخالت در سیاست امتناع ورزند. هیچ دولت و حکومتی بی‌نقص نیست، زیرا حکومت‌های کنونی عالم همه بر پندار و افکار بشر مستقرّ گشته. با این‌حال بهائیان، عدم کمال را دلیل بر عدم اطاعت نشمرند. روا نیست که انسان به‌علّت نقص قانون، از قانون پیروی ننماید، و انقلاب و اغتشاش به‌پا کرده، چنین اندیشد و چنین آموزد که به‌طغیان جهان بهشت برین گردد و فرشتهٔ خرد و دانائی ناگهان بر اهریمن جهل و خودخواهی چیره شود.



تکامل و ترقّی حقیقی و پایدار، در صورتی میسّر است که افراد اجتماع هر یك گامی بلند در راه اصلاح و تکامل خویش بردارند و پیوسته بکوشند تا با رفتار پاك و بی‌ریا و با راستی و درستی و مهر و صفا، رسم بدی از جهان براندازند و تیرگی‌ها را روشنی بخشند. از این گذشته، نخستین لازمهٔ رشد و ترقّی هر ملّتی، نظم و امنیت است. اگر بنای نظم و امنیت استوار نباشد، اصلاح امور ابداً ممکن نشود.

امّا عدم دخالت بهائیان در سیاست کنونی جهان، بر این عقیده استوار گشته که تغییر و بهبود حقیقی و پایدار، از روح و وجدان مردم فداکار آغاز می‌شود، نه از سیاست و صولت حاکمان. متصدّیان قانون و فرمان بسیارند، ولی ساکنان قلمرو عشق و عرفان و حامیان کشور مهر و ایمان، انگشت شمار. بنابراین بهائیان، قوای خویش را صرف اصلاح و اعتلاء یك یك افراد اجتماع کرده، بنائی آسمانی و تمدّنی جدید و پایدار، بر وجدان مردم فداکار پایه می‌نهند. بنائی که بر نظم و سیاست الهی مستقرّ و استوار است، نه تدبیر خلل‌پذیر بشری. وانگاه که بنای اخلاق و آگاهی و تربیت و عدالت انسان‌ها اتمام یافت، نظام و نقشهٔ جهانی که آئین بهائی برای عالمیان به ارمغان آورده، خودبخود برقرار خواهد گشت.

ابداً در امور دنیا و مایتعلق بها و رؤسای ظاهرهٔ آن تکلّم جائز نه.[۱۱]
حضرت بهاءالله

"در امور سیاسی قطعیاً مکالمه ننمائید و به‌صداقت به‌حکومت معامله نمائید. کاری به‌کاری نداشته باشید و با هیچ حزبی همداستان نگردید."[۱۲] "انسان باید در امور وقتی اوقات عزیز را صرف نماید که منتج نتیجه‌ای گردد و خدمتی به عالم انسانی نماید و سبب ترقّی و اتّحاد ملّت شود نه باعث

اختلال امور و ترویج اغراض نفوس.»[۱۳] «بهائیان به‌امور سیاسیه تعلّقی ندارند ...کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به‌عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شئون مزرعه‌ای با دهقان و روستا نستیزد.»[۱٤] «باید متابعت سیاست الهیه نمود. زیرا بشر هر قدر کوشش نماید نمی‌تواند سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید.»[۱۵] «ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم. هر نوعی که خدا با بندگان خود معامله می کند همان نوعِ رفتار نمائیم. اقتدا به‌خدا کنیم.»[۱٦] **حضرت عبدالبهاء**

دنیای منقلب و متلاطم امروز، چون شهری آسیب‌پذیر است که در آستانهٔ سیل‌ها و تندبادها و طوفان‌های پیاپی بنا شده. مردم گیتی را روش چنان است که به انتظار هجوم طوفان و طغیان نشینند، و هرگاه جمعی بی‌گناه را در پرتگاه مهیب و غرقاب پرهراس و هیبتش محکوم به‌فنا یابند، با قدرت هرچه فزونتر بشتابند و بکوشند تا آنان را از چنگال طبیعت و دست یغماگر قضا و قدر باز ستانند. البتّه این کاری است بس نیکو و کرداری است شایستهٔ تحسین و ستایش، امّا موجب اصلی را مانع نشود. مردمانِ چنین شهری باید پیوسته در غرقاب اضطراب و غم غوطه خورند و حتّیٰ از نم‌نم هر بارانی در بیم و هراس افتند.

بر خلاف دیگران، بهائیان را نیت و آرمان چنان است که نیروهای خویش را صرف رفع علّت اصلی کنند، و اندك اندك در برابر این سیل‌های بلاخیز سدّی بنا نهند که از گزند روزگار در امان ماند و طوفان های حوادث و تندبادهای تحوّلات و تغییرات آنرا در هم نکوبد. اگر چه احداث چنین سدّی مستلزم گذشت و فداکاری بسیار است، امّا درد مردم عالم را علاجی است کامل. سدّی است که به‌سیر زمان، از بن نیفتد، و سیل تهاجم ناملایمات و دشواری های روزگار آنرا از پای در نیاورد.



امروز جهانِ وجود مانند شخص علیل است...این مرض به‌داروی سیاسی و درمان آزادی مداوا نگردد و علاج نپذیرد. زیرا مرض تعلّق به‌اخلاق و وجدان دارد...علاجی خواهیم که جان را زنده نماید و وجدان به‌پرورد.[۱۷]

حضرت عبدالبهاء

عالم را به‌مثابه هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بنفسه صحیح و کامل خلق شده ولکن باسباب متغایره مریض گشته و لاازال مرض او رفع نشده چه که به‌دست اطبّای غیرحاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطهٔ طبیبی حاذق صحّت یافت عضوهای دیگرش به‌امراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند.[۱۸]

حضرت بهاءالله

حال به‌بینیم پایان عصر ما به‌چه انجامد؟ بهائیان برآنند که بشر چندی در مسیر تکامل تمدّن ظاهری و انحطاطِ تمدّن معنوی به‌پیش رود تا به‌جائی که از دینداری و خداپرستی چندان آثاری در دفتر روزگار نماند. و سرانجام رسم بی دینی چنان بر جهانیان چیره شود و تاریکی غفلت چنان غالب آید که مردمان اهریمنان شوند و خوی درندگان گیرند. در گیرودار چنین بحران و تدنّی وجدانی و انحطاط فضائل انسانی، ناگهان روزنهٔ آگاهی روی بنماید، نسیم سحرگاهی بوزد، و آفتاب بامداد الهی بر دل‌های خفته بتابد. در آن زمان مردمان دریابند که جز به‌اتّکاء به‌تعالیم آسمانی و پذیرش پیامبر الهی، راهی به‌صلح و صفا و آرامش و آسایش نیست. وجدان پاك و عشق و ایمان بی‌ریا به‌بارگاه دانای تواناست که شادمانی جاودانی بخشد و سرمایهٔ سعادت سرمدی شود.

در روزگاری چنین در هم و آشفته، مردم گیتی به‌پایگاه بلند و ارجمند آئین جهان‌آفرین پی برده، دسته دسته به‌آن بگروند و تعالیم حضرت بهاءالله را به‌دل و

جان خواهان شوند. و آن‌چنان که پیمبران پیشین نوید داده‌اند، برای نخستین بار، فرمان یزدان بر عالم و عالمیان چیره شود و حکم و حکومت الهی بر اریکهٔ هستی استقرار یابد. از آن پس، مردمان در نهایت آسایش و آرامش، در سایهٔ یك منشور و یك دستور و آئین، بیاسایند و بیامیزند و به‌ستایش و نیایش جهان‌آفرین پردازند.

بهائیان در هر خطّه و دیار که ساکنند، وظیفهٔ خود دانند که به‌اطراف و اکناف گیتی منتشر شوند و مردمان را آگاهی بخشند. تاریخ شاهدی است گویا بر آنکه، ترقّیات عالم، همواره مرهون همم و مساعی گروهی معدود از مردم فداکار بوده که به‌آرمان‌های آسمانی خویش دل محکم بسته و به‌نور امید جان و روان روشن داشته‌اند.

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

"عالم را غبار تیرهٔ ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته."[۱۹] "عالم منقلب است و افکار عباد مختلف."[۲۰] "دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهٔ خودبینی سرمست شده‌اند پزشك دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند نه درمان می‌شناسند."[۲۱]

اگر علمای عصر بگذارند و من علی‌الارض رائحهٔ محبّت و اتّحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حرّیت حقیقی آگاه شوند و راحت اندر راحت مشاهده نمایند و آسایش اندر آسایش.[۲۲]

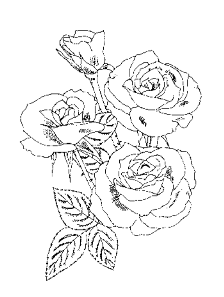


در جمیع امور باید رؤساء به‌اعتدال ناظر باشند، چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدّن و امثال آن مع آنکه به‌قبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علّت ضرّ گردد.[۲۳]

ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به‌یگانگی ناظر باشید و به‌اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسّك جوئید. این یك شبر عالم یك وطن و یك مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به‌آنچه علّت اتّفاق است توجّه نمائید.[۲٤]

"مربّی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است: مجازات و مکافات. و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم."[۲۵] **"عالم به‌دو چیز محتاج: نظم و عدل."**[۲٦] **"خیمهٔ نظم عالم به‌دو ستون قائم و برپا: مکافات و مجازات."**[۲۷]

۲۲



زندگی پس از مرگ

فرستادگان الهی، در نامه‌های آسمانی خود، همه از روز واپسین و عذاب و ثواب و معاد و میزان سخن گفته، پیروان را آگاه نموده‌اند که پاکان و نیکان را مسکن و مأویٰ بهشت برین است، و تبه‌کاران و بدسرشتان را جایگاه دوزخ آتشین.

از آغاز تاریخ تا عصر ما، آگاهی بشر از جهان دیگر بسیار محدود بود، تا آنکه بامداد روز واپسین بدمید، و پیك پروردگار، اسرار نهفته و نکته های ناگفته هویدا فرمود.

از جمله آنکه، تن به ترکیب عناصر به هستی پیوندد، و به تحلیل عناصر به نیستی گراید. از این نظر، بشر را با جانوران، سرشت و سرنوشت یکسان است. امّا روح را حقیقتی است یکتا و هویتی است یگانه. از ترکیب عناصر هستی نیافته،



و از آنِ عالم خاك نیست. روان چون پرتو آفتاب است، و تن چون آئینهٔ مصفّا و تابناك. هرگاه آئینه در هم شکند، پرتو آفتاب به‌نیستی نگراید، بلکه دیدگان را توانائی دیدن نماند.

انسانی که بصیرت دارد...می‌یابد که روح انسان فنائی نداشته و ندارد.[۱]
حضرت عبدالبهاء

ما را در این گیتی و در این عرصهٔ متناهی، آگاهی به‌حقیقت و سرشت روح و روان، ممکن نیست. گاه بگاه فروغ یا تابشی، از تجلّیات این خورشید پر بخشش و درخشش، در عالم رؤیا بر ما بدرخشد، و ما را از این رمز سحرانگیز و حیرت‌افزا آگهی بخشد.

درك عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود.[۲] **حضرت بهاءالله**

این چه چیز است که بی‌چشم بنگرد، بی‌گوش بشنود، بی‌بال به‌پرواز آید، و بی زبان سخن گوید؟ این چه پدیده ای است سحرآسا که گاه‌بگاه از پس پردهٔ روزگار بدر آید، در عرصهٔ برین بخرامد، و نادیده‌ها به‌مردمان بنماید؟ چه رؤیاها که پس از سال‌ها تحقّق یابد، و از تنگنای ناپیدای ابهام و تصوّر، پای به‌عرصهٔ هستی نهد. حقیقتی که در نهاد چنین پدیده‌ای پنهان شده، از پیکر برتر است و از تن لطیف‌تر. زیرا تن ناتوان را، بر قلمرو زمان و مکان، چیرگی نیست.

مضمون گفتار:

خدا خواب را آفرید تا مردمان به‌جهان برین و زندگی باقی یقین کنند.[۳]
حضرت باب

آثار این پدیدهٔ آسمانی و رمز نهانی گاه‌بگاه در افکار انسانی هویدا شده، پردهٔ اسرار از چهره بر افکند. چه بسیار از مردمان که بی‌گفتار از پندار همفکران و



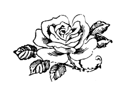
همگنان آگه شده، با آنان به‌زبان پنهان دل سخن گویند. اینها نشانه‌ای است روشن بر هستی یك پدیدهٔ آسمانی و جاودانی که هرگز در پیکر نحیف و ناتوان نگنجد، و حدودِ عنصر جسمانی نپذیرد.

بهائیان بر آنند که روان آدمی، پس از آزادی از قید تن و رهائی از بند روزگار، فردیت و شخصیت و آگاهی خویش را از دست ندهد، و نیکی‌ها و خطاهای پیشین را از خاطر نبرد. چون نهالی که به‌دست باغبانی آگاه از گلزاری به‌گلزاری منتقل گشته، بعد از رهائی از تنگنای تن، همچنان به‌رشد و پرورش پردازد، و نیروهای نهفته اندك اندك بنماید، و از اندوخته‌ها و کوشش‌ها و رنج‌های روزگار پیشین، ثمراتی شیرین و دلنشین ببار آرد. میوه‌های بهشتی برویاند، و در دامان بوستان بخشش‌ها و عطایای حضرت یزدان، بیارامد و بخرامد.

زندگی در این جهان، بالنسبه به‌ملك برین، چون حیات جنین است. نیروهائی که در عالم جنین به‌ما اعطا می‌شود، ما را در آن تنگنا به‌کار نیاید، بلکه آنها را رشد و پرورش، به‌نیت آسایش در این جهان است. و تا به‌این مأوای خاکی پای ننهیم، درك مقام و ارزش بخشش‌ها و نعمت‌های پروردگار نتوانیم. بنا به‌روش و آئین آفرینش، نقص در جهان پیشین، منجر به‌محرومیت در جهان پسین شود. و آنانکه با روحی آلوده و شرمسار به‌جهان جاودان روی آرند، بناچار از بسیاری بخشش‌ها و نعمت‌های الهی بهره‌مندی نتوانند. بدیهی است که محدودیت‌ها همواره به‌یك حدّ نیست. هر چه محدودیت شدیدتر، محرومیت بیشتر.

هر که در این عالم کوردل باشد در جهان دیگر کوردل‌تر و گمراه‌تر است.[۴]
قرآن مجید

درك رموز ملك واپسین، از حدّ توانائی ما بیرون است، و تا به‌آن آستان بلند و بی‌کران رهسپر نگردیم، از اسرار آن عرصهٔ اسرارآمیز، هرگز آگه و با خبر نشویم.



کودك نازاده که دیده به‌جهان زیبا و روحِ‌افزا نگشوده، و ترانه‌های دلربا نشنوده، چگونه درك بینائی و زیبائی تواند؟ تا پیکر نپرورد، و قدم به‌عالم ما ننهد، هرگز فهم پدیده‌های هستی نتواند.

مشعر ادراك آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراك نماید و بر حقیقت عارف شود.[۵] **حضرت بهاءالله**

روحِ انسانی چون از این خاکدان فانی به‌جهان رحمانی پرواز نماید پرده برافتد و حقایق آشکار گردد. جمیع امور مجهوله معلوم شود و حقایق مستوره محسوس گردد. ملاحظه نما که انسان در عالم رحم از گوش کر بود و از چشم نابینا و از زبان لال و از جمیع احساسات محروم و چون از آن جهان ظلمانی به‌این عالم روشن و نورانی انتقال نمود دیده بینا شد و گوش شنوا گشت و زبان گویا گردید.[۶] **حضرت عبدالبهاء**

حیات ظاهره در یك مقام، حکمِ حجاب بر آن صادق. چون از میان برخاست، ید عنایت، رایت قرب و لقا برافراشت.[۷] **حضرت بهاءالله**

آن عالم عالم کشف و شهود است. زیرا حجاب از میان برخیزد.[۸]
حضرت عبدالبهاء

باید در عرصهٔ خاك، روان را آمادهٔ عالم پاك کنیم. از ایمان و عشق به‌یزدان، سرمایهٔ جاودانی اندوزیم، و از رفتار و گفتار و پندار بی‌ریا، توشهٔ آسمانی مهیا کنیم. جان را صیقل دهیم، تا لایق بخشش‌های خالق مهرپرور شود، و دل را صفا بخشیم، تا منزل الطاف داور دادگستر گردد.

آنچه از پیش برای خویش فرستید، نزد خدا خواهید یافت. پروردگار به‌کارهای شما بیناست.[۹] **قرآن مجید**

چه بسیارند مردمانی که در این سرای سپنج، عمرگرانمایه را صرف خوشی های بی‌مایه و نیازها و هوس‌های بی‌مقدار و ناپایدار تن کنند. به‌آسایش و آلایش و آرایش پیکر پردازند، و به‌پرورش جان و روان، تن در ندهند. روح را به‌پلیدی های گوناگون، چون رشك و آز و خودپرستی و بداندیشی و ریا بیالایند، و با روانی فرسوده و شرمسار، و وجدانی آزرده و آلوده و گرفتار، عزم عالم اسرار کنند. این بی‌خبران، چنان انگارند که زندگی را انجام این‌جاست، و روان را مأوای آخرین، این سرزمین. این پندار و تصوّر بی‌مقدار، به‌فرجام جز نومیدی و ندامت حاصلی نبخشد و جز یأس و حسرت، بر و باری نیارد.

پیش از آنکه مرگِ بی‌شکیب، بر شما پنجه افکند، توشۀ نیکی از این گیتی برای آخرت بیندوزید، و در این کار از یکدیگر پیشی گیرید.[10] امیر مؤمنان

این زمینِ زیبا و جهانِ پرآلایش، "سنگ آزمایش" است، نه سرای آسایش، حصیر فناست نه سریر بقا. مکتب کشف حقیقت است نه میکدۀ عیش و عشرت. معبد بندگی و ستایش است نه بزم راحت و آلایش. مدرسۀ معارف الهی است نه ظلمتکدۀ جهل و تباهی.

ما آنچه را در روی زمین است زیبا و درخشان جلوه دادیم تا مردمان را آزمایش کنیم و به‌ببینیم رفتار کدام یك از آنها نیك‌تر است.[11] قرآن مجید

جهان شیرین و سبز است و خدا شما را در آن جای داده تا به‌بیند چه می کنید.[12] حضرت محمّد

دنیا در ظاهر به‌صورتی مزین و مطرّز و زیبا مشهود که هر که دید پایش لغزید و سر بنهاد.[13] حضرت بهاءالله

شما ای بندگان خدا، پیش از آنکه در ترازوی کردار نیك و بد ارزیابی شوید، در این گیتی خود را بیازمائید.[۱۴] امیر مؤمنان

دنیا هم آموزشگاه است و هم آزمایشگاه:

او پروردگاری است که بر کردار و رفتار شما آگاه است و نیکی را از چشم دور نمی‌کند و بدی را با خشم پاسخ نمی‌گوید. خوان پر نعمت و اجر بی‌منّت برای شما مقرّر کرده و با دلایل روشن شما را از کارهای بد بیم داده و به‌راه راست کشانده، و برای هر یك از شما زمانی مقرّر و وقتی معین کرده، تا در حیات خود در بوتهٔ آزمایش این دنیا پرورش یابید و در آن دنیا سرافراز آئید. این سرا، جای امتحان است، و آن جاودانه مکان، جای حساب و کتاب و خانهٔ باقی شما.[۱۵] امیر مؤمنان

شما را برای آزمایش به‌خیر و شرّ دچار می‌کنیم و شما را به‌خود باز می گردانیم.[۱۶] قرآن مجید

شما را آزمایش می‌کنیم به‌بینیم عمل کدامیك از شما بهتر است.[۱۷] قرآن مجید

بدانید که مال هایتان و فرزندانتان فقط آزمایش است و نزد خدا پاداشی بزرگ هست.[۱۸] قرآن مجید

گروهی از شما را وسیلهٔ امتحان گروهی دیگر قرار داده‌ایم.[۱۹] قرآن مجید

"در ایام خوشی و آسایش هر نفسی خود را مظهر بخشش خداوند آفرینش بیند. ولی روز آزمایش معلوم و واضح گردد."[۲۰] "امتحان...حصاد [درو کردن] اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است...اگر امتحانات الهیه نبود ابداً نفوس تربیت نمی‌شدند."[۲۱] "در موسم زمستان آنچه طغیان طوفان شدیدتر و باران بوران عظیم‌تر، در فصل نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت و زینت چمن و لاله‌زار زیادتر شود. گریهٔ ابر سبب خندهٔ گل گردد و

دمدمهٔ رعد نتیجه‌اش زمزمهٔ بلبل شود... سفیدی برف سبزی چمن شود و افسردگی خاك شکفتگی نسرین و نسترن گردد...سرو ببالد، فاخته بنالد، بلبل بخواند، گل چهره برافروزد، لاله ساغر گیرد، نرگس مخمور گردد، بنفشه مدهوش شود...جمیع این فیوضات و تجلّیات بهار اثر مصیبات زمستان است.»[۲۲] حضرت عبدالبهاء

«الوان مختلفهٔ دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده.»[۲۳] «زخارف دنیا...چشم‌ها را از دیدن منع نموده. اینهمه غفلت در صورتی است که در هر حین خودِ دنیا ناس را از فنای خود اخبار می دهد. به افصح بیان می گوید: عنقریب آنچه در من مشاهده می‌شود تغییر یابد و به‌فنا راجع شود.»[۲٤]

حضرت بهاءالله

بنا بر حکمت الهی، اسرار عرصهٔ برین از مردم زمین پنهان است زیرا:

اگر از عوالم الهیه و جهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح...مقدّر شده بوئی به‌مشام جهانیان رسد البتّه هریك در قربانگاه در سبیل محبّت‌الله به‌کمال شوق و اشتیاق بشتابد.[۲۵] حضرت عبدالبهاء

جلا و جلوهٔ روح ما در این عالم آشکار نیست. زیرا این عرصهٔ جسم است نه جان. مرغ روح را پس از رهائی از قفسِ تن آواز و پرواز دیگر است.

کمالات مکتسبه در عالم مادون ظهورش در عالم فوق است. زیرا آن عالمِ مادون استعداد...ظهور آن مواهب را ندارد.[۲٦] حضرت عبدالبهاء

این عالم عالم آزادی و خدمت است، و این زمان زمان کوشش و همّت. ما دهقانیم و این جهان کشتزار. تا شادمانی بهار نگذشته، و اندوه خزان نرسیده، تا گلزار زندگانی خارزار نشده، و روزگار فانی بسر نیامده، باید دانه های ایمان پاك و رفتار نیك را هر چه بیشتر در این کشتزار بکاریم، تا ما را در عالم پسین،

خرمنی انبوه فراهم گردد. آنان که عرصهٔ خاك ترك گفته، در مدارج افلاك مسکن گزیده‌اند، آرزوی رجوع در جان می‌پرورند، تا اگر شود چند صباحی به عرصهٔ ما روی آرند، شاید موفّق به خدمتی گردند، و شایستهٔ مرحمتی شوند، سرمایهٔ آسمانی اندوزند، و با توشهٔ برتر به‌عوالم برین روی آرند.

و چون یکی از آنها تسلیم مرگ شود، می‌گوید پروردگارا مرا به‌عالم پیشین باز گردان تا به‌جبران گذشته به‌رفتار نیکی عامل شوم. هرگز چنین چیزی ممکن نیست.[۲۷] **قرآن مجید**

وقتی خود را در آتش می‌یابند، می‌گویند ایکاش به‌دنیا بر می‌گشتیم تا آیات الهی را تکذیب نکنیم و جزو مؤمنین به‌شمار آئیم.[۲۸] **قرآن مجید**

روز عذاب ستم‌کاران خواهند گفت: ای پروردگار ما را فرصت دیگری به‌مدّت کوتاه عطا کن. [این بار] دعوت تو را می‌پذیریم و از فرستادگانت پیروی می کنیم.[۲۹] **قرآن مجید**

جمیع ارواح پاکان و مقرّبان از بارگاه الهی طالبند که جامهٔ جسم بپوشند، از عرصهٔ افلاك عزم عالم خاك کنند، تا به‌خدمتی پردازند و شایستهٔ مرحمتی شوند:

و نفسی الحقّ جمیع حقایق عالین و ارواح مقرّبین که طائف حولند مسئلت نموده که به‌قمیصِ ظاهرِ هیکلیهٔ انسانیه ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر به‌نصرت امرالله قیام نمایند. از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم...نماید بلکه باید...از خدا بخواهد که خدمتی از او...ظاهر شود ولو بذکر کلمه‌ای از کلمات او باشد...[۳۰] **حضرت بهاءالله**

پس شایستهٔ بندگان راستان، و جویندگان شادمانی و کامرانی و طالبان ملکوت جاودانی آن است که ارمغانی که دست بخشایندهٔ یزدانی به‌آنان ارزانی فرموده،

قدر شناسند و غنیمت شمرند. هدیهٔ بزرگ آفریدگار به بندگان، در این عرصهٔ هستی، تمایل به تکامل و ترقّی است، پروردن روان و آماده شدن برای جهان جاودان، و حضور در بارگاه خالق مهربان است. دل بستن به‌سرای سپنج، شرط خرد و حکمت نیست. باید دیر یا زود، بار سفر بربست و از این دیار بی‌اعتبار به عرصهٔ اسرار پرواز نمود. دنیا دار غرور است و جای عبور و قبور.

زندگی این دنیا بجز بازیچه و سرگرمی نیست. خانهٔ آخرت بهتر است. آیا خردمندانه نمی‌اندیشید؟[۳۱] **قرآن مجید**

آنچه نزد شماست فانی شود. و آنچه نزد خداست باقی ماند.[۳۲] **قرآن مجید**

دنیا را شأنی نبوده و نیست عنقریب من علی‌الارض به‌قبور راجع شوند...این دنیا و آنچه در او مشهود است، نزد صاحب بصر به‌یك کلمه‌ای از کلمات الهی معادله نمی‌نماید. چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود، و این...دائم و باقی خواهد ماند. هیچ عاقلی به‌ملاحظهٔ یوم او یومین، نعمت باقیهٔ الهیه را از دست نمی‌دهد. براستی می‌گویم، جان لم یزل و لایزال، آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد، ولکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده.[۳۳] **حضرت بهاءالله**

روزگار را به‌اهلش واگذار. هیچ اعتنا به‌ایام دو روزهٔ دنیا مکن تا این پیراهن کهنهٔ دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقی جاوید مسکن گیری.[۳۴] **حضرت بهاءالله**

درست تفکّر کنید، شاید به‌نار امل و هویٰ نسوزید، و به‌اشیاء...دنیای دنیه، از حقّ ممنوع نگردید. عزّت و ذلّت، فقر و غنا، زحمت و راحت، کلّ در مرور است، و عنقریب جمیع من علی‌الارض به‌قبور راجع ...اگر چه دنیا محلّ فریب و خدعه است، ولکن جمیع ناس را در کلّ حین به فنا اخبار می نماید.[۳۵]
حضرت بهاءالله



"پس اینك، از خواب بی‌خبری بیدار شوید، و این چند روزه باقی عمر را دریابید. و آنرا با پرهیزکاری سپری کنید و در رفتار و اعمال خوب بر یکدیگر پیشی گیرید. زیرا که این چند روزهٔ باقی عمر...بس کوتاه و اندك است."[۳۶]

"این ویرانه، سرائی است که هیچکس از آن جان به‌سلامت بدر نبرد، مگر اینکه راه رستگاری بیاموزد و فرامین خداوندی را از جان و دل بپذیرد. با این دستاویزهای فانی و دلخواستنی های خاکی، در این گیتی، رستگاری نصیبشان نشود. در این عالم باید آموخته شد! باید آزموده شد! باید تربیت شد! تا در آزمونگاه ازلی و ابدی سرفراز بدر آمد."[۳۷] امیر مؤمنان

مضمون گفتار:

نفوسِ خود را از زنگارِ زخارفِ دیارِ فنا بسترید. مبادا به‌دنیا تقرّب جوئید. زیرا حاکم به‌ظلم و فحشاست و مانع وصول به‌راهِ راست. دنیا غفلت شماست از آفرینندهٔ شما و توجّه شما به‌غیرش. و آخرت تقرّب شماست به‌آفریدگار مقتدر و جمیل شما. هر چه شما را از عشق خدا باز دارد، دنیا است. از آن بپرهیزید تا رستگار شوید.

مؤمن متوسّل به‌پروردگار اگر خود را به‌زیورهای روزگار بیاراید بر او بأسی نیست. زیرا جهان‌آفرین هرچه در آسمان‌ها و زمین است برای موحّدین آفریده.[۳۸] حضرت بهاءالله

مضمون گفتار:

دنیا تار و غبارانگیز است. زحمتش از راحتش پیشتر و بلایش از شادیش بیشتر. "اوست محبوب غافلین و مبغوض عارفین. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصا." چیزهائی در او باید دید و با کسانی معاشر شد که دیدنشان مکروه است و مصاحبتشان نامطلوب.

اگر دنیا را مقامی بود، مرا بر بساطش مستقرّ می دیدی و اگر قدر و منزلتی داشت سازنده و سلطانش از آن رو بر نمی تافت. دنیا را به اهلش واگذار. مبادا غمش غمگینت کند، یا زخارفش دلخوش و شاد. عزّتش ذلّت است، ثروتش فقر، و بقایش فنا. کجاست شوکت پرویز و زر ابریزش؟ چه شد جلال فرعون ها و قصرهای پر جلایشان؟ کجا رفت ثروت جابران و صف های لشگرهایشان؟ اگر به دیدار قصر کسریٰ روی، آن را مسکن عنکبوتان و جغدان یابی. پس پند گیرید ای صاحبان عقل.

از آنچه بر تو وارد شده غم مخور. ما تو را تسلیت می بخشیم و توصیه می کنیم به صبر و شکیبائی. پروردگارت حاکم و مختار است.

ما از دنیا جز مردمش چیزی نخواهیم. دنیا براستی قدمگاهِ من است...و منظرِ دوستان من. طلوعگاه قدرت من است و مظهر اسم ها و صفات نیک و بلندپایهٔ من. پروردگارت مبین و آگاه است.[۳۹] حضرت بهاءالله

مضمون بیان:

بگو ای مردمان به خدا سوگند آنچه نزد شماست به فنا گراید و قضا اثری از شما نگذارد. پس به ملکوت بقا درآئید. این چنین پروردگارِ بزرگ و پر جلالِ شما، شما را اندرز می دهد.[۴۰] حضرت بهاءالله

پشیمانی و پریشانی و رنج جاودانی آنان راست که در بزم زندگانی خاموش نشینند، ترانه های آسمانی نسرایند و ساغر معانی ننوشند، محفل شادمانی نیارایند، ونغمهٔ ملکوتی نشنوند، شمع شب افروز نشوند، و پروانهٔ جانسوز نگردند، شاهد عشق نبینند و شیفتهٔ یار نشوند. این ساکتان، سرانجام چون پرندگانی بال و پر شکسته، و به گِلِ دنیا آغشته، با خاطری افسرده و آشفته، و روانی پژمرده و پریشان، نظر به کرانه های بی کران ابدیت افکنده، عزم پرواز کنند:



"مَثَل شما مَثَل طیری است که به اجنحهٔ منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید، و بعد به‌گمان دانه به آب و گِل ارض میل نماید، و به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید، و بعد که ارادهٔ صعود نماید، خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید، چه که اجنحهٔ آلوده به آب و گِل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود."[41] "ای پسرِ روح، هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گُل، مگر طیور افئدهٔ [قلوب] عباد که به تراب فانی قانع شده، از آشیان باقی دور مانده‌اند."[42] **حضرت بهاءالله**

پس تا زمان باقی است و فرصت مهیا، همّتی باید نمود و روان را آمادهٔ عوالم روح افزا کرد، والاّ نهال بی همال انسانی جز یأس و تأثّر باری نیارد، و گلزار پرطراوت و لطافت زندگانی، جز حسرت و اسف حاصلی نرویاند.

بهرهٔ هر یك از شما، از این گیتی، قطعه خاکی بقدر درازا و پهنای قامت شماست. پس...مهلت را غنیمت شمرید. اینك که پنجهٔ مرگ گریبانتان را نگرفته و مرغ روح از قفس تنتان پر نکشیده، زمان برای رستگاری و پیروزی مهیا است. تن‌ها سالم و فرصت مغتنم است. مهلت باقی و اراده و اختیار برقرار. زمان برای توبه بی شمارست و لحظهٔ جلب رضای خدا و حاجت نجات جان بسیار. پیش از آنکه فرصت از دست برود و در تنگنای گور، کار از کار بگذرد و بیم نابودی در دلتان راه یابد، و مرگ بر سر شما سایه گسترد و پنجهٔ عدالت گریبانتان را بگیرد آماده شوید، و پیش از اینکه رخت از سرای گیتی بربندید، کار نیکی توشهٔ راه کنید، زیرا که چون فرصت گذشت و هنگام مغتنم از دست رفت، دیگر دریغ و افسوس سودی ندارد.[43] **امیر مؤمنان**

''آنچه در دنیا موجود عنقریب مفقود خواهد شد.''[۴۴] ''دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمائید تا در این ایام فانیه کسب لئالی باقیه نمائید. عمل پاك و مقدّس البتّه درکتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند.''[۴۵] حضرت بهاءالله

''این چند روز ایام حیات دنیویه که چون ظلّ زائل است عنقریب بسر آید. جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت ربّ احدیت گردید.''[۴۶] ''ایام بسر آید و جز پشیمانی از برای اهل دنیا نماند.''[۴۷] ''بساط این خاکدان فانی عنقریب برچیده گردد. پس باید در فکر عزّت و حشمت جاودانی بود.''[۴۸]
حضرت عبدالبهاء

در این جهانِ آب و گل شادمانی محال و ممتنع، مگر آنکه انسان دل به‌جهان دیگر بندد و سیر در عالم دیگر کند و مقصدش بلند و مرادش ارجمند باشد. چون خود را موفّق بیند درهای شادمانی گشوده شود و دلبر آمال و آرزو جلوه نماید. این سرور ابدیست و فرحِ سرمدی والاّ هر شادمانی را ناکامی در پی و هر کامرانی را پشیمانی در عقب. اینست که لذائذ این عالم ظلمانی را به سراب فانی تشبیه فرموده‌اند.[۴۹] حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

''بر درِ این بهشت، فرشته‌های امر ایستاده‌اند، و اگر ازکسی بوی حبّ دنیا را بیابند...او را از ورود به‌جنان و دیدارِ پروردگارِ قدیم و پر احسان باز دارند.''[۵۰]
'' آنان که قلبشان متعلّق به دنیاست، هرگز ورود به ملکوتم نتوانند. زیرا پروردگار، اغیار را از این مقام باز داشته و آنرا تنها مسکن و دیار نیکان ساخته.''[۵۱] حضرت بهاءالله

۲۳



بهشت و دوزخ

نامه های آسمانی پیشین، مؤمنین و نکوسرشتان را با بهشت برین و حوریان و فرشتگان یار و قرین دانسته‌اند، و منکرین و بدکاران را با عتاب و عذاب و دوزخ آتشین. بنابراین گفتارهای آسمانی، بسیاری از مردمان چنان انگاشته‌اند که آنان و هم‌کیشان آنان را جای در بهشت است، و خوشی و شادی دائم درسرنوشت. دیگران چون از پیروی از آئین راستی سر باز زدند، در دوزخ آتشبار تا انجام روزگار در تب و تاب افتند، و به‌عذاب و عقاب گرفتار شوند.

از جمله، عامهٔ مسیحیان با ایمان بر آنند که تنها منجی جهان هستی و تنها فروغ و تابش راستی، یگانه فرزند خدا، مسیح بی همتاست، و آنکه به‌غیر او گرود و سروری جز او جوید، هرگز به سرچشمهٔ نجات و حیات راه نیابد، و از آب



زندگانی جاودانی سیراب نشود. چنین گمگشتهٔ تبه‌کاری، تا انجام روزگار پای بند عذاب آفریننده شود،و مخاطب و معذّب به‌عتاب و خطاب جان‌گیرنده.

بهائیان برآنند که اگر چه در این پندارها پرتوی از نور حقیقت و راستی تابان است، ولی آنچه مقصد و نیت پیمبران یزدان بوده، نه‌چنان است که مردمان پنداشته‌اند. بنابر نامه‌های آسمانی آئین بهائی، بهشت، نزدیك شدن به‌آستان حضرت یزدان است، و دوزخ، دوری جستن وکناره گرفتن از آن آستان بی‌کران.

"درحیات اولیٰ مقصود از جنّت رضای او و دخول در امر او بوده."[۱] "هر نفسی که به‌کلمهٔ بلی موفّق شد از صراط گذشت و به‌جنّت رضا فائز...شد."[۲]
حضرت بهاءالله

مضمون گفتار:

بهشت رسیدن به‌رضای الهی است، و آتشِ ابدی دوزخ، داوری عادلانهٔ پروردگار.[۳] **حضرت باب**

نزدیکی و دوری امری است نسبی، نه مطلق. هر چه عمل برتر و ایمان پاك‌تر، تقرّب و تمتّع بیشتر. سیرت و طینتِ پاكِ حقیقت‌پرستان، و صفا و وفای راستان و آزادگان، بالنسبه به‌سعی و کوشش آنان، منجر به‌بهره جستن از مینوی جاودان، و نزدیکی آنان به‌بارگاه حضرت یزدان شود. و نیت و رفتار نکوهیدهٔ ناپاکان و بدسرشتان، موجب محرومیت آنان از آنهمه نعمت‌ها و بخشش‌ها و شادی‌های بیکران گردد.

مردمان را به‌دو گروه نیکوکار و تبه‌کار تقسیم نتوان نمود، زیرا هر کس را در سیر تکامل روحانی، مقامی است مختصّ و مرتبتی است معین. چنین رویه‌ای، با عدل داور دادگستر و خالق مهرپرور، هرگز سازگار نیفتد.

تکامل وجدانی، و رشد و پرورش حقیقت انسانی را شباهت بسیار به‌کسب هنر و دانش است. در هر مدرسه، جویندگان دانش را روش و کوشش گوناگون است. گروهی، از آغاز کمر همّت به‌کسب علم و حکمت بربندند، و از دانائی و آگاهی استاد بهرهٔ وافر جویند. برخی دیگر، به‌کوشش تن در ندهند، و از آزمایش نهراسند، تا روز موعود فرا رسد. وانگاه به‌بیم و هراس افتند، و با شتاب و اضطراب هرچه فزونتر، نکته ای چند به‌خاطر سپرده، با دلی پر تشویش و انقلاب نزد استاد روند. گروهی دیگر، دانش آموختن را شایستهٔ مقام بلند و ارجمند خود نشناسند، و عمر گرانقدر را صرف هوس های آنی و هدف های زندگانی جسمانی کنند، به‌این امید که روز آزمایش هرگز فرا نرسد، و چرخ روزگار هرچه زودتر از سیر و سفر سیر شود.

باری هر دانشجوئی را نسبت به‌همّت و کوشش، از درخت دانش خوشه ای است، و از نهال آگاهی و دانائی توشه‌ای. آنانکه در دبستان این جهان، روح و روان به‌پرورند، و گفتار برگزیدگان یزدان بپذیرند، چون نوآموزان گلستان دانش و هنر، به‌فرجام از خرمن کوشش و کاوش خویش خوشه‌های پر ثمر چینند، و توشه های پر بار و بر انبازند.

در عالم هستی، چیزی پر اجرتر و برتر از این نیست که انسان با دلی پاك و پرفروغ، و روانی روشن و تابناك، و روحی مفتخر به‌عشق و ایمان، و خاطری وارسته از این جهان، و امیدی پیوسته به‌یزدان، و عمری آراسته به‌مهر و وفا و لطف و صفا، عزم عوالم بالا کند. و بهم‌چنین در عرصهٔ هستی، ندامت و پشیمانی و حسرت و زیانی، برای بشر افزونتر از این نه، که در دم واپسین، با وجدانی تیره و آلوده و شرمسار و خاطری فرسوده و آزرده و اسفبار، و گذشته‌ای آکنده از خودخواهی و خودپرستی و رشك و ریا و هوس‌ها و سرمستی‌های ناپایدار این دنیا، بار سفر بربندد، و از این آشیان خاکی قصد جهان پنهان کند. براستی



این است نخستین تابش آگاهی از دوزخِ آتشین. آگاه شدن از تعصّبات و تقصیرها و خودخواهی‌ها و حسادت‌ها و تکبّرها و تزویرها و نادرستی‌ها و ظلم‌ها و بداندیشی‌های پیشین، سوزنده‌ترین آتشی است که بر روح و نفس آدمی چیره شود. چنین آگاهی جانکاهی را اثر کمتر از شعلهٔ شررانگیز و جانسوز نیست.

در عالم ما نیز بهشت و دوزخی هست. مؤمنین نکوکار و ستوده سرشت و پارسا، نه تنها پاداش رفتار خویش را در دیار پسین بیابند، در این روزگار نیز از نتائج کردار و نیت و سیرت پاك و بی‌ریای خود برخوردار شوند. زیرا سعادت هنگامی دست دهد، و شاهد شادمانی و کامرانی و عزّت جاودانی هنگامی رخ بنماید که آدمی به استعدادات خداداد خویش پی برده، نیروهای خفته و نهفته را به پرورد و برویاند. آنانکه به خوشی های عالم بالا دل خوش کنند، و به عشق راستی و حقیقت‌پرستی و تسلیم و توکّل به آفرینندهٔ هستی، از بدی‌ها بپرهیزند و به‌نیکی‌ها گرایند، درهای شادی را در هر دو عالم گشاده یابند.

بهشت و جهنّم هم در این عالم هست و هم در آن عالم. نفوسی که در این عالم به هر پیش‌آمدی تسلیم و لازال در حال رضا و بر مقدّرات خود خشنود و قانع باشند و ابداً چون و چرا نکنند و صابر باشند، این نفوس در جنّت نعیم‌اند.[۴]

حضرت بهاءالله

سرنوشت ما در این دنیا انعکاسی از درون ماست. هر پندار و گفتار و کرداری که از ما می‌تراود، در آئینهٔ زندگی نقش بسته، تصویری از دنیا به‌ما جلوه می‌دهد. ممکن نیست گلی نثار کنیم و خود از بوی مشکبارش به‌اهتزاز نیائیم.

هر مرغ خوش‌آواز چون نغمهٔ خوشی بسراید، خود بیشتر از سایر مرغان به هیجان و حرکت آید.[۵]

حضرت عبدالبهاء

بنا بر تعالیم آئین بهائی، بهر میزان که انسان در این جهان برای رسیدن به هدف های آسمانی، از روی صفای خاطر ونیت و سیرت پاك و بی ریا گام برداشته، خویش را از تنگنای ناپیدای غفلت، به مراتب بلند و بی منتهای انسانیت برساند، به همان اندازه جان و وجدانش، و حقیقت و هویت جاودانش، از پرتو خدا و شادی ها روشنی یافته، از بهشت بخشش ها و نعمت های جهاندار برخوردار شود. این چنین است معنای راستین بهشت برین، چه در این روزگار و چه در روزگار واپسین.

به‌راحت یومی قانعِ مشو، و از راحت بی‌زوال باقیه مگذر، و گلشن باقی عیش جاودان را به‌گلخنِ فانی ترابی تبدیل منما. از زندان به‌صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان به‌رضوان دلکش لامکان بخرام.[6] حضرت بهاءالله

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم؟[7] قرآن مجید

نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاءالله

"ای عباد، پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید، تا از طیران در آسمان‌های قدس عرفان محروم و ممنوع نمائید."[8] **"دنیا نمایشی است بی‌حقیقت، و نیستی است به‌صورت هستی آراسته. دل باو مبندید، و از پروردگار خود مگسلید، و مباشید از غفلت کنندگان. براستی می‌گویم که مَثَل دنیا مَثَل سرابی است که به‌صورت آب نماید، و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند، و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند."**[9]

مالِ فانی عباد را از مآلِ باقی منع نموده. به‌اشیای فانیه بشأنی تمسّك نموده‌اند که از نعمت‌های باقیهٔ الهی ممنوع شدند. بگو ای عباد ایام در مرور و اشیاء

فانی. جهد نمائید شاید فائز شوید...مقرّ رجوع بر حسب ظاهر تاریك و ظلمانی مشاهده می‌شود. سراج لازم و تنهائی را رفیق واجب. سبحان‌الله باز هم سبحان‌الله انسان از برای تکسّب در دنیا به‌چندین اسباب خود را محتاج مشاهده می‌نماید و جمیع همّش به‌تحصیل آن متوجّه و حال آنکه به‌تغییر و فنایش موقن است و حال از برای عالمی که به‌دوام ملك و ملکوت باید در آن ساکن شود تدارکی ننموده. بگو یا قوم خذالعمل قبل ان یأتی الاجل اغتنمواالفرصة قبل ان تفوت والمهلة قبل ان تموت. انّ الوقت یأتی بغتة لعمرالله اذاً لا تحفظکم الحصون و لاتحرسکم الجنود اسمعوا نداءالمظلوم انّه یذکرکم لوجه‌الله و ینصیحکم فضلاً من عنده.[۱۰]

هیچ عاقلی به‌جهت فانی باقی را از دست نمی‌گذارد. کلّ گواهی می‌دهند بر فنای عالم، مع ذلك باو متمسّك‌اند و مشاهده می‌نمایند به‌تراب راجعند مع ذلك از او غافل.[۱۱]

نعمت‌های باقیه را نگذارید، و به‌اشیای فانیه قانع نشوید...چه شب‌ها که رفت، و چه روزها که درگذشت، و چه وقت‌ها که به‌آخر رسید، و چه ساعت ها که به‌انتها آمده، و جز به‌اشتغال دنیای فانی نَفَسی بر نیامد. سعی نمائید تا این چند نَفَسی که باقی مانده، باطل نشود. عمرها چون برق می‌گذرد، و فرق‌ها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود، و امور از شست.[۱۲]

پس با دل پاك و قلب طاهر و خاطر منزّه، در ایام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش، تا به‌فراغت از این جسد فانی به‌فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی.[۱۳]

انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به‌صراط مستقیم حقّ آمده‌اند، و مقصود آنکه عباد تربیت شوند، تا در حین صعود [رحلت] با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ [بهشت برین] نمایند.[۱۴]

از زحمت ایام معدوده دل‌تنگ مباشید و از خرابی تنَ ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید، چه که بعدِ هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیمِ راحت مستور.[۱۵]

ای عباد اگر در این ایامِ مشهود و عالمِ موجود فی‌الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود، دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید، و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید، و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و رزقی مقرّر است. البتّه به‌جمیع آنها رسیده فائز گردید.[۱۶]

ای برادر هر بحری لؤلؤ ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید. پس تا بلبل بوستان معنوی به‌گلستان الهی باز نگشته...سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنوید...[۱۷]

"قدر وقت را بدانید و به‌آنچه سزاوار است تمسّك نمائید."[۱۸] "اجر هیچ عملی ضایع نخواهد شد."[۱۹]

مضمون گفتار:

دنیا به طالبان خود می خندد و به صدای بلند خطاب به آنها می گوید: آیا هیچیك از شما خیر و وفائی از من دیده اید؟ بزودی شما را به خاك بر می گردانم، نا امید و زیان‌کار. همان‌طور که پیشینیان را برگرداندم.[۲۰]

۲٤



جهان پسین

این فصل چند نمونهٔ دیگر از آثار بهائی را در بارهٔ جهان پسین عرضه می‌دارد.

از برای خدا عوالم مالانهایه...بوده و هست. ولی کلّ در حول این عالم طائف است. اگر در این عالم مؤمن شود در کلّ عوالم در جنّت است والاّ در دون آن.[۱]

حضرت باب

کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود.[۲]

حضرت بهاءالله

"آن جهان در این جهان است ولی اهل این جهان از آن بی‌خبر. مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بی‌خبرند."[۳] "چون روح انسانی به‌جهان الهی شتابد...پرده برافتد و حقیقت جلوه نماید."[٤] "حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهدهٔ نفوس مافوق و مادون و هم‌رتبه را می‌نماید."[۵]

حضرت عبدالبهاء



قربیت ناسوت را بسا بُعدیت ملکوت از پی و وصلت جسمانی را فرقت روحانی از عقب.[٦] حضرت عبدالبهاء

آن ملاقات ابدی است و آن اجتماع سرمدی و آن عیش و عشرت دائمی. عنقریب جمیع در آن صومعهٔ الهیه جمع گردیم و کلّ در آن جهان وسیع بال و پر گشائیم.[٧] حضرت عبدالبهاء

"کلّ بعد از موت مطّلع به‌اعمال و افعال خود خواهند شد...اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه."[٨] "[اسرار موت] اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاك شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند."[٩] "ارواح لطیفهٔ طیبهٔ مقدّسه به‌کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود."[١٠]
حضرت بهاءالله

"اگر الیوم مقامات نفوس موقنه [مؤمنین] ذکر شود بیم آن است که از فرط سرور بعضی هلاك شوند."[١١] "از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده."[١٢] حضرت بهاءالله

روان از کردار پسندیده خوشنود می‌شود و داد و دهش در راه خدا به‌او می رسد.[١٣] حضرت بهاءالله

ای مادر از فراق پسر منال بلکه ببال...قسم به‌آفتاب صبح حقیقت در مقامی ساکن است که وصف آن به‌قلم نیاید و ذکر آن به‌بیان اتمام نپذیرد...این جای شکر است نه شکایت. اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید. و اگر حزن بیند محزون شود. به ذکرالله مشغول باش و به فرح تمام به ثنایش ناطق شو.[١٤] حضرت بهاءالله



''اگر فی‌الحقیقه به‌آنچه از قلم اعلیٰ [حضرت بهاءالله] جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عوالم به‌آسایش و راحت تمام فائزگردند.''[15] ''امروز روز زرع و اخذ ثمر است.''[16] حضرت بهاءالله

هر کتاب را جز اهلش قادر بر قرائت آن نه چه که خطوط آن مختلف است. مثلاً خطّ عبرانی را جز اهل آن قرائت نتواند نمود و هم‌چنین سریانی و سایر خطوط ولکن کتاب عالم را هر نفسی بر قرائت آن قادر چه که بر هر لوحی از الواح عالم کلمهٔ تغییر و فنا مرقوم و مسطور. جمیع آنرا مشاهده می نمایند و تغییرات و تبدیلات و اختلافات را در هر حین می بینند و جمیع این امور به قلم جلی درکتاب عالم نوشته شده و مع ذلك کلّ غافل و مدهوشند. سبحان الله این چه سکر است که عالم را از انتباه منع نموده و این چه نوم است که جمیع را احاطه کرده. قسم به‌اشراقات انوار شمس معانی...که اگر نفسی اقلّ از شعر به‌شعور آید خود را به‌این ایام فانیه مشغول ننماید و از مقام محمود محروم نکند. در پستی نفوس مشاهده کنید که جمیع مقرّ و معترفند به‌فنا و نیستی آنچه باو مشغولند. مع ذلك هر یك به‌شیئی اسیر و به‌شیئی مبتلیٰ مشاهده می‌شوند...[17] حضرت بهاءالله

''هر مرغی چون پر برویاند در زمین استقرار نیابد...مگر مرغانی پا بسته و یا بال و پر شکسته.''[18] ''در این جهان فانی کسی را بقائی نه...نه مستمند ماند نه ارجمند، نه امیر ماند نه فقیر، نه وزیر ماند و نه اسیر. بینایان کور گردند و زندگان اسیر گور گردند. خوشا به‌حال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید و اسرار حقیقت گوید.''[19] حضرت عبدالبهاء

''بر هر ورقی از اوراق دنیا...اسرار فنا مرقوم و مسطور...مع ذلك باو دل بسته‌اند و باو مشغولند و باو مسرورند.''[20] ''اگر دنیا قابل بود انبیاء...خود را به‌دست مشرکین نمی دادند.''[21] ''ای دوست، دل که محلّ اسرار باقیه است محلّ



افکار فانیه مکن، و سرمایهٔ عمر گرانمایه را به‌اشتغال دنیای فانیه از دست مده. از عالم قدسی، به‌تراب دل مبند، و اهل بساط انسی، وطن خاکی مپسند.''[۲۲] حضرت بهاءالله

''پیرهن چاك کن و چون گل صد برگ خندان در این گلستان جلوه‌ای نما. تا نفس باقی است وقت را غنیمت شمر و جان در راه جانان بسپر. عمرها بسر آید و جان‌ها به‌لب آید. جز زیان و خسران چیزی نماند.''[۲۳] ''این ایام بسیار عزیز است. فرصت را غنیمت دان. شمعی روشن کن که خاموش نشود و الی الابد روشنائی به‌عالم انسانی دهد.''[۲٤] ''تا زمان از دست نرفته است این فرصت را غنیمت شمرید...عنقریب این چند روزه عمر فانی به‌سر آید و با دست تهی به‌حفرهٔ خاموشی درآئیم.''[۲٥] حضرت عبدالبهاء

ای ابناء غفلت! به‌پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید. مَثَل شما مَثَل طیر غافلی است که بر شاخهٔ باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتةً صیاد اجل او را به‌خاك اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هویٰ.[۲٦] حضرت بهاءالله

''عالم کتابی است مبین. در هر حین بر زوال خود گواهی داده و می‌دهد...و به‌افصح بیان می‌گوید: ای عباد در تغییرات من نظر نمائید. گاهی به‌ظلمت شب ظاهر می‌شوم و هنگامی به‌نور فجر. اشجارم وقتی به‌کمال سبزی و طراوت مشهود و گاهی زرد و سبك و خشك منظور...پیری و جوانی و موت و حیات منادی‌اند از جانب او و آگاه می‌نمایند بر خاتمهٔ امور. نیکوست حال نفسی که از او بگسست و به‌حقّ پیوست.''[۲۷] ''بگو ای دوستان امروز را مثل و نظیر نبوده و نیست. در این روز مبارك هر عمل خالصی که ظاهر شود او از سلطان اعمال محسوب است...بزرگی این ایام محدود نشده و نخواهد شد. جهد نمائید تا صاحب مقامی شوید که باقی باشد و هیچ صاحب قدرتی قادر بر اخذ آن نباشد.''[۲۸] حضرت بهاءالله



ایام گذشته را به‌خاطر آر چه بود و چه شد و چه نتیجه حاصل گشت. آینده مثل سابق است و ماضی آئینۀ مستقبل. هرچه در او بینی در این خواهی دید. هرچه در آن یافتی در این خواهی یافت. به‌یك نسق و یك وتیره است. ولی جمیع خلق از ماضی شاکی و به‌مستقبل امیدوار. گمان کنند که زمان کلال و ملال بگذرد و ایامی در نهایت خوشی و حلاوت رخ نماید. هیهات هیهات این جهان عالم خاك است و این نفس منهمك و ناپاك. چگونه مسرّت و فرح و شادمانی وکامرانی حاصل آید؟ هیهات هیهات، مگر آنکه انسان غیر خدا را نسیان کند. نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده نماید...آنوقت مسرور دو جهان گردد و درخشندۀ جاودان شود.[۲۹]

حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

"پروردگار را عالم ها و خلق های بسیار است. مخلوقات او در هر عالمی به حدّی است که احدی قادر به‌شمارش آنها نیست مگر نفس او که حسابگر و دانا است."[۳۰] "مرگ دری است از درهای رحمت پروردگار تو. به‌آن آنچه از چشم‌ها پنهان است آشکار شود. مردن چیزی نیست جز ارتقاء روح از مقامی پائین به‌مقامی بلند. به‌آن بساط شادی و نشاط گسترده شود."[۳۱] "پروردگار اسرار عالم پسین را همواره در گنجینه‌های قدرت پنهان کرده...تا بندگان به خاطر این مقام بزرگ که هدیۀ عرصۀ ابدی است جان را فدا نکنند و آنان که در تاریکی محض گام می‌نهند به‌آن واصل نشوند."[۳۲] "بعد از رفع حجاب از روح، باقی نماند از آن مگر آیت یا حقیقتی که پروردگار در آن به ودیعه نهاده."[۳۳]

حضرت بهاءالله

مضمون گفتار:

"این زندگی ناپایدار و لذائذِ بی اعتبارش به اتمام آید. دیری نپاید که با پشیمانی به‌خالقتان روی آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی



یابید تا اعمالتان را توجیه کنید."[٣٤] "همه مصنوعِ پروردگارند و به‌او رجوع می کنند. همه در برابر داوری او خواهند ایستاد. او پروردگار روز رستاخیز و روز حساب است."[٣٥] حضرت باب

مضمون بیان:

به‌حوریهٔ فردوس بگو، از غرفه‌های قدس بیرون آی، حریر بقا و ابریشم مصفّا به‌اسم ابهای من بپوش، و نغمه‌های تازه و شیرین را که از سوی عرشِ برین در زمزمه است بشنو. سپس از افقِ نقاب با زیبائی حوراء بتاب و مردمان را از پرتو روی پر انوارت محروم مدار...سپس به‌نیکوترین نواها در ذکرِ اسمِ صاحب اسم‌ها به تغنّی پرداز...

مبادا هیکل اطهرت را از پیرهن انور باز داری. هر دم از زیورهای بقا از ملکوت انشاء بر آن بیفزا تا زیبائی الهی را بنمائی و فضل پروردگارت را بر عالمیان به‌اتمام آری. اگر در نفسی رائحهٔ محبّتِ یزدانت را یافتی، جان فدایش کن. زیرا ما تو را برای او آفریدیم و در عرصهٔ بقا نزد مقرّبین از تو عهد گرفتیم.

از تیرهای تابعانِ توهّم و گمان ناله سر مده. آنان را به‌خود واگذار...بین زمین و آسمان ندا کن که به‌حقیقتِ خدا سوگند، من فرشتهٔ آفریدهٔ بهاءام. از قصرِ اسمِ ابهایش آمده‌ام. او مرا به‌زیور اسم‌ها آراسته است. در پس پرده‌های عصمت، پنهان از انظار مردمان بودم. تازه‌ترین الحان را از ساحت رحمان شنیدم. دیدم بهشت از شوق شنیدنش و شعف دیدنش به‌اهتزاز آمد...بگو او حاکمِ مختار و قادرِ حکیم است.

آنان که آیات الهی و سلطنتش را منکرند، مغلوبان نفس و هوایند و ساکنان دیارِ نار. پس چه بد است مأوای منکرین.[٣٦] حضرت بهاءالله

۲۵



امتیازات و نتائج ایمان به‌آئین پروردگار

آفریدگار جهان که انسان را از روی محبّت و عطوفت آفریده، هرگز به ناکامی بندگان خود راضی نیست. و به‌راستی جای شگفتی و حیرت بسیار است که داور مهرپرور و دانای دادگستر، بندگان را به‌مهربانی خواند، امّا آنان‌را مشمول محبّت و مرحمت خود ننماید.

فضل پروردگار به مردمان بسیار است. ولی اکثرشان قدر نشناسند و شکر بجای نیاورند.[1]

قرآن مجید



خدا چه نعمتی به ایرانیان عنایت فرمود، ولکن قدر ندانستند. اگر کفران ننموده بودند، دولت ایران اوّل دولت می‌شد.[۲] حضرت عبدالبهاء

بهائیان بر آنند که ناکامی های بشر، نتیجهٔ نافرمانی از حکم و ارادهٔ یزدانی است، والاّ سازندهٔ گیتی هرگز نسبت به‌بندگان بی‌مهر و عطوفت نیست. بلکه از روی فضل و احسان، استعدادات بی‌کران در گنجینهٔ نهاد مردمان نهاده، و در موعد مقرّر، چراغ های حکمت و معرفت در پیکر پیمبران برافروخته، شاید تشنگان بیابان نادانی به‌آب زندگانی رسند، و گمگشتگان وادی وهم و گمان به شاهراه آگاهی و کامرانی راه یابند، به‌نعمت‌های جاودانی امیدوار گردند، و از سرشت انسانی برخوردار شوند.

مضمون گفتار

ای پسر وجود! بهشت تو دوستی من است، و خانهٔ آسمانی تو، وصال من. پس در آن وارد شو و صبر مکن. این است آنچه در ملکوت پر شکوه ما برای تو مقدّر شده.[۳] حضرت بهاءالله

حال اگر مردمان به حقیقت نگرایند، و ندای روح افزای راستی نشنوند و نشناسند، البتّه نباید از مقابله با اندوه و ناکامی دچار حیرت گردند، زیرا فرمان عدالت را اقتضا چنان است که تا کوشش یار نشود و تا همّت بدرقهٔ راه نگردد، نهال آمال حاصلی نپرورد، و گلشن امید و آرزو بار و بری نیارد. و اگر بنای عالم بر بنیانی جز این جای گیرد، انقلاب و اضطراب رخ بگشاید و آشوب و اغتشاش بر جهان چیره شود.

تا پیامبری را نفرستاده‌ایم، مردمان را مجازات نکنیم.[۴] قرآن مجید

غفلت عباد و اعمال باطلهٔ ایشان بصور بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده...آن شعله [جنگ] در بلاد ایران مستور است و البتّه این ستر را ظهور و بروزی از پی.[۵] حضرت بهاءالله

بلایا به‌دو قسم است. قسمی به‌جهت امتحان است و دیگری سزای اعمال. آنچه به‌جهت امتحان است تربیت و تأدیب است و آنچه سزای اعمال است انتقام شدید است.[۶] حضرت عبدالبهاء

خداوند فضل و نعمت خود را به‌قومی عوض نکند مگر آنکه آنها نفوس خود را عوض کنند.[۷] قرآن مجید

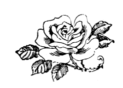
خداوند در هیچ مورد به‌مردمان ظلم نکند. مردمان به‌خود ظلم کنند.[۸] قرآن مجید

سبب چیست که محروم و ممنوعند؟...سببْ اعمال و افعال بوده و هست.[۹]
حضرت بهاءالله

خیمهٔ نظم عالم به‌دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات.[۱۰] حضرت بهاءالله

آیا در زمین سیر نمی‌کنند که به‌بینند سرنوشت مردم پیشین چه شد؟...آنان را پیمبرانی با دلیل و برهان آمد [ولی به‌انکار برخاستند] پس خداوند به‌آنها ظلم نکرد. آنها به خود ظلم کردند. بدی است فرجام کسانی که بدی کنند، مردمانی که آیات و کلمات الهی را دروغ پندارند و به تمسخر پردازند![۱۱]
قرآن مجید

پس شادمانی و کامرانی و سعادت جاودانی بندگان، تا حدّ استعداد و نیروهای خداداد، بسته به‌سعی و کوشش و خواست خود آنهاست. مردمان را آزادی است که برگزیدهٔ یزدان را به‌پذیرند، و از گفتارش اسرار آسمانی آموزند، و به رستگاری پاینده رسند، و یا آنکه راه تعصّب پویند، و در بیابان پندار و گمان رهسپر شوند.



اگر مردمان از حقیقت روی بتابند بر تو بحثی نیست. وظیفهٔ تو ابلاغ کلام یزدان است.[۱۲] **قرآن مجید**

شگفتا که جویندگان راه راستی، در هنگام تابش و پیدایش برگزیدگان الهی و مهرهای تابان آسمان آگاهی، به جای آنکه جام سعادت جویند و به راستی پیوندند، به ناسپاسی گرایند، و خویش را از آئین آسمانی و نعمت‌های جاودانی، بی بهره و نصیب کنند. حتّیٰ گروهی از این حدّ هم قدم فراتر نهاده، به آزار و اذیت حقیقت پرستان پردازند، که شما هم همره و همرای ما شوید، و از پندار نیاکان دور مگردید.

مضمون گفتار:

"ای پسر بلندپایه! من تو را به‌بقا می‌خوانم، و تو فنا می‌جوئی. چرا از آنچه ما دوست داریم روگردانی، و به آنچه خود دوست داری مایلی؟"[۱۳] **"ای پسر انسان! برای تو از درخت پر فرّ و پر فروغ، میوه های مصفّا مقدّر داشته ام. چطور از آنها رو گردانده، به‌آنچه کم‌ارزش است راضی شده‌ای؟ پس به‌آنچه در عالم بالا برای تو برتر است رجوع کن."**[۱٤] **"بگو به‌خدا سوگند به‌جامی دست یافته‌اید که احدی از پیشینیان به‌آن فائز نگشته. زود است بدانید، اگر به صبر بگروید...بگو سوگند به خدا، هرکه از این جام بنوشد، هرگز تشنه نشود."**[۱۵] **حضرت بهاءالله**

باری، برومندترین نهال زندگانی آدمی، ایمان به پاك یزدان و برگزیدگان پاکباز اوست و برترین و گواراترین میوهٔ این نهال بی همال، آگاهی از اسرار رستگاری و بهره وری از بخشش های الهی است که در هر عصری و روزگاری بواسطهٔ فرستنده‌ای به‌بندگان اعطاء شود.

بی‌نیاز به‌آواز بلند می‌فرماید، جهان خوشی آمده، غمگین مباشید، راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید.[١٦] **حضرت بهاءالله**

امّا گمان نرود که ایمان به‌کیش یزدان تنها بر اندیشه و پندار استوار است، و آنکه به‌گفتار آئین جهان‌آفرین را بستاید، به ناگاه پرتو بخشش بدرخشد، و شادمانی جاودانی و بخشش یزدانی، از آنِ وی گردد. هر کس بنا بر استعداد و سعی خویش تواند که از خوان گستردهٔ پروردگار برخوردار شود. نعمت‌هائی یابد و خوشی‌هائی جوید که هرگز به‌وصف در نیاید، و در دل بی‌خبران خطور نکند. ولی نخستین شرط بهره گرفتن، اقرار و اعتراف به‌مهر فروزان راستی است. تا کسی پیمبر زمان را نپذیرد و با جویندگان حقیقت که رموز رستگاری یافته‌اند، هم‌صحبت و همنشین نشود، چگونه به‌خواست یزدان پی برد و به‌ترقّی و تکامل جان پردازد؟

گیاه را نخستین شرطِ رشد و پرورش آن است که از پرتو آفتاب تمتّع جوید، و به کمال شوق و شور، ظهور و طلوعش را انتظار کشد. اقرار به‌گفتار آفریدگار نمودن، چون دیده گشودن و رخ افروختن به‌تابش و درخشش مهر جهان‌افروز است. هرگاه روان آدمی به‌فروغ ایمان و عرفان بیفروزد، کوشش و کاوش مثمر به‌ثمر گردد، و به‌فرجام جوینده را به‌سرمنزل آرزو رساند، والاّ در تاریکی جستن، از مقصود باز ماندن است.

وانگاه که دیدگان به‌فروغ مهر فروزان راستی روشن گشت، هنگام اهتمام و کوشش فرا رسد، زیرا رشد و کمال را نور به‌تنهائی کفایت ننماید. تا دریا نجوشد و امواج بر نخیزد، درّ شاهوار بر ساحل نریزد.



آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده...پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به‌کوشش است. هر که بیشتر کوشد، پیشتر رود.[۱۷] حضرت بهاءالله

"هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد."[۱۸] "حصول هر شیئی مشروط به سه چیز است: اوّل دانستن، دوّم اراده، سوّم عمل."[۱۹] حضرت عبدالبهاء

گیاهان در آغاز، از پرتو خورشید رخ برافروزند، و به‌لطف و احسانش یقین کنند، وانگاه دست‌های نیاز و تمنّا را، با شکیبائی و همّت و بردباری بسیار، به‌سینهٔ سخت و تاریك خاك فرو برند، تا از گنجینه‌های بکر زمین سهمی برند، و از ذخائر بی‌کران خداداد قسمتی جویند. زان پس از فرط شادمانی بر خود ببالند، و پیکر به‌بار و بر بیارایند و سر به‌فراز آسمان برافرازند، و زبان به‌شکر و نیایش گشایند که خداوند آفرینش چنان بخشش و درخششی نمود، و چنان احسان و عنایتی فرمود.

ریشهٔ گیاه پاك و برومند، هرگز از موانع سنگین و سخت اندیشه نکند، و از تنگنای تاریك و تنگ دلتنگ نشود، از دشواری‌ها نهراسد، و از سختی‌ها روی برنتابد، با سنگ‌ها بیامیزد، و با صخره‌ها مدارا کند، تا به‌فرجام در قلب زمین جا گیرد. وانگاه از نعمت‌های نهفته در دل خاك، و نیروهای تابناك آفتاب، بار و بر شیرین و خوشگوار ببار آرد.

کوشش، موجب تکامل و پرورش است، و تکامل و پرورش، سرچشمهٔ شادی‌ها و کامرانی‌ها. دانهٔ ناچیزی که در زیر خاك تیره پنهان بود، ناگهان سر بر فراز آسمان کشد، خودآرائی کند، و زیبائی بنماید، و با فخر و مباهات، در دامان بوستان ببالد و بخرامد. چنین نهالی برومند را، در برابر تندبادها و طوفان‌ها یارای پایداری بسیار است. زیرا او را با زمین و آسمان پیوند است. دست‌های

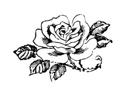
نیاز و تمنّا را به‌خاك پیوسته، و سر سپاس و ستایش و شکر و نیایش، بر فراز آسمان برافراشته.

"قدر وقت را بدانید...این وقت...عالم را جان بخشد."[۲۰] "فرصت را از دست مدهید، و وقت را ضایع مگذارید. قسم به‌دریای علم لدنّی که آنی از این ایام افضل است از قرون و اعصار. یشهد بذلك ربّکم‌المختار."[۲۱] حضرت بهاءالله

"تا توانی جهان‌سوز گرد و شمع شب‌افروز شو تا ایام را همه نوروز یابی. آرام مجو، سکون و قرار مطلب. سر به‌بالین راحت منه و در بستر پرند و پرنیان مخسب. روز و شب شور و وله طلب و ذوق و طرب نما و شوق و جذب خواه. چون دریا به‌جوش آ و مانند نهنگ الهی خروش نما."[۲۲] "قدر این ایام را بدانید و مگذارید که بیهوده بگذرد. تا توانید بکوشید و بخروشید تا جامی لبریز از بادهٔ شورانگیز از دست یار عزیز بنوشید."[۲۳] "والاّ ایام معدود مفقود گردد و حیات موقّت به‌وفات ابدی انجامد."[۲٤] حضرت عبدالبهاء

پس پیام‌آور جدید یزدان را پذیرفتن، و مهرش را به‌دل سپردن، نخستین گام در راه کامیابی و کامکاری است. امّا پذیرش باید پیوسته با تتبّع و کوشش توأم شود، والاّ اقرار مبنی بر تقلید، پایدار نماند، و ایمان متّکی بر بی دانشی، با تحوّلات جانکاه روزگار، مقابله نتواند، و در بوتهٔ آزمایش مداومت و مقاومت ننماید.

آنچه شایستهٔ حقیقت‌جویان است، و نخستین شرط کامیابی در راه راستی و آزادی، انصاف و عدالت است. اگر این فضیلت آسمانی، آئین دیرین مردمان شود، شاهد حقیقت، چون آفتاب جهانتاب در غایت روشنی، نقاب از چهره برافکند، و درکمال جمال وجلوه رخ بنماید. زیرا ممکن نیست که کسی را نظرگاه انصاف وعدالت باشد، ودست سرنوشت، اورا به‌سرچشمهٔ راستی نرساند.



اوّلِ انسانیت انصاف است، و جمیع امور منوط به‌آن.[۲۵] حضرت بهاءالله

مضمون گفتار:

ای پسر روح! محبوب‌ترین چیزها نزد من انصاف است. اگر مرا خواهی، از آن روی بر متاب، و در اجرای آن غفلت مورز، تا مورد اعتماد من باشی. و تو در صورتی به‌آن موفّق شوی که هر چیزی را به‌چشم خود بینی، نه به‌چشم دیگران، و خود آنرا بشناسی، نه به‌تقلید از مردمان. در این باره فکر کن که چه شایستهٔ توست. براستی، انصاف هدیهٔ من، و لطف من است به‌تو. آنرا در مدّ نظر نگاهدار.[۲۶] حضرت بهاءالله

فرستادگان یزدان را، نیت و هدف از تحمّل رنج‌ها و دشواری‌ها، نیک‌بختی مردمان است، والاّ آنها را از دست روزگار، جز آزار پاداشی، و جز بلا نصیبی نیست. کامیابی و کامرانی آنان راست که به باغستان ایمان روی آرند، و از حاصل کوشش‌ها و رنج‌ها و بخشش‌های نامتناهی باغبان الهی، برخوردار شوند، روان به‌پرورند، و جان نثار جانان کنند، از خویشتن نیست گشته، به‌دوست آمیزند، و از بند روزگار رها شده، به‌یار پیوندند.

مضمون گفتار:

ای پسر انسان! اگر مرا دوست داری، از نفس خود روی برتاب، و اگر رضای مرا جوئی از رضای خود چشم بربند. تا تو در من فانی شوی، و من در تو باقی گردم.[۲۷] حضرت بهاءالله

ایمان به‌آئین یزدان، مردمان را از حدود و قیود این جهان برهاند. درهای آزادی به روی طالبان بگشاید، و شادمانی جاودانی به جویندگان راستان بنماید. رهرو راه راستی، پس از آگاهی از کیش الهی، و ایمان به فرستادهٔ یزدانی، دیدگاهش دگرگون گردد، و نظرگاهش آسمانی شود. اگر چه به‌گیتی پیوسته است، ولی نظر به

جهان بالا دارد، و اگرچه در دریای هستی غوطه‌ورست، ولی اسیر دام دنیا نیست. چون عاشقی دلداده و شاهدی شیدا و آزاده، هرآن زبان به شکر و ستایش خداوند آفرینش گشاید، و هر دم دریای دانش و معرفتش بستاید، پرتو عنایت و احسانش را در هر چیز بجوید، و تابش بخشش بی‌کرانش را از هر افقی بیابد، چون شمع شب‌افروز، هستی ها و بستگی ها بسوزد، و اشك شوق و شعف از چهره فرو ریزد، از آتش عشق بگدازد، و علم تسلیم برافرازد، "به‌قضا رضا دهد و از بلا پروا نکند،" از تنگدستی نهراسد، و از تباهی تن نیاندیشد، رنج را در راه دوست نعمت شمرد "و درد را درمان دل و جان یابد،" از رشك و آز بپرهیزد، و از بخل و ریا بگریزد، از حوادث ناگوار دنیای ناپایدار نیفسرد، و از ملامت کوته نظران و بداندیشان آزرده و پریشان نگردد، چون سرو روان در بوستان هستی ببالد و بخرامد، و چون مرغان چمنستان شوق و شور، از فرط شادی و شعف به‌نغمه و پرواز آید.

چنین آزادی و آزادگی، و چنین اعتقاد و ایمانی آسمانی، مؤمن حقیقی را از ناکامی ها برهاند، و از آسیب وگزند روزگار در امان دارد. زیرا نیك‌بختی را در گنجینهٔ نهاد خود یابد، نه درگفتار و پندار متملّقان و منتقدان. نظر به‌احسان و عنایت یزدان دارد، نه به‌مساعدت و حمایت این و آن. از مهر و مرحمت الهی سرمست و سرشار است و به الطاف نامتناهیش امیدوار. شادی ها را از منبع محبّت پروردگار جوید، نه از پدیده های ناپایدار روزگار. نظرگاهش ابدیت است، و همدم و همراهش نور حقیقت.

مضمون گفتار:

"ای پسر بیان! به من ناظر باش و از غیرم روی برتاب. زیرا سلطنتم باقی است، هرگز ناپدید نشود، دائمی است، هرگز تغییر نیابد. و اگر جز مرا طلب کنی، هرگز نیابی. حتّیٰ اگر سراسر عالم را تا ابد جستجو کنی."[۲۸] "ای پسر



روح! ترا غنی آفریدم، چرا به‌فقر میگرائی؟ و عزیز ساختم، چرا دم از خواری می‌زنی؟ و از جوهر دانش ظاهر نمودم، چرا از غیر من طلب علم می‌کنی؟ و از گِل محبّت سرشتم، چرا به‌غیر من مشغولی؟ به‌خود نظر انداز تا مرا در وجودت قائم و قادر و مقتدر یابی.»[۲۹] حضرت بهاءالله

باری، ایمان حقیقی آدمی را به‌جائی رساند که خرد هرگز تصوّر پایگاه بلند و ارجمند آن نتواند. آنان که به‌چنین مدارج آسمانی نائل شده اند، هرگز آنی از شادی‌ها و خوشی‌های جاودان آنرا به‌خرمن‌های زر و گهر و خواسته‌های دلاویز و پر رنگ و نگار روزگار، مبادله نکنند. به‌راستی دانای نخستین چه لطف و مرحمتی نموده، و چه مقام و منزلتی به‌بندگان بخشیده، و مردمان چگونه از آنهمه فضل و فضیلت روی برتافته‌اند.

آیا ارزنده‌تر از مهر و محبّت پروردگار، ارمغانی برای بشر متصوّر است؟ آیا آرمانی برتر از کامرانی و شادمانی جاودانی برای آدمیان میسّر است؟ آیا دولت و مرتبتی و شکوه و حشمتی پایدارتر از سروری و سلطنت در عالم اسرار، در ظلّ آفریدگار، به‌جهت مردمان مقدّر و مقرّر است؟ و آیا بجز پیام آوران یزدان کسی تواناست که به‌چنین آرمان‌های بلند آسمانی جامهٔ عمل پوشاند؟

یزدان پاك راه را به‌ما نموده، خوان بخشش و دهش گسترده، و طعام‌های آسمانی از هرگونه فراهم آورده. بر ماست که به‌دیدهٔ بینا بنگریم و بیابیم، و به ستایش و نیایش خداوند آفرینش زبان گشائیم، و یا آنکه چشم بینش بربندیم، و در راه تعصّبات نیاکان و پیشینیان رهسپر شویم. بر ماست که گوش هوش فرا داریم و گفتار سروش ایزدی بشنویم، و یا آنکه به‌کم و بیش روزگار دل بندیم، و به‌جای پرورش روان، به‌پرستش تن پردازیم. بر ماست که در انجمن انس گرد

آئیم، و ترانه‌های آشتی و دوستی بسرائیم، و یا آنکه به‌خاك و گل تمایل جوئیم، و جان و دل وقف شادی‌های بی‌حاصل کنیم.

آزادی عقیده و وجدان، و مسئولیت شناسائی و پذیرش آئین یزدان، از بخشش‌های بزرگ پروردگار است به بندگان. ما را جز گفتن وظیفه‌ای، و جز نمودن راه مقصودی و آرمانی نیست.

"یا اهل بها...آنچه را دارید بنمائید، اگر مقبول افتاد مطلوب حاصل، والاّ تعرّض باطل."[۳۰] "قسم به آفتاب افق ابهیٰ که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود، و به‌آن مأمورم. والاّ از ایمان اهل اکوان، نفعی به‌سلطان امکان راجع نه...انّه لهوالغنی عما سویه."[۳۱] حضرت بهاءالله

وظیفهٔ تو تبلیغ و تعلیم است و وظیفهٔ ما به‌حساب رسیدن.[۳۲] قرآن مجید

نمونه‌هائی از آثار
حضرت بهاءالله

ای بندگان، سزاوار اینکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده، و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت، و دوست را در این جامه بشناخت. بگو ای مردمان، چراغ یزدان روشن است، آن را به‌بادهای نافرمانی خاموش منمائید. روز ستایش است، به‌آسایش تن و آلایش جان مپردازید. اهریمنان در کمین گاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید، و به‌روشنی نام خداوند یکتا، خود را از تیره‌گی ها آزاد نمائید.[۳۳]



بگو ای دوستان، خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید، چه که او بسیار نزدیك آمده. آنكه پنهان بود، آمده و خوب آمده. بر یك دستش آب زندگانی، و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید: بگذارید آنچه در جهان دیده می شود، و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.[٣٤]

ای بندهٔ من. از بند ملك خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.[٣٥]

"امروز روز ظهور مقامات انسانی است. جهد نمائید تا از شما ظاهر شود آنچه لایق هست."[٣٦] "این ایام را غنیمت شمرید و به ذکر دوست مشغول گردید...از خلق بگذرید و به حقّ توجّه نمائید. از دنیای فانیه فارغ شوید و به مدینهٔ باقیهٔ الهیه توجّه کنید. این است وصیت دوست یکتا. هر که توجّه نمود قسمت برد و نصیب برداشت و هر که غافل شد محروم و بعید ماند."[٣٧] "الیوم یومی است که اگر از نفسی امری فوت شود، به قرن های لایحصیٰ تدارك آن ممکن نه."[٣٨]

مضمون گفتار:

کوه‌ها از آیات یزدان در پروازند و درخت‌ها از نسیم خوش جانان در اهتزاز. امّا مردمان در پس پردهٔ غفلت در خواب. ارکان جهان از واهمهٔ یزدان در لرزش است. امّا بندگان در بند وهم و گمان. جمیع موجودات از نفخ صور در جذب و شورند.

چه نیکوست حال کسی که شنید و رو آورد و چه تلخ است مآل کسی که رو برتافت. چه خوش‌فرجام است کسی که در این روز فیروز به‌پرتو اسمِ قیوم و بی‌نیازِ ما روشنی یافت و از نسیم خوش وحی به‌اهتزاز آمد و بین مردگان به‌پا خاست...چه نیکوست حال کسی که از آیات پروردگارش—مالك مردمان—تولّدِ دیگر یافت و در این فضای جان‌فزا به‌پرواز آمد.[۳۹]

مضمون گفتار:

کسانی که به‌ارادهٔ قلبم هستی یافتند به‌کفران برخاستند و در ردّم لوحه‌ها آراستند تا اعمالشان عاطل گشت...بدین سبب فضل خدا به‌انتها رسید، چشمهٔ رحمت خشك شد، ابر کرم از ریزش باز ماند، و رائحهٔ قدس ساکت گشت...

آنان که روح خود را در راه پروردگار ایثار نمودند، با امن و امان در عرصهٔ جنان آسودند و در بهشت برین به‌شعف و شادی مشغولند. خدمتکارانِ بها با جام‌های بقا دورشان طواف کنند و حوریه‌های عزّت شب و روز به‌خدمتشان پردازند. این چنین پروردگار، شهیدان راهش و بلادیدگان امرش را اجر دهد و عزیز کند. پس چه نیك‌فرجام‌اند مجاهدان یزدان.

بگو ای مردمان به‌یاری امر پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی‌نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به‌آن به‌عرصهٔ جنان، مقرّ پاکان و مقرّبان، راه یابند...

در این هنگام قلمِ امر به‌حکمتی که احدی جز خدا آگاه نیست از حرکت باز ماند. در هر حال سپاس او راست. خدائی جز او نیست. امر و خلق از اوست و همه راجع به‌او.[۴۰]



مضمون گفتار:

''ای مردمان از آنچه امروز دارید سودی نبارید. دنیا و زخارفش را بگذارید و آنچه از سوی پروردگار—خالق عالمیان—آمده برگیرید. مبادا زخارفِ زمین شما را از طوافگاه مقرّبین باز دارد. به‌رضای الهی بشتابید و به‌نظر عدل و انصاف مظهری راکه از افق قدرت پروردگار تابیده بنگرید.''[٤١] ''بگو ای بنده، بر نفس خود ترحّم نما و با آیات الهی مجادله مکن و از مشرکین مباش. بگو سوگند به‌خدا اگر پردهٔ اسرار را از این امر بردارم، از وحشت و اضطراب و ترسِ عذاب خود را پاره‌پاره کنید. از این رو، امر خدا را آن‌طور که در لوحه‌ها از قلمِ مقدِر و آگاه رقم رفته بود پنهان کردیم.''[٤٢]

مضمون بیان:

''بگو او نیازمند به‌کسی نیست. نصرت تماماً در پنجهٔ قدرت اوست. هر که را بخواهد به‌حکم خود یاری کند. او عزیز و مقتدر و حکیم است. و هرگاه مردمان را به‌یاری خواند، این از فضل اوست بر آنها تا به‌خواست الهی رسند.''[٤٣] ''ای اهل جهان، آیا گمان دارید که بی محبّتِ این جوان الهی... به‌جنان راه توانید یافت؟...پس چه خطاست گمانِ نفس شما.''[٤٤]

بخش دوم



گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی

بگو اگر راست می‌گوئید، از نزد پروردگار کتابی بیاورید که راهنمای بهتری از اینهاست تا از آن پیروی کنم. اگر نپذیرفتند، پس بدان که امیال و هوس‌های خود را دنبال می‌کنند.[1]

قرآن مجید

ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار.[2]

حضرت بهاءالله

۲۶



نمونه‌هائی از آثار قلمی حضرت بهاءالله

فارسی سره

به‌نام خداوند یکتا. ستایش بینندهٔ پاینده‌ای را سزاست که به‌شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود، و به‌ستاره‌های دانائی بیاراست. و مردمان را به‌بارگاه بلند بینش و دانش راه داد. و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی به‌آب زندگانی نامیده می شود، چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید، و هنگامی به‌روشنائی نخستین. و این روشنی که از

آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتابید، جنبش نخستین نمودار و آشکار شد. و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده. اوست داننده و بخشنده، و اوست پاك و پاکیزه از هر گفته و شنیده...

پس دانسته شد، نخستین بخشش کردگار، گفتار است، و پاینده و پذیرندهٔ او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان، و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا، از پرتو بینائی اوست، و هرچه آشکار، نمودار دانائی او. همهٔ نام‌ها نام او، و آغاز و انجام کارها باو...

رگ جهان در دست پزشك داناست. درد را می بیند، و به‌دانائی درمان می کند. هر روز را رازی است، و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید، و سخن از امروز رانید.

دیده می شود، گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته، و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهٔ خودبینی سرمست شده‌اند، پزشك دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می دانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده‌اند...بگو ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد، هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.[۳]

بگو ای پسران خاك، یزدان پاك می‌فرماید، آنچه در این روزِ پیروز شما را از آلایش پاك نماید و به‌آسایش رساند، همان راه راه من است. پاکی از آلایش، پاکی از چیزهائی است که زیان آرد، و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است، اگر چه نیك باشد. و آسایش هنگامی دست دهد، که هر کس خود را نیك خواه همهٔ روی زمین نماید...



نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاك، از تاریکی بیگانگی، به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همهٔ چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش‌تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش، چشم سر را، پلك به‌آن نازکی، از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پردهٔ آز اگر بر چشم دل فرود آید، چه خواهد نمود. بگو ای مردمان، تاریکی آز و رشك، روشنائی جان را به پوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به‌گوش هوش این گفتار را بشنود، پر آزادی برآرد، و به‌آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش به‌جوش آمد، و روشنائی هویدا گشت، تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی به‌آن مژده داده شد...

ای مردمان، گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است، و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید، و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای آسمانی می فرماید، گفتار درشت بجای شمشیر دیده می شود، و نرم آن بجای شیر. کودکان جهان، از این به‌دانائی رسند و برتری جویند.

زبان خرد می‌گوید، هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم، و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم، و منم شاهبازِ دست بی‌نیاز، که پربستگان را بگشایم، و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می‌فرماید، راه آزادی باز شده، بشتابید، و چشمهٔ دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگو ای دوستان، سراپردهٔ یگانگی بلند شد، به‌چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یك دارید، و برگ یك شاخسار. به‌راستی می‌گویم،

هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، او پسندیدهٔ آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان، در سایهٔ داد و راستی راه روید، و در سراپردهٔ یکتائی درآئید.

بگو ای دارای چشم، گذشته آینهٔ آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوهٔ درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.

بگو زبان گواه راستی من است، او را به‌دروغ میالائید، و جان گنجینهٔ راز من است او را به‌دست آز مسپارید. امید چنان است که در این بامداد، که جهان از روشنی‌های خورشید دانش روشن است، به‌خواست دوست پی بریم، و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ای دوست، چون گوش کمیاب است، چندی است که خامه در کاشانهٔ خود خاموش مانده. کار به جائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته، و پسندیده‌تر آمده.

بگو ای مردمان، سخن به اندازه گفته می شود، تا نورسیدگان بمانند، و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد، تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند، و در بارگاه یگانگی جای گزینند. ای دوست، زمین پاك دیدیم، تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند. بگو، امروز به‌پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانائی از پس پردهٔ جان برآمد...نیکوست کسی که بیاید و بیابد.[٤]





آغاز گفتار، ستایش پروردگار است. ای بندگان، چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است، از آن بنوشید، تا به‌یاری دوست یکتا از خاك تیره پاك شوید و به‌کوی دوست یگانه درآئید، از جهان بگذرید، و آهنگ شهر جانان نمائید.

ای بندگان، آتش پرده سوز، برافروختهٔ دست من است، او را به‌آب نادانی میفسرید. آسمان‌ها نشان‌های بزرگی من است، به‌دیدهٔ پاکیزه در او بنگرید. و ستاره‌ها، گواه راستی منند، به‌این راستی گواهی دهید.

ای بندگان، دیدن به‌دیده بوده، و شنیدن به‌گوش. هر که در این روز فیروز، آواز سروش را نشنید، دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشی است که به‌دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی، و گوش هوش فرا دار، تا گفتار خوش جانان بشنوی.

ای بندگان، اگر درد دوست دارید، درمان پدیدار. اگر دارای دیدهٔ بیننده‌اید، گُلِ روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی برافروزید، و از نادان بگریزید. اینست گفتار پروردگار جهان.

ای بندگان، تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به‌یاد دوست بیامیزید، و از دشمن به‌پرهیزید. دشمن شما چیزهای شماست که به خواهش خود آن را یافته‌اید، و نگاه داشته‌اید، و جان را به‌آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را به‌یاد گمراهان میالائید.

ای بندگان، به‌راستی می‌گویم، راستگو کسی است که راه راست را دیده. و آن راه یکی است، و خداوند آن را پسندیده، و آماده نموده. و این راه در میان راه‌ها، مانند آفتاب جهان‌تاب است در میان ستارگان. هر کس به‌این راه نرسیده، آگاه نه، و بی‌راه بوده. اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند.



ای بندگان، روزگار بنگاه دیوان است. خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان، گمراهانند که در خوابگاه فراموشی، با کردار تباه آرمیده‌اند. خواب آنها خوشتر از بیداری است، و مردن آنها دلکشتر از زندگی.

ای بندگان، نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان. امروز، دارای روان تنی است که به‌جان آهنگ کوی جانان نموده. انجام هر آغاز امروز است، خود را کور مکنید. دوست یکتا نزدیك است، خود را دور منمائید.

ای بندگان، تن‌های شما مانند نهال‌های باغستان است، و از بی‌آبی نزدیك به‌خشکی است. پس به‌آب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روان است، تازه نمائید. گفتار را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت، مرد کردار اوست، وگر نه مردار به از اوست.

ای بندگان، سخن دوست شیرین است کو کسی که بیابد، کجاست گوشی که بشنود. نیکوست کسی که امروز با دوست پیوندد، و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد، تا جهان تازه بیند، و به‌مینوی پاینده راه یابد.

پروردگار جهان می‌فرماید، ای بندگان، از خواهش‌های خود بگذرید، و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهنما نروید، و گفتار هر راه نما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان، گمراهانند، و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است، و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان، راستی پیشه کنید، و از بیچارگان رو بر مگردانید، و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.

ای بندگان، از کردار بد پاك باشید، و به‌گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.[۵]

۲۷



نمونه‌هائی از گفتار و آثار حضرت عبدالبهاء

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس ۲۱ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

حال جمیع بشر معرض غم و غصّه و ملال هستند. انسانی نیست که از برای او حزن و الم و مشقّت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مادیات حاصل می‌شود، چاره نیست جز اینکه رجوع به‌روحانیات بکنیم. وقتیکه از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد، انسان توجّه



به روحانیات می‌کند، زائل می‌شود. انسان وقتی در نهایت مشقّت، نهایت یأس می افتد، چون به‌خاطر آید خدای مهربان دارد، مسرور می شود. اگر به شدّت فقر مادّی افتد، به‌احساسات روحانی آید، خود را از کنز ملکوت غنی بیند....وقتی که در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود، به‌فکر پرواز به‌عالم روح می‌افتد، مسرور می‌شود. وقتی که حیات جسمانی مختل باشد، به‌فکر حیات ابدیه افتد، ممنون می‌شود.

امّا این نفوسی که توجّهشان صِرف به‌عالم مادیات است...در وقت بلا و محن چه تسلّی خاطر دارند؟ نفسی که معتقد به‌این باشد که حیات انسان محصور در حیات مادّی است، چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی گرفتار شود...به‌چه چیز امید دارد؟ و به‌چه چیز تسلّی یابد؟ کسی که معتقد به‌حی قدیر مهربان نیست، چگونه روحِ و ریحان [شادی و نشاط] یابد؟ یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است.

پس شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید، و انجذابات قلبی. دیدهٔ بینا دارید، و گوش شنوا. جانی زنده دارید، و دلی مملوّ از محبت‌الله. در هر مصیبتی گرفتار شوید، تسلّی خاطر دارید. اگر زندگانی دنیوی مختل شود، به حیات آسمانی مستبشر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید، به نورانیت ملکوت مسرورید. هر انسانی که احساس روحانی دارد، تسلّی خاطر دارد.

من چهل سال در حبس بودم، با آنکه تحمّل یکسال ممکن نبود. هر نفسی را به‌آن حبس می آوردند یکسال بیشتر زندگانی نمی‌کرد. از غم و غصّه هلاك می‌شد. لکن من الحمدلله در این چهل سال در نهایت سرور بودم. هر صبح بر می‌خواستم، مثل اینکه یك بشارتی جدید به‌من می‌رسید. هر شب تاریك می شد، نورِ سرور در قلب می افزود...اگر توجّه به خدا نبود، احساسات روحانی نبود، چهل سال در حبس چه می‌کردم؟

پس معلوم شد، اعظم موهبت عالم انسانی، احساسات روحانی است، و حیاتِ ابدی انسان توجّه به‌خدا. امیدوارم روز به‌روز توجّهتان به‌خدا زیاد شود، و تسلّی خاطر بیشتر گردد...و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود. اینست منتهیٰ آمال و آرزوی ما، از خدا چنین می‌خواهم.[۱]

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۷ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

رؤسای ادیان امروز گمان می‌کنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است. لهذا هر قومی تشبّث به‌تقالید نموده، آن را حقّ می‌دانند. و این تقالید چون حقیقت نیست، لهذا مخالف با یکدیگر است. و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده. زیرا همچنین گمان می‌کنند که دین مخالف علم است، و عقائد دینیه را تفکّر و تعمّقی لازم نیست، و تطبیق به‌عقل و علم جائز نه...و حال آنکه علم و عقل نور است، دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلّی نباشد جهل است...

اعظم موهبت الهی برای انسان علم است. و امتیاز انسان از حیوان به‌عقل و علم است...انسان آنچه می‌شنود باید آن‌را تطبیق به‌عقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند، آن حقّ است.[۲]

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۷ اکتوبر، ۱۹۱۱ میلادی

از جملهٔ برهان حضرت محمّد قرآن است که به‌شخص امّی وحی شده. و یك معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است...و از این گذشته



مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می نماید که مخالف قواعد فلکیهٔ آن زمان بود، بعد ثابت شد که منطوق قرآن حقّ بود.

مثلاً یك مسأله از مسائل ریاضیهٔ قرآن این است که تصریح به‌حرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل، ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده، و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرّك دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند، و آلات و ادوات اختراع کردند، و کشف اسرار نمودند، ثابت و محقّق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است، و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند.

حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدّنه با وجود تدرّس و تدریس در مسائل فلکیه، خطا نمایند و شخص امّی، از قبائل جاهلهٔ بادیةالعرب که اسم فنّ ریاضی نشنیده بود، با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده، به‌حقیقت مسائل غامضهٔ فلکیه پی برد، و چنین مشاکل ریاضیه را حلّ فرمود. پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق‌العادّه بوده و به‌قوّت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی‌تر و کافی‌تر ممکن نیست. و این قابل انکار نه.[۳]

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس

۱۰ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

اوّل اساس بهاءالله تحرّی حقیقت است. یعنی باید نفوس از تقالیدی که از آباء و اجداد موروث مانده، منزّه و مقدّس گردند. زیرا موسویان تقالیدی دارند، زردشتیان تقالیدی دارند، مسیحیان تقالیدی دارند، بودائی‌ها تقالیدی

دارند، هر ملّتی تقالیدی دارد. گمان می‌کند که تقالید خودش حقّ است، و تقالید دیگران باطل...چگونه می شود حقّ ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترك تعصّب بکند، مسیحی ترك تعصّب بکند...تا این قسم نشود، ممکن نیست حقیقت ظاهر شود...

نتیجهٔ این بحث چه می شود؟ نتیجه اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند. نه به هیچ ملّتی متمسّك باشند، و نه از هیچ ملّتی متنفّر...اختلاف در تقالید است. تحرّی حقیقت سبب می شود که جمیع بشر متّفق می‌شوند. این یك اساس از اساس بهاءالله است.٤

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس
۲۵ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

جمیع مظاهر مقدّسه خدمت به‌حقیقت فرمودند. حضرت موسیٰ ترویج حقیقت فرمود. حضرت مسیح تصریح حقیقت کرد...حضرت رسول تبشیر به‌حقیقت داد...حضرت بهاءالله تأسیس حقیقت فرمود...

خداوند با کلّ در نهایت صلح است، ما چرا با یکدیگر جنگ نمائیم؟ خداوند با کلّ مهربانست، ما چرا نامهربان باشیم؟ خداوند خالق کلّ و رازق کلّ و مربّی کلّ و حافظ کلّ است، ما چرا از یکدیگر جدا هستیم؟

سبب اینست که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده، و تشبّث به تقالید موهومه گشته. و چون تقالید مختلف است، سبب بغض و عداوت بین بشر گردیده. امّا اگر به‌اساس ادیان الهی نظر کنیم، کلّ یکی است. و اگر رجوع به‌آن نمائیم، کلّ متّحد و متّفق می‌شویم. و عَلَم وحدت عالم انسانی در جمیع آفاق موج زند. نهایت این است که بعضی جاهلند باید تعلیم



نمائیم، اطفالند باید تربیت شوند، تا به بلوغ رسند، مریضند باید به نهایت مهربانی معالجه گردند...

اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشر گشته و احساسات الهیه از میان رفته...

پس ای اهل ادیان، بیائید تا از تقالید اوهام منزّه شوید، و به اساس ادیان الهی تشبّث نمائید، تا متّفق و متّحد شوید، و پرستش حقیقت کنید، و در نهایت الفت و یگانگی در ظلّ خیمهٔ توحید راحت و آسایش نمائید.[۵]

قسمتی از خطابهٔ حضرت عبدالبهاء در پاریس
۲۶ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

هر پیغمبری مژده به خَلَف خویش داد. هر خَلَفی تصدیق سَلَف نمود. موسیٰ خبر از مسیح داد. مسیح تصدیق موسیٰ کرد. حضرت مسیح خبر از محمّد داد. حضرت محمّد تصدیق مسیح و موسیٰ نمود. جمیع با یکدیگر متّحد بودند. ما چرا اختلاف کنیم؟ ما امّت آن نفوس مقدّسه هستیم. همین قسم که انبیا محبّ یکدیگرند، ما نیز باید محبّ یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یك خدائیم. و الطاف الهی شامل عموم است. خدا با جمیع صلح است. ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم؟ خدا با همه مهربانست. ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم؟ اساس ادیان الهی محبّت است و الفت و یگانگی...

وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و به‌دوستی و راستی پردازیم. تعصّب مذهبی نماند. تعصّب جنسی نماند. تعصّب وطنی نماند. با یکدیگر در نهایت الفت محبّت کنیم. بندهٔ یك درگاهیم و مستفیض از انوار یك آفتاب. به‌جمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و به‌جمیع کتب آسمانی موقن شویم.

از جمیع تعصّبات بیزار شویم و خدمت به خدا کنیم. وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم. فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات درنده نباشیم. به‌خونریزی راضی نگردیم. خون بشر را مقدّس دانیم. این چنین خون مقدّس را از برای خاك نریزیم...

ملاحظه کنید الآن در طرابلس غرب چه می شود. چه بسیار پدرانی بی پسر می شوند. چه بسیار اطفال صغیر بی پدر می گردند. چه‌قدر مادران مهربان در مصیبت فرزندان خود می گریند. چه‌قدر زنان در مصیبت شوهران فغان و ناله می کنند. این خون انسانی از برای خاك ریخته می شود. حیوانات درنده از برای خاك جنگ نمی‌کنند. هر یك به‌محلّ خود قناعت می‌نماید. گرگ به‌لانهٔ خود قناعت می کند. پلنگ به مغارهٔ خود اکتفا می نماید. شیر به بیشهٔ خود قناعت کند. هیچ‌یك به‌فکر تعدّی در حقّ دیگری نیفتد. ولی افسوس که انسان بی رحم اگر همهٔ آشیانه‌ها را به تصرّف آرد باز در فکر آشیانهٔ دیگر است. و حال آنکه خدا بشر را انسان خلق کرده، ولی از حیوانات درنده بدتر شده. حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمی درند. گرگ هرقدر درنده باشد در یك شب نهایت ده گوسفند می درد. ولکن یك انسان...صدهزار بشر را در یك روز قتل می‌نماید. حال انصاف دهید این به‌چه قانون درست می‌آید؟

اگر یك نفسْ انسانی را بکشد، او را قاتل گویند. امّا اگر خون صدهزار نفس را بریزد، او را سرور دلیران گویند. اگر نفسی ده درم از کسی بدزدد، او را سارق مجرم گویند. امّا اگر یك مملکت را غارت کند، او را فاتح نامند. اگر یك خانه را آتش زند، او را مجرم شمرند. لکن اگر مملکتی را به‌آتش توپ و تفنگ بسوزاند، او را جهانگیر گویند.



اینها جمیعاً...از عدم ایمان است. زیرا اگر انسان معتقد به‌عدالت الهی باشد، راضی نمی‌شود خاطری بیازارد. و به‌ریختن قطره‌ای از خون راضی نگردد. بلکه شب و روز می‌کوشد تا خاطری را مسرور کند...

امید ما چنانست که وحدت عالم انسانی انتشار یابد. بغض و عداوت بین بشر برافتد. صلح اکبر آشکار گردد. و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و...این مشروط و موکول بر این است که صلح‌پرور در دنیا بسیار گردند. محبّ عالم انسانی تزاید یابد. افکار عمومی منعطف به صلح شود. تا از کثرت محبّینَ صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتّحاد شوند.

محبّت نورانیت است، بغض و عداوت ظلمت است. محبّت سبب حیات است، عداوت سبب ممات. البتّه عقلا حیات را بر ممات ترجیح دهند. اتّحاد را بر اختلاف مرجّح شمرند. و به‌جان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود. شمس حقیقت اشراق کند. عالم عالم دیگر شود. کرهٔ ارض جنّتی در نهایت طراوت و لطافت گردد. شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند. جنوب و شمال دست به‌دست یکدیگر دهند. تا محبّت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید. زیرا محبّت به‌خلق محبّت به‌خداست. مهربانی به‌خلق خدمتی به‌خدا.

دعا کنید، به‌جان و دل بکوشید تاسبب محبّت بین بشر شوید. تا سبب عدالت شوید. تا سبب اتّحاد شرق و غرب گردید. بلکه انشاءالله تعصّب مذهبی، تعصّب جنسی، تعصّب سیاسی، تعصّب وطنی نماند. عالم آسایش و راحت یابد. جمیع شماها اولاد دارید. می دانید چه قدر عزیزند. این بیچارگان که الآن اولادشان شرحه شرحه می‌شوند آنها هم مثل شما هستند.



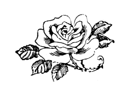
ملاحظه کنید اگر پدر و مادری طفل عزیز خود را به‌خون آغشته بیند چه حالت پیدا می‌کند...

خدا ما را خلق کرده که با یکدیگر محبّت کنیم، الفت کنیم، نه به یکدیگر شمشیر کشیم. بل محفل الفت و محبّت ترتیب دهیم. انجمن عدل تأسیس کنیم نه صف حرب بیارائیم. چشم به‌ما داده که یکدیگر را به‌محبّت‌الله نظر کنیم. دل داده که تعلّق به‌یکدیگر داشته باشیم، نه اینکه با یکدیگر بغض و عداوت داشته باشیم...

از خدا بخواهید که شما را مؤید کند و به فضائل عالم انسانی موفّق نماید. چراغی را که ایزد برافروخت خاموش نکنیم. باران رحمت پروردگار را قطع ننمائیم. برکت آسمانی را مانع نشویم. موفّق به‌آن شویم که عالم انسانی را تزیین دهیم. شرق و غرب را روشن کنیم. جمیع امم را با هم ارتباط دهیم. بنیان جنگ را براندازیم و سبب الفت قلوب شویم. اینست منتها آمال ما. اینست رجای ما. از خدا امیدواریم که به‌آن موفّق گردیم.[۶]



خداوندا بندگان را در ظلّ عنایت پناه ده. نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن. بیچارگان را ملجئی بخش، و آوارگان را سر و سامانی ده. دل های شکسته را مسرور کن، و مرغان بال شکسته را پرواز ده. تشنگان را از سلسبیل عنایت بنوشان، و فقیران را از گنج ملکوت مستغنی فرما. طفلان را در مهد عنایت پرورش ده تا به‌بلوغ رسند. مریضان را به‌درمان آسمانی درمان فرما تا صحّت و عافیت یابند. خداوندا کوران را بینا کن وکران را شنوا نما. مردگان را زنده کن و پژمردگان را تر و تازه فرما. نومیدان را امیدوار کن و محرومان را بهره‌ای عطا فرما. توئی بخشنده، توئی دهنده، و توئی مهربان.



ای پروردگار، هرچند ضعیفیم ولی تو قوی هستی، و هرچند فقیریم تو غنی هستی، و هرچند ذلیلیم تو عزیز هستی. پس نظر به‌فقر و ضعف مفرما. بلکه آنچه مقتضای غنای مطلق و قوّت و قدرت توست ارزانی کن. توئی رحیم، توئی رحمن، توئی بخشنده، توئی مهربان.[۷]

نمونه‌هائی از نامه‌های حضرت عبدالبهاء

هوالله

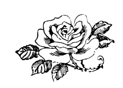
ای سرور هوشمندان، آنچه به‌قلم مشکین نگاشتی خواندیم و به‌آستان یزدان زبان ستایش گشادیم، که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید، که در دل‌های یاران سپیدهٔ امید دمید، و مژده رسید، که ای یاران دیرین، بجوشید و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپردهٔ پیشینیان را برافراخت، و پرچم فارسیان را بلند نمود، و اختر ایرانیان را روشن کرد. خزان گذشت و دی بسر آمد. باد بهار رسید، و گلشن مشکبار دمید. تا اسیران سرور گردند و بی‌نوایان رهبر. هر بی‌سر و سامان سر و سامان جوید، و لانهٔ ویران ایوان کیوان گردد. کلبه و دودمان دیرین بهشت برین گردد، و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت دلنشین. پس باید به‌پاداش این بخشش خداوند آفرینش، کوشش نمود تا همهٔ یاران در سایهٔ سراپردهٔ یزدان در آیند، و بزرگواری جهان آسمان رخ بگشاید. تا روی زمین آئینهٔ چرخ برین گردد، و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد.

ای یزدان پاك، این بندهٔ دیرین را اندوهگین مخواه. شادمانی آسمانی بخش و فرّ یزدانی بده. ستارهٔ روشن نما و گل گلشن کن. سرور راستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه. رویش را بدرخشان و گوهرش را بیفشان. جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما. تا بوی خوی خوشش جان‌پرور گردد و پرتو رویش افزون از ماه و اختر. توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا.

ای یار دیرین، پرسش چند نموده بودی. پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردد...زیرا باید فرمایش یزدان بر یك روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید، انتهی.

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد، و در هر نَفَس تغییر و تبدیل جوید...مَثَل عالم امکان مَثَل هیکل انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه. بلکه از طبیعتی به‌طبیعتی دیگر و از مزاجی به‌مزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوّع شود. لهذا پزشك دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید. به‌دیدهٔ بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیرخوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید. زمان طفولیت را حکمی، و دم شیرخواری را رزقی، و سنّ بلوغ را اقتضائی، و جوانی را قوّت و قدرتی، و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی. و در هر درجه انسان را اقتضائی، و دردش را درمانی. هم‌چنین موسم صیف را اقتضائی، و فصل خزان را خصوصیتی، و موسم دی را برودتی، و وقت بهار را نسیم معطّری و شمیم معنبری.

حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به‌تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد. و به‌تبدیل امراض، تغییر علاج شود. پزشك دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصد اصلی صحّت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اوّل موافق بود، چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد. ولی رنجور دانا اذعان نماید، و بر وجدان بیفزاید.



و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است: قسمی تعلّق به‌عالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلّق به‌جهان جان و دل. اساس آئین روحانی لم یتغیر و لم یتبدّل است. از آغاز ایجاد تا یوم میعاد، و تا ابدالاباد، بر یك منوال بوده و هست. و آن فضائل عالم انسانی است، و آئین حقیقی دائمی سرمدی یزدانی، و روش و فرمایش ابدی خداوند آفرینش است. و قسمی از آئین تعلّق به‌جسم دارد. آن به‌مقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه‌ای از سنّ تبدیل و تغییر یابد...

امّا اسّ اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست. مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران، از لوازم آئین یزدان است، و این ابداً تغییر ننموده و نخواهد نمود. امّا احکام جسمانی البتّه به‌اقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید. شما به‌بصر انصاف ملاحظه نمائید. در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحتی بی‌اندازه یافته، آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینیان به‌تمامه مجریٰ گردد؟ لاوالله. و از این گذشته، اگر در ظهور مظاهر مقدّسه آئین تازه تأسیس نگردد، جهان تجدید نشود، و هیکل عالم در قمیص تازه جلوه ننماید.[8]

وقت بیداری است و هنگام هوشیاری و دم بی‌قراری. ایام این عالم درگذر است و فنای ابدی از برای نفوس غافله مقرّر. تا وقت هست فرصت غنیمت دانید شمعی برافروزید عَلَم تقدیس برافرازید...اینست نصیحت عبدالبهاء. به جان بکوشید و محبّ عالم باشید. خادم صلح و صلاح شوید و کافل فوز و فلاح گردید. خیرخواه عموم عالم باشید و خدمت به‌هیئت عالم انسانی کنید.[9]



پس احبّای الهی باید...نظر را پاك نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند. همیشه به‌این فکر باشند که خیری به‌نفسی رسانند و محبّت و رعایتی و مودّت و اعانتی به‌نفسی نمایند. دشمنی نبینند، و بدخواهی نشمرند. جمیع من علی‌الارض را دوست انگارند، و اغیار را یار دانند، و بیگانه را آشنا شمرند، و به‌قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی آزاد گردند. الیوم مقرّب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد، و اعدا را درّ عطا مبذول دارد، حتّی ستمگر بیچاره را دستگیر شود، و هر خصم لدود را یار ودود...

ای یاران عزیز، جهان در جنگ و جدال است، و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال. ظلمت جفا احاطه نموده، و نورانیت وفا پنهان گشته. جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده، و با یکدیگر جنگ و ستیز می‌نمایند. بنیان بشر است که زیر و زبر است. هزاران خانمان است که بی‌سر و سامانست. در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته به‌خاك و خونست و خیمهٔ سعادت و حیات منکوس و سرنگون.

سروران سرداری نمایند و به‌خونریزی افتخار کنند و به‌فتنه‌انگیزی مباهات نمایند. یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امّتی آختم. و دیگری گوید مملکتی با خاك یکسان ساختم. و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم. اینست مدار فخر و مباهات بین نوع بشر. در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم، و آشتی و حقّ‌پرستی مقدوح...

این زندگانی عالم فانی در اندك زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود...



یتیمان را پدر مهربان گردید، و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید. فقیران را کنز غنا گردید، و مریضان را درمان و شفا. معین هر مظلومی باشید، و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمائید، و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید، و اعتنا نکنید. بالعکس معامله نمائید. و به‌حقیقت مهربان باشید، نه به‌ظاهر و صورت.

هر نفسی...باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد، و موهبت آمرزگار. بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند، و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار...محبّت نور است در هر خانه بتابد، و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلّی زائل گردد، تا سرّ پنهان آشکار شود، و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد.[١٠]

آنی سکون نیابید و دقیقه‌ای قرار مجوئید و دمی نیاسائید. مانند دریا پر جوش گردید و به مثابهٔ نهنگ بحر بقا به خروش آئید. صمت و سکون و قرار و سکوت شأن اموات است نه احیاء و از خصائص جماد است نه طیور گلشن ملاء اعلیٰ. عنقریب این بساط حیات منطوی شود و این لذائذ و نعماء منتهی گردد. از برای نفوس یأس حاصل شود و هر مقصد و آرزوئی باطل گردد. پس تا جان در جسد است باید حرکتی نمود و همّتی کرد و بنیانی بنیاد نهاد که قرون و اعصار فتور به ارکان نرساند و احقاب و ادهار سبب انهدام نشود، ابدی باشد، و سرمدی تا سلطنت جان و وجدان در دو جهان ثابت و برقرار گردد. این است وصیت عبدالبهاء.[١١]

ای بندگان...چراغ یزدان روشن است و پرتو مهر آسمان، روشنی‌بخش گلزار و گلشن. بانك سروش است که بلند است و مژدهٔ پرجوش و خروش است که

جان‌بخش هر ارجمند و مستمند. بخشش یار مهربانست که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهربار است. دریای دانش و هوش است که گوهرفشان است و آتش جهان دل و جان است که زبانه‌اش تا دامنهٔ آسمان است.

پس ای یاران یزدانی و دوستان جانی، ستایش پاك‌یزدان را که از کشور ایران چنین آفتابی آشکار نمود و از خاك پاك پارسیان چنین دار پرباری نمودار فرمود. دست نیاز به درگاه خداوند بی انباز دراز کنید که ای پروردگارِ آمرزگارِ نیکوکار، ستایش و نیایش تو را سزاوار که این کشور خاموش را پر آتش نمودی و این افسردگان بی‌هوش را به‌جوش و خروش آوردی. ناامیدان را نوید امید دادی و مستمندان را به‌گنج روان راه نمودی... و بیچارگان را سر و سامان بخشیدی.

ای پروردگار، آنچه در نامه‌های آسمانی نوید فرمودی آشکار کن و آنچه به زبان پیغمبران گفتی نمودار فرما. نیروی یزدانیت بنما و بخشش آسمانیت آشکار کن. این کشور را بهشت برین ساز و این خاور و باختر را پرتوبخش روی زمین. این پارسیان را آسمانیان کن و این بی‌نام و بی‌نشان‌ها را چون اختران پرتو افشان. توئی توانا، توئی بینا، توئی شنوا، توئی پشتیبان.[۱۲]

❀ ❀ ❀

روز آخر است. من فردا عازم رفتن هستم و شماها را نصیحت می‌کنم. همّتتان را بلند کنید و مقصدتان را عالی فرمائید. این عالم جسمانی حیات موقّت است لابد منتهی می شود. حیات و لذائذ این عالم فانی است، راحتش منتهی به زحمت، عزّتش منتهی به ذلّت، حیاتش منتهی به ممات، بقایش منتهی به‌فنا می‌شود. هرچیزی که بقا ندارد در نزد عاقل جلوه ندارد. زیرا انسان عاقل توجّه به‌عالم فانی نمی‌کند، توجّه به‌عالم باقی می‌کند، به



حیات موقّت قناعت نمی‌کند، حیات ابدی می طلبد. در ظلمت طبیعت نمی ماند، آرزوی ملکوت انوار می‌کند. لهذا قناعت به‌این حیات فانیه نکنید. یك حیاتی طلبید که نهایت ندارد. عزّتی طلبید که ابدی و سرمدی است، یك راحتی طلبید که آسمانی است، روحانیتی طلبید که ربّانی است...

ملاحظه کنید عقلائی که از پیش گذشته‌اند، دانایانی که از پیش گذشته‌اند، انبیائی که از پیش گذشته اند. آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند. اعتنائی به‌حیات موقّتی این دنیا ننمودند. حیات ابدی می طلبیدند. هرچند در زمین بودند لکن در ملکوت ابهی سیر می نمودند. هرچند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا می جستند. تا آنکه ارواح مقدّسهٔ آنها به‌ملکوت ابهی صعود نمود و حیات ابدی یافتند.

ملاحظه کنید که جمیع اعاظم دنیا کلّ معدوم شدند. اثری از آنها باقی نیست. ولکن آن نفوس مقدّسه الی الابد آثارشان باقی است. شمع جمیع ملوك خاموش شد ولکن شمع آنان روزبروز روشن تر گشت. چه قدر در این عالم ملکه‌ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند. جمیع آنها معدوم شدند، اثری از آنها نمانده است، مگر آنکه در بعضی کتب تاریخ اسمی از آنان مذکور. ولکن مریم مجدلیه یك زن دهاتی بود، چون به‌انوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت و الی‌الابد از افق عزّت ابدیه می درخشد. از اینجا قیاس کنید که نفوسی که درملکوت ابهی داخل می‌شوند چه عزّت ابدی می‌یابند. صیت آنان الی‌الابد باقی است و از افق ملکوت مانند ستاره می‌درخشند.

حیات آنها ابدی است، نام آنها ابدی است، ذکر آنها ابدی است، آثار آنها ابدی است. پس بکوشید تا انوار ملکوت ابهی بیابید، تا به‌فضل الهی زنده شوید...این است وصیت من. در حق شما دعا می‌کنم که خدا الطاف بی‌پایان خود را بر شما نازل کند.[۱۳]

۲۸

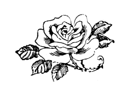


نمونه‌ای از آثار عربی حضرت بهاءالله

گزیده‌ای از لوح سلطان

خطاب به‌ناصرالدّین شاه

تالله انّی ما اردت الفساد بل تطهیرالعباد عن کلّ ما منعهم عن‌التّقرب الی‌الله مالك یوم‌التّناد کنت نائماً علی مضجعی مرّت علی نفحات ربّی الرّحمن و ایقظتنی من‌النّوم و امرنی بالنداء بین‌الارض والسّماء ما کان هذا من عندی بل من عنده و یشهد بذلك سکّان جبروته و ملکوته و اهل مدائن عزّه.



فو نفسه الحقّ لااجزع من البلایا فی سبیله و لا عن الرّزایا فی حبّه و رضائه قد جعل الله البلاء غادیة لهذه الدسکرة الخضراء و ذبالةً لمصباحه الّذی به اشرقت الارض والسّماء.

هل یبقی لاحدٍ ما عنده من ثروته او یغنیه غداً عن مالك ناصیته لو ینظر احد فی الّذین ناموا تحت الرّضام و جاورواالرّغام هل یقدر ان یمیز رمم جماجم المالك عن براجم المملوك لا فو مالك الملوك و هل یعرف الولاة من الرّعاة و هل یمیز اولی الثّروة والغنا من الّذی کان بلا حذاء و وطاء تالله قد رفع الفرق الاّ لمن قضی الحقّ و قضی بالحقّ این العلماء والفضلاء والامراء این دقّة انظارهم و حدّة ابصارهم و رقّة افکارهم و سلامة اذکارهم و این خزائنهم المستورة و زخارفهم المشهودة و سررهم الموضونة و فرشهم الموضوعة هیهات قد صارالکلّ بوراً و جعلهم قضاءالله هباءً منشوراً قد نثل ما کنزوا و تشتّت ما جمعوا و تبدّد ما کتموا اصبحوا لا یری الاّ اماکنهم الخالیة و سقوفهم الخاویة و جذوعهم المنقعرة و قشیبهم البالیة انّ البصیر لا یشغله المال عن النظر الی المآل والخبیر لا تمسکه الاموال عن التّوجه الی الغنّی المتعال این من حکم علی ما طلعت الشّمس علیها و اسرف و استطرف فی الدّنیا و ما خلق فیها این صاحب الکتیبة السّمراء والرایة الصفراء این من حکم فی الزّوراء و این من ظلم فی الفیحاء و این الّذین ارتعد الکنوز من کرمهم و قبض البحر عند بسط اکفهم و هممهم و این من طال ذراعه فی العصیان و مال ذرعه عن الرّحمن این الّذی کان ان یجتبی اللّذات و یجتنی اثمارالشّهوات این ربّات الکمال و ذوات الجمال این اغصانهم المتمایلة و افنانهم المتطاولة و قصورهم العالیة و بساتینهم المعروشة و این دقّة ادیمها و رقّة نسیمها و خریر مائها و هزیز اریاحها و هدیر ورقائها و حفیف اشجارها و این سحورهم المفترة و ثغورهم المبتسمة فواهاً لهم قد هبطواالحضیض و جاورواالقضیض لایسمع الیوم منهم ذکر و لارکز و لایعرف منهم امر و لارمز ایمارون القوم و هم یشهدون اینکرون و هم



یعلمون لم ادر بای وادٍ یهیمون اما یرون یذهبون و لایرجعون الی متی یغیرون و ینجذون یهبطون و یصعدون.

الم یان للّذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله طوبیٰ لمن قال او یقول بلی یا ربّ آن و حان و ینقطع عمّا کان الی مالك الاکوان و ملیك الامکان هیهات لایحصد الاّ ما زرع و لایؤخذ الاّ ما وضع الاّ بفضل الله و کرمه هل حملت الارض بالّذی لاتمنعه سبحات الجلال عن الصعود الی ملکوت ربّه العزیز المتعال و هل لنا من العمل ما یزول به العلل و یقرّبنا الی مالك العلل نسئل الله بان یعاملنا بفضله لا بعدله و یجعلنا ممّن توجّه الیه و انقطع عما سوئه.

یا ملك قد رایت فی سبیل الله مالارئت عین و لاسمعت اذن قد انکرنی المعارف و ضاق علی المخارف قد نصّب ضحضاح السّلامة و اصفّر ضحضاح الرّاحة کم من البلایا نزلت و کم منها سوف تنزل امشی مقبلاً الی العزیزالوهاب و عن ورائی تنساب الحباب قد استهل مدمعی الی ان بلّ مضجعی و لیس حزنی لنفسی تالله رأسی یشتاق الرّماح فی حبّ مولیه و ما مررت علی شجر الاّ وقد خاطبه فؤادی یا لیت قطعت لاسمی و صلب علیك جسدی فی سبیل ربّی بل بما اری النّاس فی سکرتهم یعمهون و لایعرفون رفعوا اهوائهم و وضعوا الههم کانّهم اتخذوا امرالله هزواً و لهواً و لعباً و یحسبون انّهم محسنون و فی حصن الامان هم محصّنون لیس الامر کما یظنّون غداً یرون ما ینکرون.

فسوف یخرجوننا اولوالحکم والغناء من هذه الارض الّتی سمیت بادرنه الی مدینة عکّا و ممّا یحکون انّها اخرب مدن الدّنیا و اقبحها صورةً و اردئها هواً و انتنها ماءً کانّها دار حکومةالصدی لا یسمع من ارجائها الاّ صوت ترجیعه و ارادوا ان یحبسواالغلام فیها و یسدّوا علی وجوهنا ابواب الرّخاء و یصدّوا عنّا عرض الحیوة الدّنیا فیما غبر من ایامنا تالله لو ینهکنی اللّغب و یهلکنی السّغب



و یجعل فراشی من الصّخرةالصّماء و مؤانسی وحوش العراء لااجزع واصبر کما صبر اولوالحزم و اصحاب العزم بحول الله مالك القدم و خالق الامم و اشکرالله علی کلّ الاحوال و نرجو من کرمه تعالی بهذاالحبس یعتق الرّقاب من السّلاسل والاطناب و یجعل الوجوه خالصة لوجهه العزیزالوهاب انّه مجیب لمن دعاه و قریب لمن ناجاه و نسئله بان یجعل هذاالبلاءالادهم درعا لهیکل امره و به یحفظه من سیوف شاحذة و قضب نافذة لم یزل بالبلاء علا امره و سنا ذکره هذا من سنّته قد خلت فی القرون الخالیة والاعصارالماضیة فسوف یعلمون القوم ما لایفقهونه الیوم اذا عثر جوادهم و طوی مهادهم و کلّت اسیافهم و زلّت اقدامهم.

لم ادرالی متی یرکبون مطیةالهوی و یهیمون فی هیماءالغفلة والغوی ایبقی عزّة من عزّ و ذلّة من ذل ام یبقی من اتّکا علی الوسادة العلیا و بلغ فی العزّة الی الغایةالقصوی لا و ربّی الرّحمن کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّی العزیز المنّان ای درع ما اصابها سهم الرّدی و ای فود ما عرّته یدالقضا و ای حصن منع عنه رسول الموت اذا اتی و ای سریر ما کسر و ای سدیر ما قفر لو علم النّاس ماوراءالختام من رحیق رحمة ربّهم العزیز العلاّم لنبذواالملام و استرضوا عن الغلام و امّا الان حجبونی بحجاب الظّلام الّذی نسجوه بایدی الظّنون والاوهام.

سوف تشقّ یدالبیضاء جیباً لهذه اللیلةالدلماء و یفتح‌الله لمدینة باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیهاالنّاس افواجا و یقولون ما قالته‌اللائمات من قبل لیظهر فی الغایات ما بدافی البدایات ایریدون الاقامة و رجلهم فی الرّکاب و هل یرون لذهابهم من ایاب لاوربّ الارباب الاّ فی المآب یومئذ یقوم النّاس من الاجداث و یسئلون عن التراث طوبی لمن لاتسومه الاثقال فی ذلك الیوم الّذی فیه تمرالجبال و یحضر الکل للسّوال فی محضرالله المتعال انّه شدیدالنّکال.



نسئل الله بان یقدس قلوب بعض العلماء من الضغینة والبغضاء لینظروا الاشیاء بعین لا یغلبها الاغضاء و یصعدهم الی مقام لاتقلّبهم الدّنیا و ریاستها عن النّظر الی الافق الاعلی و لا یشغلهم المعاش و اسباب الفراش عن الیوم الّذی فیه یجعل الجبال کالفراش و لو انّهم یفرحون بما ورد علینا من البلاء فسوف یأتی یوم فیه ینوحون و یبکون.

فو ربّی لو خیرت فیما هم علیه من العزّة والغناء والثّروة والعلاء والرّاحة والرّخاء و ما انافیه من الشّدة والبلاء لاخترت ما انافیه الیوم والان لا ابّدل ذرة من هذه البلایا بما خلق فی ملکوت الانشاء لولا البلاء فی سبیل الله ما لذلی بقائی و مانفعنی حیوتی و لایخفی علی اهل البصر والنّاظرین الی المنظر الاکبر بانی فی اکثر ایامی کنت کعبد یکون جالساً تحت سیف علّق بشعرة واحدة و لم یدرمتی ینزل علیه اینزل فی الحین او بعد حین و فی کلّ ذلک نشکرالله ربّ العالمین و نحمده فی کلّ الاحوال انّه علی کلّ شیئی شهید.

نسئل الله بان یبسط ظلّه لیسرعن الیه الموحدون و یأدین فیه المخلصون و یرزق العباد من روض عنایة زهراً و من افق الطافه زهراً ویویده فیما یحبّ و یرضی و یوفقه علی ما یقربه الی مطلع اسمائه الحسنی لیغضّ الطّرف ممّا یری من الاحجاف و ینظر الی الرّعیة بعین الالطاف و یحفظهم من الاعتساف و نسئله تعالی بان یجمع الکلّ علی خلیج البحرالاعظم الّذی کلّ قطرة منه تنادی انّه مبشرالعالمین و محیی العالمین و الحمدالله مالك یوم الّدین و نسئله تعالی بان یجعلك ناصراً لامره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتك و تختارلهم ما تختاره لنفسك انّه لهوالمقتدرالمتعالی المهین القیوم.

ضمیمه



اصل آیات عربی که در این کتاب بکار رفته

پیشگفتار

۱. فبشّر عبادالّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئك الّذین هدیهم الله و اولئك هم اولواالالباب. سوره زمر، آیه های ۱۷-۱۸

۳. وانّ ربّك لذو فضل علی النّاس ولکن اکثرهم لایشکرون. سوره نمل، آیه ۷۳

۱۰. یا ایهاالّذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا. ان تصیبوا قوماً بجهلة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. سوره حجرات، آیه ۶

۱۱. فسئل به خبیراً. سوره فرقان، آیه ۵۹

۱۲. انّ الظّن لا یغنی من الحقّ شیئاً. سوره یونس، آیه ۳۶

۱۴. خافواالله و لا تتّبعوا ما عندکم من الاوهام اتّبعوا ما یأمرکم به ربّکم العزیز الحکیم.
حضرت بهاءالله



۱۵. قل ضعواالاوهام تالله قد اشرق نیرالایقان. حضرت بهاءالله

۱٦. هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون انّما یتذکّر اولوالالباب. سوره زمر، آیه ۹

فصل ۱

۱٤. ولو انفقت ما فی الارض جمیعاً ماالّفت بین قلوبهم و لکن الله الّف بینهم انّه عزیز حکیم. سوره انفال، آیه ٦۲

۳۸. اذا جاء نصرالله والفتح و رایت النّاس یدخلون فی دین الله افواجاً فسبح بحمد ربّك.
سوره نصر، آیه های ۱-۳

٤۰. ذلك یوم مجموعٍ له النّاس و ذلك یوم مشهود و مانؤخره الاّ لاجل معدود.
سوره هود، آیه های ۱۰۳-۱۰٤

٤٦. قل اذا جاء النصر کل یدعون الایمان و یدخلون فی امرالله. حضرت بهاءالله

فصل ۲

۲. و ما امرنا الاّ واحد. سوره قمر، آیه ٥۰

۳. شرعِ لکم منالدّین ماوصی به نوحا. سوره شوری، آیه ۱۳

٤. و انّ هذه امّتکم امةً واحدةً و انا ربّکم فاتّقون. فتقطّعوا امرهم بینهم زبراً کلّ حزب بمالدیهم فرحون. سوره مؤمنون، آیه‌های ٥۲-٥٤

۸. و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك...لکل اجل کتاب یمحواالله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتب. سوره رعد، آیه‌های ۳۸-۳۹

۱۱. کلّ یوم هو فی شأن. سوره رحمن، آیه ۲۹

۱۳. وان شیئی الاّ عندنا خزاینه و ما ننزّله الاّ بقدر معلوم. سوره حجر، آیه ۲۱

۱٦. ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدثٍ الاّ استمعوه و هم یلعبون. سوره انبیاء، آیه ۲

۱۷. و ما تأتیهم من آیةٍ من آیات ربّهم الاّ کانوا عنها معرضین. سوره انعام، آیه ٤

۱۸. یا حسرةً علیالعباد ما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزؤن. سوره یس، آیه ۳۰

۲۲. وکلاً نقصّ علیك من ابناءالرسل...موعظة و ذکری للمؤمنین. سوره هود، آیه ۱۲۰

۲۴. لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب. سوره یوسف، آیه ۱۱۱

فصل ۳

۸. فبشّر عبادالّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئك هم اوالالباب. سوره زمر، آیه‌های ۱۷-۱۸

۹. لا اکراه فی الدّین. سوره بقره، آیه ۲۵۶

۱۰. فهل علی‌الرّسل الاّالبلاغ المبین؟ سوره نحل، آیه ۳۵

۱۱. قل یا ایهاالکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد...لکم دینکم ولی دین. سوره کافرون، آیه‌های ۱ و۶

۱۲. ولو شاء ربّك لا من فی الارض کلّهم جمیعاً... سوره یونس، آیه ۹۹

۱۳. فذکّر انّما انت مذکّر. لست علیهم بمصیطر. سوره غاشیه، آیه‌های ۲۱-۲۲

۱۶. و اذا قیل لهم اتّبعوا ما انزل الله قالوا بل نتّبع ماالفینا علیه آبائنا. سوره بقره، آیه ۱۷۰

۱۷. انّا وجدنا آبائنا علی امّةٍ و انّا علی آثارهم مقتدون. قل اولوجئتکم باهدی ممّا وجدتم. سوره زخرف، آیه‌های ۲۳-۲٤

۱۹. اتّخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون‌الله والمسیح... سوره توبه، آیه ۳۱

۲۲. ان یتّبعون الا ّ الظّن و ان هم الاّ یخرصون. سوره یونس، آیه ٦٦

۲۳. و مایتّبع اکثرهم الاّ ظناً انّ الظّنّ لا یغنی من‌الحقّ شیئاً. سوره یونس، آیه ۳٦

۲٤. یقتلون ابناءالرّسول و یدخلون المساجد و یحسبون انّهم من المحسنین. حضرت بهاءالله

۲۵. افرایت من اتّخذ الهه هویه و اضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه... سوره جاثیه، آیه ۲۳

۲۷. قل ضعوا اصنام الاوهام ان هذا مطلع آیات ربّکم العزیزالمحبوب. حضرت بهاءالله

۳۱. وکان‌الانسان اکثر شیئی جدلاً. سوره کهف، آیه ۵٤

۳۲. اذا جاؤك یجادلونك. سوره انعام، آیه ۲۵



۳۳. ان اعظم النّاس خطایا یوم القیامة اکثرهم خوضاً فی الباطل. حضرت محمد (نهج‌الفصاحه)

۳۶. قدرالتبلیغ بالبیان لا بدونه کذلك نزل الامر من جبروت الله العلی الحکیم ایاکم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذکّروها بالبیان الحسنة والموعظة البالغة ان کانت متذکّرة فلها والاّ فاعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الی شطرالقدس مقرّ مقدّس منیر و لا تجادلوا للدّنیا و ما قدّر فیها باحدٍ لانّ الله ترکها لاهلها و ما اراد منها الاّ قلوب العباد و انّها یسخّر بجنودالوحی والبیان کذلك قدّرالامر من انامل البهاء علی لوح القضاء من لدن مقضی علیم.
حضرت بهاءالله

۳۷. ایاکم ان تجادلوا مع احدٍ. حضرت بهاءالله

فصل ٤

۹. فمن کان یرجوالقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً. و لا یشرك بعبادة ربّه احداً.
سوره کهف، آیه ۱۱۰

۱۰. والبلدالطیب یخرج نباته باذن ربّه والّذی خبث لایخرج الاّ نکداً. سوره اعراف، آیه ۵۸

۱۱. انّ‌الّذین آمنوا و عملواالصّالحات یهدیهم ربّهم بایمانهم. سوره یونس، آیه ۹

۱۲. انّ‌الله لایهدی من هو مسرف کذّاب. سوره غافر، آیه ۲۸

۱۷. کذلك نبأالّذین تریٰ فیهم خیراً یومئذٍ و کذلك علّمهم سبل الحقّ لعلّهم یفقهون.
حضرت باب

۳۵. والّذین جاهدوافینا لنهدینّهم سبلنا. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۳۶. انّ‌الّذین قالوا ربّناالله ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکه. سوره فصلّت، آیه ۳۰

۴۳. انّما یوفّی الصّابرین اجرهم بغیر حساب. سوره زمر، آیه ۱۳

٤٤. من لم یجعل‌الله له نوراً فماله من نور. سوره نور، آیه ٤۰

٤۵. من کان یریدالعزّة فللّه العزّة جمیعاً. سوره فاطر، آیه ۱۰

۵٤. لن یعرفنا الیوم الاّ الّذین صفت مرآت قلوبهم و طهرت انظارهم عن النّظر الی غیرالله.
حضرت بهاءالله

۵۵. قل ضعواالاوهام قد اتی‌العلاّم علی ظلل الغمام. حضرت بهاءالله

۵۶. ایاك ان تمنعك شئونات الخلق عن الحقّ. حضرت بهاءالله

فصل ٦

١٤. **والشّمس تجری لمستقرّ لها ذلك تقديرالعزيزالعليم.** **سوره یس، آیه ۳۷**

۳۹. **طوبیٰ لعالم...یدعوالنّاس الی الله الملك العزيز العظيم. تالله ان الارض تباهی به والسّماء تفتخر بوجوده و یکبرن علیه کل الاشياء فی کلّ حين.** **حضرت بهاءالله**

٤٠. **ان اوّل العلم هو عرفانه والّذی فاز به فاز بکل العلوم...طوبی لعالم فاز بالمعلوم و ترك الموهوم.** **حضرت بهاءالله**

فصل ٧

۲۳. **خلقناالنفوس اطواراً فطوبی لمن يعرف اطوارها.** **حضرت بهاءالله**

فصل ٨

١٣. **لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ما الّف بين قلوبهم و لكنّ الله الّف بينهم.**
سوره انفال، آیه ٦٣

فصل ٩

٩. **طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه.** **حضرت بهاءالله**

١٤. **تمسّکوا بحبل الاسباب متوکلين علی الله مسبب الاسباب.** **حضرت بهاءالله**

فصل ١٠

٥. **احبّ الخلق عندالحقّ ارسخهم و اسبقهم فی حبّ الله...** **حضرت بهاءالله**



فصل ۱۲

۱۴. **فتقطّعوا امرهم بینهم زبراً کلّ حزب بمالدیهم فرحون.** سوره مؤمنون، آیه‌های ۵۲-۵۳

۱۵. **و کم من عباد یلبسون الحریر فی کل عمرهم و هم لباس النّار یلبسون بما لایلبسون لباس الهدیٰ والتّقی.** حضرت باب

۲۱. **ایکون افتخارکم بان تأکلوا و تشربوا و تجتمعواالزخارف فی خزائنکم اوالتزّین باحجار الحمر و الصّفرا و لؤلؤ بیض ثمین. ولوکان الافتخار بهذه الاشیاءالفانیه فینبغی للتّراب بان یفتخر علیکم لانّه یبذل و ینفق علیکم کلّ ذلک من مقدّر قدیر.** حضرت بهاءالله

فصل ۱۳

۳. **قل انّ قوّةالله فی قلوب الّذین وحدالله و قالوا انّه لااله الاّ هو.** حضرت باب

۴. **انّه هوالنّور فی ملکوت السّموات والارض و ما بینهما ینوّرالله قلوبکم و یثبت اقدامکم بنوره.** حضرت باب

۵. **فلتکبّرواالله و لتعظّموه و لتقدّسوه و لتوحّدوه و لتعزّزوه و لتعظّموه تعظیماً عظیماً.** حضرت باب

۱۸. **شهدالله انّه لااله الاّ هو له ملك السّموات والارض و ما بینهما لن یدرکه من شیئی و لایعرفه و لایوحّده من شیئی فلا یوجده لم یکن له من مثل و لاشبه و لامن کفو و لاعدل فلتکبّرواالله و لتعظّموه و لتقدّسوه و لتوحّدوه و لتعزّزوه و لتعظّموه تعظیماً عظیماً ذلك ما یدخلنکم فی الجنة ان انتم بآیات الله توقنون.** حضرت باب

۱۹. **لو یعرف نفسه عباده علی ما هو علیه لینقطعن به کل عن کلّ شیئی و یسکنن فی جواره...فلمّا ستر منهم لذاالتفتوا بدونه.** حضرت بهاءالله

۲۰. **انّه کان واحداً فی صفاته و انقطعت کل الصفات عن ساحة قدسه...و یرجع کل ذلك الاسماء والصّفات الی انبیائه و رسله...** حضرت بهاءالله

فصل ۱۴

۷. و اذامس الانسان الضّرّ دعانا...فلمّا کشفنا عنه ضرّه مرّکان لم یدعنا الی ضرّ مسّه.
سوره یونس، آیه ۱۲

۱۹. ثمّ اصلحوا ذات بینکم بحیث لن یهبّ منکم الاّ روائح‌الله و لن یشهد فی وجوهکم الاّ نضرة الفردوس و تکونّن من الّذینهم فی کلّ امر یفرحون و اذا یمسّهم الذلة والبأساء والضّراء فی کلّ ما کان من البلایا و یکون هم یصبرون فی سبیل بارئهم و یتوکّلون علی الله ثمّ الی مرضاته هم متوجهون. حضرت بهاءالله

۳۴. لکل نفس ینبغی ان یختار لنفسه مالایتصرف فیه غیره و یکون معه فی کل الاحوال تالله انه لحب الله لو انتم من العارفین. حضرت بهاءالله

فصل ۱۵

۶. قل یا قوم فاقرئوا کلمات الله علی احسن النغمات لیستجذب منها اهل الارضین والسّموات تالله الحقّ لواحد یتلو ما نزّل من جبروت البقاء...فقد یبعثه الله فی جنّة الخلد علی جمال الّذی یستضیئی من انوار وجهه اهل ملأ الاعلی و یزورنه اهل سرادق القدس و اهل خباءالخفا الّذین ما وقعت علی وجوهم اعین الّذینهم کفروا بآیات الرّحمن ...کذلك یجزی الله عباده الّذین یذکرونه احسن الجزاء من عنده. حضرت بهاءالله

۹. الا بذکرالله تطمئنّ القلوب. سوره رعد، آیه ۲۸

۱۶. بذکری یطهّر کلّ شئی. حضرت بهاءالله

۱۸. انّما یتقبّل الله من‌المتّقین. سوره مائده، آیه ۲۷

۲۳. فاذکرونی اذکرکم. سوره بقره، آیه ۱۵۲

۲۴. اذکرنی فی ارضی لاذکرك فی سمائی. حضرت بهاءالله



فصل ۱۶

۵. **قل كلّ من اوّل الّذى لا اوّل له الى آخرالّذى لا آخر له بمن يظهره الله يسجدون...**

واجعل اللّهم تلك الشّجرة كلّها له ليظهرنّ منها ثمرات ما قد خلق الله فيها لمن قد اراداللهُ ان يظهر به ما اراد فانّنى انا و عزّتك ما اردت ان يكون على تلك الشّجرة من غصنٍ و لا ورقٍ و لا ثمرٍ لن يسجد له يوم ظهوره...و ان شهدت يا الهى على من غصن او ورقٍ او ثمرٍ لم يسجد له يوم ظهوره فاقطعه...

فانّ مثله جلّ ذكره كمثل الشّمس لو يقابلنه الى ما لانهاية مرايا كلهن ليستعكسنّ من تجلّى الشّمس فى حدّهم و ان لم يقابلها من احدٍ فيطلع الشمس و يغرب والحجاب للمرايا.

وانّى ماقصّرت عن نصحى ذلك الخلق و تدبيرى لاقبالهم الى الله ربّهم و ايمانهم بالله بارئهم و ان يؤمنّن به يوم ظهوره كلّ ما على الارض فاذاً يسر كينونتى حيث كلّ قد بلغوا الى ذروة وجودهم و وصلوا الى طلعة محبوبهم...و الاّ يحزن فؤادى و انّى قدربيت كلّ شيئى لذلك فكيف يحتجب احد...

و انّ بهاء من يظهره الله فوق كلّ بهاء و انّ جلاله فوق كلّ جلال و انّ جماله فوق كلّ جمال و انّ عظمته فوق كلّ عظمة و انّ نوره فوق كلّ نور و انّ رحمته فوق كلّ رحمة و انّ كماله فوق كلّ كمال و انّ عزّته فوق كلّ عزّة و انّ اسمائه فوق كلّ اسماء و انّ رضائه فوق كلّ رضاء و انّ علوّه فوق كلّ علوّ و انّ ظهوره فوق كلّ ظهور و انّ بطونه فوق كلّ بطون و انّ علائه فوق كلّ علاء و انّ منّه فوق كلّ منّ و انّ قوّته فوق كلّ قوّة و انّ سلطنته فوق كلّ سلطنة و انّ ملكه فوق كلّ ملك و انّ علمه نافذ فى كلّ شيئى و انّ قدرته مستطيلة على كلّ شيئى. حضرت باب

۶. **قل انّ من يظهره الله حجاب الله الاوّل انتم من وراء ذلك الحجاب غيرالله لاتدركون و من دون ذلك الحجاب كلّ ما يظهر من عندالله تدركون والله غيب ممتنع متعالى محبوب.** حضرت باب



فصل ١٧

٤. انّا ننصرك بك و بقلمك. لا تحزن عمّا ورد علیك و لا تخف انّك من الآمنین. سوف یبعث الله کنوزالارض و هم رجال ینصرونك بك و باسمك الّذی به احیاءالله افئدة العارفین. حضرت بهاءالله

٥. قل ای و ربّی لا اعلم حرفاً الاّ ما علمنی الله بجوده. حضرت بهاءالله

١٠. و انّك انت یا هدهدالسّبا اذهب بکتابی الی مداین الله و ان یسئلك الطّیور عن طیرالقدس قل انّی ترکتها حین الّتی کانت تحت مخالیب الانکار و منسرالاشرار و ما کان عنده من ناصرٍ الاّ الله الّذی خلقه و سوّاه و جعله سراج جماله بین السّموات والارض...

و ان وجدت احداً من احبّائی و یسئل منّی قل تالله انّی خرجت عن مدینة السّجن حین الّذی کان الحسین مطروحاً علی الارض و کان رکبة الشّین علی صدره و یریدان یقطع رأسه و کان السّنان واقفاً تلقاءالرّأس و ینتظر بان یرفعه علی السّنان...فی تلك الحالة رایت شفتاه یتحرّك و ینظر بطرفه الی السّماء بلحاظٍ تقطع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهیمن العزیز القیوم.

و انّی تقرّبت رأسی الی شفتاه سمعت بانّه تحت السّیف یقول یا قوم تالله مانطقت بینکم عن الهویٰ بل بما نطق منطق الطّور فی صدری المقدّس الاصفیٰ تالله لن تشتبه آیات الله بشیئی عمّا قدّر فی جبروت القضاء و عمّا کان فی الآخرة و الاولی.

و انتم یا ملأ الشّرك فاستنشقوا هذه الآیات الّتی نزلت من جبروت الذّات من مالك الاسماء والصّفات ان وجدتم منها رائحة القمیص عن یوسف العزیز اذاً فارحموا علیه و لا تقتلوه باسیاف الغلّ...

قد جئت عن منبع العظمة والجلال و مخزن الرّفعة والاجلال بآیات الّتی ما ظهرت حرف منها فی الملك و هذااللّوح برهانی بینکم و لکم و علیکم ان انتم تعقلون.

و یا قوم تالله کنت ساکناً فی البیت و صامتاً عن کلّ الالحان و لکنّ الرّوح اهتزنی و انطقنی بالحقّ و ظهرت آثاره فی وجهی ان انتم فی جمالی تتفرّسون...



اتقتلون الّذی بامره رفعت السّموات و موجت البحار و اثمرت الاشجار و کشفت الاسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الاستار...ولو انتم تقتلوننی بکلّ الاسیاف او بکلّ السّهام فی کلّ حین تضربون و انطق فی ملکوت السّموات والارض و لن اخاف من احد و هذا مذهبی ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب کلّ الرّسل...و لم ادرانتم بای مذهب تذهبون.

و اذا بلغت نغمات القدس الی ذلك المقام سکت لضعف الّذی اخذه و کان فی تلك الحالة فی مدّة فلمّا افاق فتح عینتاه ثمّ التفت الی شطرالقدس بلحاظ الانس و قال ای ربّ لك الحمد علی بدایع قضایاك و جوامع رزایاك مرّةً اودعتنی بید النّمرود ثمّ بیدالفرعون...و مرّةً اودعتنی فی سجن المشرکین ...و مرّةً قطعت رأسی بایدی الکافرین و مرّةً ارفعتنی الی الصّلیب...و مرّةً ابتلیتنی فی ارض الطّف بحیث کنت وحیداً بین عبادك و فریدا فی مملکتك الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی مقاعدالمشرکین و مواضع المنکرین و مرّةً علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ والبغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصّلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الایام الّتی اجتمعواالمغلّون علی نفسی و یتدبرون فی کلّ حین بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلك بکلّ ما هم علیه لمقتدرون...

فو عزّتك یا محبوبی اشکرك حینئذٍ فی تلك الحالة و علی کلّ ما ورد علی فی سبیل رضائك و اکون راضیاً منك و من بدایع بلایاك و لکن یا الهی اقسمك باسمائك المکنونة و جمالك الظّاهر المستور...بان تدخل فی قلوب عبادك حبّك ثمّ استقرّهم یا الهی علی بساط رحمانیتك ثمّ استظلهم فی ظلّ شجرة فردانیتك و لاتحرّمهم عن نسمات قدسك الّتی تهبّ عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و انّك انت المقتدر علی ما تشاء و انّك انت المهیمن القیوم. حضرت بهاءالله

۱۱. **لا تحزنی عمّا ورد علی جمالی من طغاة خلقی و عصاة بریتی تالله لا یمنعنی البلا عن سروری و لا القضا عن بهجتی و جذبی و اشتیاقی و کلّما ازداد بلائی ازداد شوقی.**
حضرت بهاءالله

۱۲. قد ظنّ المشرکون بانّ البلاء یمنع البهاء عمّا اراداللّه...قل لا و فاطرالسّماء انّه لایمنعه شیئی عن ذکر ربّه العزیزالحمید. حضرت بهاءاللّه

فصل ۱۸

۷. لم یکن الفخر لکم الاّ بان تتّبعوا سنن‌اللّه فی انفسکم. حضرت بهاءاللّه

۸. ما اراداللّه من الارض و ما علیها الاّ قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلیاته. اذاً قدّسوها عن دونها لیرتسم علیها ما خلقت لها. حضرت بهاءاللّه

۹. لا تحملوا علی النّاس ما لاتحملوه علی انفسکم و لن ترضوالاحد ما لاترضونه لکم و هذا خیرالنّصح. حضرت بهاءاللّه

۱۰. اهل البهاء هم عباد لو یردون وادیاً من الذّهب یمرّون عنه کمرّالسّحاب و لایلتفتون الیه ابداً الا انّهم منّی...و لو یردن علیهم ذوات الجمال باحسن الطّراز لاترتّد الیهن ابصارهم بالهویٰ. اولئك خلقوا من التّقویٰ. حضرت بهاءاللّه

۲۶. فاستبقوا الخیرات. سوره بقره، آیه ۱۴۸

۳۴. یا ابن الوجود حاسب نفسك فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب لان الموت یأتیك بغتة و تقوم علی الحساب فی نفسك. حضرت بهاءاللّه

۳۵. قل تلك حیوة تفنی وکلّ نفس تنصرم الی اللّه ربّی و انّه لیوفی اجورالّذین صبروا احسن الّذی کانوا یصنعون و انّ اللّه ربّك یجری مقادیر کلّ شیئی کیف یشاء بامره و انّ الّذین یعملون فی مرضات ربّك اولئك هم الفائزون. حضرت باب

فصل ۱۹

۱. من کان یریدالعزّة فللّه جمیعاً الیه یصعدالکلم الطیب والعمل الصّالح یرفعه.
سوره فاطر، آیه ۱۰

۱۶. طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه. انّه من اهل البهاء. حضرت بهاءاللّه

۱۷. ایاکم یا قوم لاتکوننّ من الّذین یأمرون النّاس بالبّر و ینسون انفسهم اولئك یکّذبهم کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الاشیاء ثمّ ملئکة المقرّبین. و ان یؤثّر قول هؤلاء فی



احدٍ هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فی الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عندالله كمثل السّراج يستضی منه العباد و هو يحترق فی نفسه و يكون من المحترقين.

قل يا قوم لاترتكبوا ما يضيع به حرمتكم و حرمة الامر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقربوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبواالاثم...ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثارالعدل من افعالكم بين عبادناالمخلصين اياكم ان لاتخانوا فی اموال النّاس كونوا امناء بينهم و لاتحرمواالفقراء عمّا اتاكم الله من فضله... حضرت بهاءالله

۱۸. ان ارحموا على انفسكم ثمّ على ذوی القربى ثمّ عبادالله المخلصين و ان وجدتم من ذليلٍ لاتستكبروا عليه لانّ سلطان العزّ يمرّ عليه فی مدالايام و لايعلم كيف ذلك احد الاّ من كان مشيته مشية ربّكم العزيزالحكيم.

ان يا ملأ الاغنياء ان رأيتم من فقير ذی متربةٍ لاتفرّوا عنه ثمّ اقعدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح عليه من رشحات ابحرالقضاء تالله فی تلك الحالة يشهدنّكم اهل ملأ الاعلى و يصلين عليكم و يستغفرنّ لكم و يذكرنّكم و يمجّدنّكم بالسنً مقدّسٍ طاهرٍ فصيح.
حضرت بهاءالله

۱۹. فيا طوبىٰ لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبّذالمحسنً لن يستهزء بمن عصىٰ و يستر ما شهد منه ليسترالله عليه جريراته و انّه هو خيرالسّاترين.

كونوا يا قوم ستّاراً فی الارض و غفّاراً فی البلاد ليغفركم الله بفضله ثمّ اصفحوا ليصفح الله عنكم و يلبسكم بردالجميل. و ان استجاركم احد من المؤمنين و كنتم مستطيعاً فآجروه و لاتحرموه عمّا اراد ليجركم الله فی ظلّ رحمته...

قل يا قوم عليكم بالصّدق الخالص لانّ به يزين انفسكم و يرفع اسمائكم و يعلو مقداركم و يزداد مراتبكم بين ملأ الارض و فی الآخرة لكم اجر كان على الحقّ عظيم.

من وجد لذّة العبودية و حلاوتها يبدّلها بشيئى عمّا خلق بين السّموات والارضين و بها تستضيئى وجوهكم و تطهّر صدوركم و تقدّس انفسكم و تعلوا آثاركم بين العالمين. ثمّ اعلموا بانّ اكرمكم عندالله اخضعكم و اتقاكم... حضرت بهاءالله



۲۰. و انّك زين نفسك بحبّى ثمّ قلبك بذكرى ثمّ لسانك بتبليغ امرى.ثمّ امش بين النّاس بوقارالله و سكينته ليظهر منك آثاره بين العالمين ان اشتعل فى نفسك من هذه النّار الّتى اوقدهاالله فى قطب الجنان ليحدث منك حرارة الامر فى افئدة الّذينهم آمنوا بالله و كانوا من المؤمنين. ان امش على اثرى و لا تكلّم الاّ على الصّدق الخالص ثمّ اخضع لعبادالله الموّحدين. كذلك يعظك لسان الامر ان استمع بما امرت ثمّ اعمل به لتكون من الفائزين.

انّ الّذين لن يظهر منهم اثارالله فى اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان و لكنّ النّاس اكثرهم احتجبوا عن امرالله و كانوا من قوم سوءٍ اخسرين... قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سويه ثمّ اركانكم عن كلّ ما يمنعكم عن اللّقا و يقرّبكم الى ما يأمركم به الهوىٰ اتّقواالله يا قوم و كونوا من المتّقين قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لاتفعلوا فماالفرق بينكم و بين الّذينهم قالواالله ربّنا فلّما جائهم على ظلل القدس اذاً كفروا به و كانوا من المنكرين. حضرت بهاءالله

فصل ۲۲

۳. و انّ الله قد خلق النوم فى العباد ليوقنون بعوالم الاخرة والنشأة الباقيه. حضرت باب

٤. و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى و اضلّ سبيلاً. سوره بنى اسرائيل، آيه ۷۲

۹. ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عندالله. ان الله بما تعلمون بصير. سوره بقره، آيه ۱۱۵

۱۱. انّا جعلنا ما على الارض زينةً لها لنبلوهم ايهم احسن عملاً. سوره كهف، آيه ۷

۱۲. انّ الدّنيا حلوة خضرة و انّالله مستخلفكم فيها لينظر كيف تعلمون. حضرت محمّد

۱٦. و نبلوكم بالشّر والخير فتنةً والينا ترجعون. سوره انبياء، آيه ۳٦

۱۷. ليبلوكم ايكم احسن عملاً. سوره هود، آيه ۷

۱۸. و اعلموا انّما اموالكم و اولادكم فتنة و انّ الله عنده اجر عظيم. سوره انفال، آيه ۲۸

۱۹. و جعلنا بعضكم لبعض فتنةً. سوره فرقان، آيه ۲۰

۲۷. حتّى اذا جاء احدهم الموت قال ربّ ارجعون لعلّى اعمل صالحاً فيما تركت كلاّ. سوره مؤمنون، آيه‌هاى ۹۹-۱۰۰



۲۸. و لو تری اذ وقفوا علی النّار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذّب بآیات ربّنا و نکون من المؤمنون. سوره انعام، آیه ۲۷

۲۹. یوم یأتیهم العذاب فیقول الّذین ظلموا ربّنا اخّرنا الی اجل قریب نجب دعوتك و نتبع الرّسل. سوره ابراهیم، آیه ٤٤

۳۱. و ماالحیوة الدّنیا الاّ لعب و لهو و للدّارالاخرة خیر للّذین یتقون افلاتعقلون. سوره انعام، آیه ۳۲

۳۲. ما عندکم ینفد و ما عندالله باق. سوره نحل، آیه ۹٦

۳۸. خلّصوا انفسکم عن الدّنیا و زخرفها ایاکم ان لاتقربوا بها لانّها یأمرکم بالبغی والفحشاء و یمنعکم عن صراط عزّ مستقیم ثمّ اعلموا بانّ الدّنیا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بما سویه والاخرة ما یقرّبکم الی الله العزیزالجمیل و کلّما یمنعکم الیوم عن حبّ الله انّها لهی الدّنیا ان اجتنبوا منها لتکوننّ من المفلحین.

انّ الّذی لن یمنعه شیئی عن الله لا بأس علیه لو یزّین نفسه بحلل الارض و زینتها و ما خلق فیها لانّ الله خلق کلّ ما فی السّموات والارض لعباده الموحّدین. حضرت بهاءالله

۳۹. انّ الدّنیا مکدّرة مغبّرة قدم محنتها راحتها و سبق نقمتها نعمتها و زاد تعبها طربها. اوست محبوب غافلین و مبغوض عارفین. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصا. یری فیها الانسان ما لایحبّ ان یراه و یعاشر مع من لا یرید لقائه لوکان لها مقام لترانی مستویاً علی عروشها و لوکان لها قدر ما اعرض عنها موجدها و سلطانها دعها لاهلها ایاك ان یحزنك حزنها او یسّرك زخرفها عزّها ذلّ و ثروتها فقر و بقائها فناء این شوکة پرویز و ذهبه الابریز و این شوکة الفراعنه و قصورهم العالیه و این ثروة الجبابره و جنودهم المصفوفه لو تنظر الیوم فی قصر کسری لتراه محلاً للعنکبوت والصّدی ان اعتبروا یا اولی النّهی لا تحزن بما ورد علیك اذاً نعزیك و نسلیك و نوصیك بالصّبر والاصطبار انّ ربّك هوالامر المختار انّا ما اردنا من الدنیا الاّ اهلها و انها من حیث هی هی موطئی قدمی-و منظر اولیائی و مطلع ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنی و صفاتی العلیا انّ ربّك هوالمبین العلیم. حضرت بهاءالله

٤۰. قل یا قوم تالله یفنی ما عندکم و یمحواالقضاء آثارکم ان ادخلوا ملکوت البقا کذلك یعظلکم ربّکم العلی الاعلی الابهی. حضرت بهاءالله

۵۰. علی باب هذاالرّضوان ملئکة الامر لموقوفون علی اسمی الحافظ السّمیع العلیم و ان یجدن من احد روائح الدّنیا و عمّا ظهر بین السّموات والارض یمنعنه عن الدّخول فی هذاالرّضوان و عن الوقوف بین یدی ربّك المنّان القدیم. حضرت بهاءالله

۵۱. اعلموا بانّ الّذین کانت قلوبهم متعلّقة بشیئی عمّا فی السّموات والارض لن یقدرنّ ان یدخلنّ ملکوتی لانّ الله قدّس هذاالمقام عن دونه و جعله موطن الابرار. حضرت بهاءالله

فصل ۲۳

۳. والجنّة رضاه والنّار ایام السّقر عدله. حضرت باب

۷. افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵

۲۰. انّ الدّنیا تضحك علی مریدیها و تقول باعلی النداء مخاطبا ایاهم هل رای احد مثلکم منّی خیراً او وفاء سوف نرجعکم الی التّراب خائبین خاسرین کما رجعنا الاوّلین. حضرت بهاءالله

فصل ۲۴

۳۰. و ان لله عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدر فی کلّ عالم مالایحصیه احد الاّ نفسه المحصی العلیم. حضرت بهاءالله

۳۱. انّ الموت باب من ابواب رحمة ربّك به یظهر ما هوالمستور عن الابصار و ما الموت الاّ صعود الرّوح من مقامه الادنی الی المقام الاعلی و به یبسط بساط النّشاط. حضرت بهاءالله

۳۲. لم یزل کان هذاالسّر محزوناً فی کنوزالقدرة...لئّلا یهلکون العباد انفسهم رجاء لهذا المقام الاعظم فی ممالك القدم و لن یصله الّذین یمشون فی ظلمات الصیلم المظلم. حضرت بهاءالله

۳۳. بعد از کشف حجبات عن وجهها لن یبقی منها الاّ آیة الله الّتی اودعهاالله فیها. حضرت بهاءالله



۳۴. تلك حیوة فانیه و یقضی عنکم لذائذها و سترجعنّ الی الله و انتم عمّا قلیل تندمون و انتم عمّا قلیل تستنبهون و لسوف انتم بین یدی الله تحضرون و ستسئلون عمّا کنتم تعملون. **حضرت باب**

۳۵. انّما البدء من الله انّماالرّجع الیه انّماالعرض علیه انّماالنّشر الیه والبعث الیه والحساب بیده. **حضرت باب**

۳۶. قل للحوریّة الفردوس ان اخرجی من غرف القدس ثمّ البسی من حررالبقاء کیف تشاء من سندس السّناء باسمی الابهیٰ ثمّ اسمعی نغمات الابدع الاحلیٰ عمّا ارتفع عن جهة عرش ربّك العلی الاعلیٰ ثمّ اطلعی عن افق النّقاب بطرازالحوراء و لاتحرمی العباد من انوار وجهك البیضاء...ثمّ غنّی علی احسن النّغمات بین الارضین والسّموات فی ذکر اسم ملیك الاسماء والصّفات و کذلك قدّرنا لك الامر و انّا کنّا قادرین.

ایاك ان لا تخلعی عن هیکلك الاطهر قمیص الانور ثمّ زدی علیه فی کلّ حین من حلل البقاء فی جبروت الانشاء لیظهر منك طرازالله فی کلّ ما سواه و یتمّ فضل ربّك علی العالمین و ان وجدت من احدٍ رائحة حبّ ربّك ان افدی نفسك فی سبیله لانّا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد فی ذرّالبقاء و عند معشرالمقرّبین.

و لاتجزعی عن رمی الظّنونات من اهل الاشارات دعیهم بانفسهم...ثمّ صحی بین الارض و السّماء تالله الحقّ انّی لحوریة خلقنی البهاء فی قصر اسمه الابهی و زین نفسی بطرازالاسماء فی الملأ الاعلی و انّی لقد کنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورةً عن انظارالبریة اذا سمعت ابدع الالحان عن شطر ایمن الرّحمن شهدت بانّ الجنان تحرّکت فی نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها...قل انّه لهوالحاکم فیما یشاء...

انّ الذینهم کفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت علیهم النّفس والهویٰ و رجعوا الی مقرّهم فی النّار فبئس مقرّالمنکرین. **حضرت بهاءالله**

فصل ۲۵

۱. و انّ ربّك لذو فضل على النّاس ولكن اكثرهم لايشكرون. سوره نمل، آیه ۷۳

۳. يا ابن الوجود رضوانك حبّى و جنّتك وصلى فادخل فيها و لاتصبر هذا ماقدّر لك فى ملكوتناالاعلى و جبروتناالاسنى. حضرت بهاءالله

۴. و ما كنّا معذّبين حتّى نبعث رسولاً. سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۵

۷. انالله لم يك مغيراً نعمةً انعمها على قول حتّى يغيروا ما بانفسهم. سوره انفال، آیه ۵۴

۸. انّ الله لا يظلم النّاس شيئاً و لكنّ النّاس انفسهم يظلمون. سوره یونس، آیه ۴۴

۱۱. اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الّذين من قبلهم...و جائتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ثمّ كان عاقبة الّذين اساؤاالسّوىٰ ان كذّبوا بايات‌الله وكانوا بها يستهزؤن. سوره روم، آیه‌های ۹-۱۰

۱۲. فان تولّوا فانّما عليك البلاغ المبين. سوره نحل، آیه ۸۲

۱۳. يا ابن العماء ادعوك الى البقاء و انت تبتغى الفناء بم اعرضت عمّا نحبّ و اقبلت الى ما تحبّ. حضرت بهاءالله

۱۴. يا ابن البشر قدّرت لك من الشّجرالابهى الفواكه الاصفى كيف اعرضت عنه و رضيت بالّذى هو ادنى فارجع الى ما هو خير لك فى الافق الاعلى. حضرت بهاءالله

۱۵. قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكوننّ من الصّابرين...قل تالله من شرب من هذاالكأس لن يظمأ ابداً. حضرت بهاءالله

۲۶. يا ابن الرّوح احبّ الاشياء عندى الانصاف لاترغب عنه ان تكن الى راغباً و لاتغفل منه لتكون لى اميناً و انت توفّق بذلك ان تشاهدالاشياء بعينك لابعين العباد و تعرفها بمعرفتك لابمعرفة احدٍ فى البلاد فكّر فى ذلك كيف ينبغى ان يكون ذلك من عطيتى عليك و عنايتى لك فاجعله امام عينيك. حضرت بهاءالله

۲۷. يا ابن البشر ان تحبّ نفسى فاعرض عن نفسك و ان ترد رضائى فاغمض عن رضائك لتكون فى فانياً و اكون فيك باقياً. حضرت بهاءالله



۲۸. **یا ابن البیان وجّه بوجهی و اعرض عن غیری لانّ سلطانی باق لایزول ابداً و ملکی دائم لایحول ابداً و ان تطلب سوائی لن تجدلو تفحص فی الوجود سرمداً ازلاً.**
حضرت بهاءالله

۲۹. **یا ابن الرّوح خلقتك غنیاً کیف تفتقر و صنعتك عزیزاً بم تستذل و من جوهرالعلم اظهر تك لم تستعلم عن دونی و من طین الحبّ عجنتك کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیك لتجدنی فیك قائماً قادراً مقتدراً قیوماً.** **حضرت بهاءالله**

۳۲. **فانّما علیك البلاغ و علیناالحساب.** **سوره رعد، آیه ۴۰**

۳۹. **الجبال تطیر من آیات ربّهاالمتعال والاشجار تتحرك من نفحات الله و لکنّ القوم فی غفلة و حجاب قد ارتعدت ارکان العالم من خشیة الله مولی الامم و لکنّ القوم اکثرهم فی مریة و شقاق قد انجذب کلّ الاشیاء من نداء مالك الاسماء.**

طوبی لمن سمع و اقبل و ویل لکلّ منکر کفّار...طوبی لمن فاز الیوم بانوار اسمناالقیوم و اهتزّ من نفحات الوحی و قام عن بین الاموات و طوبی لمن ولد مرّة اخری من آیات ربّه مالك الوری و طار فی هذاالهواء. **حضرت بهاءالله**

۴۰. **انّ الّذینهم خلقوا بارادة قلبی قد کفروا بنفسی و کتبوا فی ردّی الواحاً بها بطل اعمالهم...و بذلك محت آثارالفضل و انقطعت میاه الرّحمة و منعت سحاب الجود و انقطعت هبوب ارياح القدس عن العالمین...**

الّذینهم انفقوا ارواحهم فی سبیل الله بارئهم...دخلوا جنّة الرّحمن و کانوا فیها لمن الامنین اذاً یحبرنّ فی جنّة الاعلی و یطوفنّ علیهم غلمان الابهیٰ بکاوس البقاء و یخد منّهم حوریات العزّ فی کلّ بکور و اصیل کذلك یجزی الله الّذینهم استشهدوا فی سبیله و یوفّی اجورالّذین اصابتهم الشّدائد فی امره فنعم اجر المجاهدین...

قول یا قوم قوموا علی امرالله و دینه ثمّ انصروه و کونوا من النّاصرین ثمّ اعلموا بانّه لغنی عمّا سویه و ما یأمر به النّاس هذا من فضله علیهم لانّ بذلك یصعدن الی مقرّالقرب فی فردوس الاعلی...

اذاً سکن قلم الامر عن حرکته لحکمة الّتی ما اطّلع بها احد الاّالله العزیزالجمیل والحمد له فی کلّ الاحوال انّه ما من الهٍ الاّ هو له الخلق والامر و کلّ الیه لرّاجعین.
حضرت بهاءالله



۴۱. یا قوم لاینفعکم الیوم ما عندکم ضعواالدّنیا و زخارفها خذوا ما امرتم به من لدی الله ربّ العالمین ایاکم ان تمنعکم زخارف الارض عن مطاف المقرّبین سارعوا الی مرضاة الله ثمّ انظروا بطرف العدل والانصاف الی من اتی من افق الاقتدار. حضرت بهاءالله

۴۲. قل یا عبد فارحم علیٰ نفسك و لاتجادل بآیات الله و لا تکن من المشرکین قل تالله لو نکشف القناع عن وجه الامر لتقطعوا ابدانکم و لکن سترناالأمر بما قدّر فی الالواح من قلم الله المقدّر العلیم. حضرت بهاءالله

۴۳. قل انّه لن یحتاج باحده و انّ النّصر کلّه فی قبضته ینصر من یشاء بامر من عنده و انّه لهوالعزیزالمقتدرالحکیم و انّه لو یأمرالنّاس بالنّصر هذا من فضله علیهم لیبلّغهم الی ما اراد. حضرت بهاءالله

۴۴. ان یا اهل الارض أحسبتم ان تدخلواالجنّة...من غیر حبّ هذاالغلام... الالهی فبئس ما ظننتم فی انفسکم. حضرت بهاءالله

فصل ۲۶

۱. قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتّبعه ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لك فاعلم انّما یتّبعون اهوائهم. سوره قصص، آیه ۴۹-۵۰

مآخذ

پیشگفتار

۱. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۲. رسالهٔ مدنیه، صفحه ۷٤.

۳. سوره نحل، آیه ۷۳.

٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ٥، صفحه ٤٦.

٥. لوح ابن ذئب، صفحه ۲۸.

٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

۷. پیام آسمانی، صفحه ۸۲-۸۳.

۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱٤۸.

۹. پیام ملکوت، صفحه ۲۳.

۱۰. سوره حجرات، آیه ٦.

۱۱. سوره فرقان، آیه ٥۹.

۱۲. سوره یونس، آیه ۳٦.

۱۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۳۳۷-۳۳۸.

۱٤. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۲۲.

۱٥. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ٦٥-٦٦.

۱٦. سوره زمر، آیه ۹.

۱۷. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٥.

۱۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.



۱۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۸.
۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳۹.
۲۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۵-۷۶.

فصل ۱

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.
۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.

۱. "بهاء" یعنی نور یا فرّ (جلال). این کلمه از لقب مؤسّس و بنیان‌گذار آئین بهائی "بهاءالله" گرفته شده. بنابراین، بهائی، یعنی پیرو بهاءالله و بهاءالله، یعنی نور یا فرّ یزدان (فرّ ایزدی). بنا بر مندرجات اوستا، "فرّ" چنین تعریف شده: "فرّ فروغی است ایزدی، بدل هر که بتابد از همگنان برتری یابد...و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود" (فرهنگ معین). معانی دیگر "فرّ" عبارتند از: شوکت، حسن، زیبائی. معانی دیگر "بهاء" عبارتند از: رونق، زیبائی، نیکوئی، عظمت، کمال (فرهنگ معین).

۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.
۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۶۵.
۴. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۸۹.
۵. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، چاپ مصر، سال ۱۹۲۱ میلادی، صفحه ۲۱۳ (از نطقهای حضرت عبدالبهاء در پاریس، سال ۱۹۱۱ میلادی).
۶. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۴۵ (از نطقهای حضرت عبدالبهاء در آمریکا، سال ۱۹۱۲ میلادی).
۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ۵، صفحه ۱۱۱.

۸. حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله و بیان کنندهٔ تعالیم اوست.

۹. پیام ملکوت، صفحه ۱۳۹.

۱۰. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.

۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۱۱. "مقصود [بهاء] اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتّحاد و اتّفاق." (حضرت بهاءالله) -اشراقات، صفحه ۲۷۹.

۱۲. دیانت بهائی باختصار، صفحه ۱۰.

۱۳. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۷-۱۸.

۱٤. سوره انفال، آیه ٦۲.

۱۵. اقتدارات، صفحه ۲۷۳.

۱٦. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۳.

۱۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤٦.

۱۸. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳۱.

۱۹. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۸٤.

۲۰. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٤.

۲۱. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٤۷.

۲۲. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٤۱.

۲۳. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.

۲٤. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.

۲۵. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲۵٤.

۲٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ۵، صفحه ۲۰۷.

۲۷. نهج‌البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۵٤.

۲۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۹.

۲۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۳۳.

۳۰. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۱.

۳۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٤۲.
۳۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۱٤۵.
۳۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۷۹-۲۸۰. برای مطالعهٔ احادیثی که وضع تاریك زمان ما را پیش‌بینی می‌کنند، به "مقدمه‌ای بر شیعه اسلام" (انگلیسی) تألیف موژان مؤمن، صفحات ۱٦۷-۱٦۸ مراجعه کنید.
۳٤. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳.
۳۵. "سوشیانت" نجات دهنده. در اوستا مکرّر از سوشیانتهائی نام برده شده که در آخرالزّمان ظهور کنند و غالباً از آخرین سوشیانت که پس از ظهور او قیامت خواهد بود (فرهنگ معین). "هوشیدر" از اسامی دیگر این موعودان است.
۳٦. اوستا، نامه مینوی آئین زردشت، چاپ دوم، باهتمام جلیل دوستخواه، صفحه ۲۹۰-۲۹۱.
۳۷. مصابیح هدایت، جلد ۱، صفحه ۲٦۳.
۳۸. سوره نصر، آیه ۲.
۳۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ٦۷.
٤۰. سوره هود، آیه ۱۰۳-۱۰٤.
٤۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۹.
٤۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۳۸.
٤۳. قاموس ایقان، صفحه ۱۳۰٦.
٤٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ۱، صفحه ۷۸.
٤۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ٦، صفحه ٦۰.
٤٦. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰۵.
٤۷. اشراقات، صفحه ۱۳٤.
٤۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۹.
٤۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۰.

٥٠. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٥٧.

٥١. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ١٤٢.

٥٢. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٧٠.

٥٣. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ١٤١.

٥٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٧، صفحه ١٢٥.

٥٥. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٦٧.

٥٦. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ٣٧.

٥٧. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٢١٤.

٥٨. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ١٤٠.

٥٩. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٧، صفحه ٢٧٧.

٦٠. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٦٧.

٦١. پیام بدیع، سال ٩، شماره ١٠٠، صفحه ١.

٦٢. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ١٣٥.

٦٣. امر و خلق، جلد ٣، صفحه ٩٥.

٦٤. کتاب مستطاب ایقان، صفحه ٦٠.

٦٥. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٦٩.

٦٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٣٢.

٦٧. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٢، صفحه ٥١.

٦٨. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ٨، صفحه ١٨٩.

٦٩. مائدهٔ آسمانی، جلد ٥، صفحه ١٥١-١٥٢.

٧٠. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٢٧٩-٢٨٠.

٧١. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٣٤-٣٥.

٧٢. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٢١٥.



۷۳. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲.
۷٤. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٤۵.
۷۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۳۸.
۷٦. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۰.
۷۷. پیام ملکوت، صفحه ۱۸۳.
۷۸. رسالهٔ مدنیه، صفحه ٤.
۷۹. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، نشریهٔ انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، جلد ۱، سال ۱۳٦۹ شمسی، صفحه ۱٦۱-۱٦۳.

فصل ۲

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۸.
۲. سوره قمر، آیه ۵۰.
۳. سوره شوری، آیه ۱۳.
٤. سوره مؤمنون، آیه ۵۲-۵٤.
۵. پیام ملکوت، صفحه ۱٦٦-۱٦۷.
٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ۲، صفحه ٦٦.
۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹.
۸. سوره رعد، آیه ۳۸-۳۹.
۹. نهج‌البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲٦۷.
۱۰. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦۱.
۱۱. سوره رحمن، آیه ۲۹.
۱۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٦.
۱۳. سوره حجر، آیه ۲۱.
۱٤. انجیل یوحنّا، فصل ۱٦، آیه ۱۲-۱۳ (ترجمه از انگلیسی).

۱۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۵-۳٦.

۱٦. سوره انبیاء، آیه ۲.

۱۷. سوره انعام، آیه ٤.

۱۸. سوره یس، آیه ۳۰.

۱۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۲۳.

۲۰. بشارةالنّور، صفحه ۱٦۱.

۲۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۸.

۲۲. سوره هود، آیه ۱۲۰.

۲۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦۵.

۲٤. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۲۵. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳، صفحه ۲۵۰-۲۵۱.

۲٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۱.

۲۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۷.

۲۸. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۰۸.

۲۹. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۲۱۹.

۳۰. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۷۰.

۳۱. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۹۰.

۳۲. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۷۲.

۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۵.

۳٤. پیام ملکوت، صفحه ۱۸٤-۱۸٦.



فصل ۳

۱. تحرّی: جستن، درست جستن. تحرّی حقیقت: حقیقت جوئی (فرهنگ معین)، در طلب امر بهتر و سزاوارتر بودن (فرهنگ عمید)، رأی صواب و درست را جستجو کردن، طلب نمودن و خواستن (فرهنگ قدیمی).

۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.

۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.

٤. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.

۵. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، چاپ مصر، صفحه ۱۵۱-۱۵۲.

٦. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۰۹.

۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.

۸. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۹. سوره بقره، آیه ۲۵٦.

۱۰. سوره نحل، آیه ۳۵.

۱۱. سوره کافرون، آیه۱-٦.

۱۲. سوره یونس، آیه ۹۹.

۱۳. سوره غاشیه، آیه ۲۱-۲۲.

۱٤. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.

۱۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۸.

۱٦. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۱۷. سوره زخرف، آیه ۲۳-۲٤.

۱۸. پیام بدیع، سال ۹، شماره ۱۰۱، صفحه ۱.

۱۹. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲۰. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۷٤.

۲۱. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٦۲.

۲۲. سوره یونس، آیه ٦٦.

۲۳. سوره یونس، آیه ۳٦.

۲٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۱۳.

۲٥. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ۱۰۳.

۲۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۹.

۲۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۱-۱۹۲.

۲۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۰٤.

۳۰. اقتباس از آثار آسمانی بهائی.

۳۱. سوره کهف، آیه ٥٤.

۳۲. سوره انعام، آیه ۲٥.

۳۳. نهج الفصاحة (مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول اکرم)، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۲۰.

۳٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ٥، صفحه ۲۳۷.

۳٥. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۲٤.

۳٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱٤.

۳۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤٦۸.

۳۸. اقتدارات، صفحه ۲۹۳.

۳۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٥، صفحه ۱۲۱.

فصل ٤

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹٦.



۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸.

۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸-۹۹.

٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹٦.

٥. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۰.

٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۹-۱۰۰.

۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ٥، صفحه ۷٥.

۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱.

۹. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۱۰. سوره اعراف، آیه ٥۸.

۱۱. سوره یونس، آیه ۹.

۱۲. سوره مؤمن، آیه ۲۸.

۱۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۲.

۱٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۱.

۱٥. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۱.

۱٦. بشارةالنّور، صفحه ۲٤۰.

۱۷. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱٤.

۱۸. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٥۰.

۱۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.

۲۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸.

۲۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۲۳-۱۲٤.

۲۲. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱٥۱-۱٥۲.

۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.

۲٤. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.

۲۵. پیام بدیع، شماره ۱۰۰، صفحه ۳.

۲٦. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳٤.

۲۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۱٦.

۲۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹٦.

۲۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷.

۳۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۰.

۳۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۰.

۳۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ۱۲۵.

۳۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ۱۲۸.

۳٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱٤۸.

۳۵. سوره عنکبوت، آیه ٦۹.

۳٦. سوره فصلّت، آیه ۳۰.

۳۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۱.

۳۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۸۷.

۳۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱٤۱.

٤۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۹.

٤۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹٦.

٤۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۷-۹۸.

٤۳. سوره زمر، آیه ۱۳.

٤٤. سوره نور، آیه ٤۰.

٤۵. سوره فاطر، آیه ۱۰.

٤٦. انجیل شریف از انتشارات انجمن کتاب مقدّس، ۱۹۷٦.

٤۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۹، صفحه ۱۰۲.



٤٨. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٥، صفحه ١٩.
٤٩. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۷.
٥٠. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۹.
٥١. رسالهٔ مدنیه، صفحه ۷۸.
٥٢. مائدهٔ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۳۳.
٥٣. مائدهٔ آسمانی، جلد ٦، صفحه ٥.
٥٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٤٤.
٥٥. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ۸.
٥٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ١٦٧.

فصل ٥

١. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٢٤.
٢. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷٦.
٣. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٥٥.
٤. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲٦.
٥. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲٦۲-۲٦۳.
٦. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ١٤٧.
٧. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۲۸.
٨. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳، صفحه ۲٥٠.
٩. اشراقات، صفحه ١٣٣-١٣٤.
١٠. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ١٣٥-١٣٦.
١١. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢١٤-٢١٥.
١٢. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۸٤-۲۸٥.

فصل ٦

۱. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲۷.

۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۲.

۳. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٥٦.

٤. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ٦۷.

٥. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲٦۸.

٦. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۷۹-۲۸۰.

۷. بشارات کتب آسمانی، تألیف حسام نقبائی، نشر دوّم، صفحه ٦۱.

۸. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، صفحه ٦٦.

۹. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٦۱.

۱۰. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٥٥-۲٥٦.

۱۱. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٥٤-۲٥٥.

۱۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٥۱-٥۲.

۱۳. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٥٦.

۱٤. سوره یس، آیه ۳۷.

۱٥. مائدۀ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۹-۱۰.

۱٦. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۷۲.

۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲٦.

۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰٤.

۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۷-۱۲۸.

۲۰. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۲۲.

۲۱. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۳٦.

۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۰.



۲۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۱.
۲٤. مائدۀ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۹۰.
۲۵. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲٦۷-۲٦۸.
۲٦. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲٤۵.
۲۷. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۱.
۲۸. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۲.
۲۹. پیام ملکوت، صفحه ۹۸.
۳۰. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٤-۲٦۵.
۳۱. اشراقات، صفحه ۲۰۳.
۳۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۲۰.
۳۳. رسالۀ مدنیه، صفحه ۲۸.
۳٤. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۳.
۳۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۱.
۳٦. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۷۱.
۳۷. رسالۀ سیاسیه، صفحه ۳٤-۳۵.
۳۸. پیام ملکوت، صفحه ۳۰-۳۱.
۳۹. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۲٦.
٤۰. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۲٦.
٤۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۳.
٤۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۲.
٤۳. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲۷.
٤٤. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱٤۷.
٤۵. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۵۵.

فصل ۷

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۹.

۲. مائدۀ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۸۳.

۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۰.

٤. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۷.

۵. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۱۵.

٦. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۱۷.

۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ۱، صفحه ٤۷۰.

۸. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۳.

۹. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۷٤.

۱۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۳-۲۹٤.

۱۱. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۷۹.

۱۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۹.

۱۳. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۱۳٤.

۱٤. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۷۸.

۱۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۲۵.

۱٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۲۸.

۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵۱.

۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۹.

۱۹. مائدۀ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۵۷.

۲۰. اسرار مدنیه، صفحه ۸٦.

۲۱. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۱٤.

۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۹.



۲۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ١٤.
۲٤. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۸۳.
۲۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۰.
۲٦. مائدۀ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۸۸-۸۹.
۲۷. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۷۲.
۲۸. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۱۰۰.
۲۹. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۸۰-۸۱.
۳۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳٦۳.

فصل ۸

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۷.
۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸٦.
۳. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۳.
٤. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۵۲.
۵. اشراقات، صفحه ۱٤۱.
٦. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۳.
۷. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٦۵-٦٦.
۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۳۸.
۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸٦.
۱۰. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۸۳-۸٤.
۱۱. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۳.
۱۲. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۳.
۱۳. سوره انفال، آیه ٦۳.
۱٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸۸-۲۸۹.



۱۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳٤.

فصل ۹

۱. تعدیل: برابر و میزان کردن، معتدل کردن.

معیشت: مایهٔ زندگی جسمانی، رزق لازم برای زندگی (فرهنگ قدیمی).

۲. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱٤۸.

۳. نبذه‌ئی از تعالیم حضرت بهاءالله، صفحه ۳۲.

٤. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۷٤.

۵. کلمات مکنونه، مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۸۹.

٦. کلمات مکنونه، مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۸۹.

۷. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۵۳.

۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۸.

۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۹.

۱۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۲۷.

۱۱. کلمات مکنونه، مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۹۷.

۱۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۹۸.

۱۳. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۱۳٤.

۱٤. نبذه‌ئی از تعالیم حضرت بهاءالله، صفحه ۳۲.

۱۵. مواسات: دیگری را شریك معاش خود نمودن، از مال خویش به‌دیگری دادن، عدل و همطرازی برقرار کردن (فرهنگ قدیمی).

۱٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۱-۲۹۲.

۱۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲٦٦.

۱۸. مائدهٔ آسمانی، جلد ٦، صفحه ۱۳.

۱۹. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۰۳.



فصل ۱۰

۱. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲،صفحه ۲۱۹-۲۲۰.
۲. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۸۹.
۳. مائدۀ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲٤۸.
٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آمریکا، ۱۹۷۹ میلادی، صفحه ۲۹۱.
۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۸.
٦. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲،صفحه ۱۳۵.
۷. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۸۷.

فصل ۱۱

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۱.
۲. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۷.
۳. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۰۲.
٤. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۱.
۵. پیام ملکوت، صفحه ٤۱.

فصل ۱۲

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹-۲۰.
۲. پیام ملکوت، صفحه ۱۵۹.
۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۳.
٤. اقتدارات، صفحه ۲۸۰.
۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۵٤.
٦. پیام ملکوت، صفحه ۱۵٤.
۷. اسرار مدنیه، صفحه ۷۸.

۸. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٥٥.

۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۸۳.

۱۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.

۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۷.

۱۲. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳ میلادی، صفحه ۲۵۰-۲۵۱.

۱۳. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۱۱-۲۱۲.

۱٤. سوره مؤمنون، آیه ۵۲-۵۳.

۱۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰٦.

۱٦. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹.

۱۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲٤.

۱۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۳.

۱۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ۸۹.

۲۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۳٦.

۲۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٦۲.

۲۲. لئالی الحکمة، جلد ۲، صفحه ۲۹۹.

۲۳. ترجمه و اقتباس از لوح حضرت بهاءالله به‌ناصرالدّینشاه.

۲٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳٦٤.

۲۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

۲٦. سفرنامه، جلد ۲، صفحه ٤۱.

۲۷. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۲٦.

۲۸. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۱-۱۹۲.

فصل ۱۳

۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۷.



۲. امر و خلق، صفحه ۳۱۹.
۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۸.
٤. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۹.
٥. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۹.
٦. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٥۲.
۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۳٦.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۷.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٤۹.
۱۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.
۱۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦۰.
۱۲. امر و خلق، صفحه ۳٤٤-۳٤٥.
۱۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۱۹.
۱٤. امر و خلق، صفحه ۲۳.
۱٥. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۰.
۱٦. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲٤.
۱۷. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۰۸-۳۰۹.
۱۸. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۹.
۱۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱٦۱-۱٦۲.
۲۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۳۲۱.
۲۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳٤.
۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۳.
۲۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء ، جلد ٥، صفحه ٦۰.
۲٤. امر و خلق، صفحه ۱۹۱.

فصل ۱٤

۱. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۰-۱۹۱.

۲. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۳٤.

۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٤.

٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۳۲-۳۳.

۵. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۳۸.

٦. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٤۲.

۷. سوره یونس، آیه ۱۲.

۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۰.

۹. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵٤.

۱۰. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۹.

۱۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۷۸.

۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۳-۱۲٤.

۱۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۷.

۱٤. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۵٤.

۱۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲٦۲.

۱٦. اشراقات، صفحه ۱۸۵.

۱۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۰۵.

۱۸. پیام بدیع، شماره ۱٤٤-۱٤۵، ۱۹۹۵، صفحه ۳۱.

۱۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۳۳.

۲۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲٦.

۲۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۰۳.

۲۲. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۸۸.



۲۳. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱٤۷.
۲٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳٤.
۲٥. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۰٥.
۲٦. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۹٥.
۲۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٦، صفحه ۱۹٥.
۲۸. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۸۳.
۲۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۰۹.
۳۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۱.
۳۱. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤۳۲.
۳۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ٥۸.
۳۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ۲۱۳-۲۱٤.
۳٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۳۸۷.
۳٥. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۱-۹۳.
۳٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۱٥.
۳۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۹۷.
۳۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۳۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ٥، صفحه ۲٦۸.
٤۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲٦.
٤۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۱۷.
٤۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ۱۱۹-۱۲۰.

فصل ۱٥

۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٤۱.
۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٥۸.

۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۰۲.
٤. ترجمه از انگلیسی.
۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۹-۱۰۰.
٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٥٦-٥٧.
۷. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۹٦.
۸. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۰٤.
۹. سوره رعد، آیه ۲۸.
۱۰. ادعیۀ حضرت محبوب، صفحه ٤٤۳.
۱۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۰۰-۱۰۱.
۱۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱٦۰.
۱٤. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۲.
۱۵. مائدۀ آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۷.
۱٦. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۸۹.
۱۷. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٤۱.
۱۸. سوره مائده، آیه ۲۷.
۱۹. الواح جناب زین، صفحه ۲۷۸.
۲۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۳.
۲۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۸.
۲۲. این پرستشگاه را بهائیان مشرق‌الاذکار می‌خوانند. از جمله مؤسّسات تابعۀ آن عبارتند از دانشگاه، بیمارستان، محل پرستاری پیران، پرورشگاه یتیمان، و مؤسّسات مشابه دیگر.
۲۳. سوره بقره، آیه ۱۵۲.
۲٤. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ۲٦.



۲۵. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۴۷-۲۴۸.
۲۶. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۶-۵۷.
۲۷. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.
۲۸. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۵-۵۶.
۲۹. نفثات: القاآت و الهامات الهی.
۳۰. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۰-۵۱.
۳۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۳.

فصل ۱۶

۱. تاریخ نبیل، صفحه ۷۵-۷۶، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
۲. لقب وحید (تنها و یکتا) از جانب حضرت باب به سید یحیی بخشیده شد، و به‌راستی او را نامی با مسمّیٰ بود، زیرا در عصر خود دُرّی بود فرید و بی همتا و گوهری در حد کمال و صفا.
۳. تاریخ نبیل، صفحه ۱۷۴-۱۷۵، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
٤. شهادت حضرت باب در دوران سلطنت ناصرالدّین شاه، به‌حکم امیرکبیر، و به‌تشویق و تحریك و تأیید پیشوایان معروف زمان، انجام شد.
۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۹-۱۱۱.
٦. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۹۳.
۷. کلمهٔ طیبه و اعمال طاهرهٔ مقدسه به‌سماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هویٰ پاك شود. حضرت بهاءالله
۸. "نقطهٔ اولیٰ" (نقطهٔ اولیه) از القاب حضرت باب است.
۹. تاریخ نبیل، صفحه ۹۲-۹٤، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
۱۰. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱۱-۱۱۲.
۱۱. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱۳-۱۱٤.

۱۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۰۸-۱۰۹.

فصل ۱۷

۱. میرزا بزرگ از خطّاطان بنام زمان خود بود و با قائم مقام فراهانی وزیر دادگستر و نویسندهٔ دانشور همعصر صمیمیتی خاص داشت.

۲. سیاه‌چال در ابتدا محل ذخیرهٔ آب برای یکی از حمّام‌های طهران بود.

۳. پیام بدیع، شماره ۱۰۱، سال ۹، صفحه ۱۸-۱۹.

٤. لوح ابن ذئب، چاپ مصر، سال ۱۹۲۰ میلادی، صفحه ١٦-۱۷.

۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۸٦.

٦. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۷.

۷. از مناجاتهای حضرت بهاءالله، ترجمه و اقتباس از *Prayers and Meditations by Bahá'u'lláh*، صفحه ۱۵۵-۱۵٦.

۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۵۰-۱۵۱.

۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٦۲-٦۵.

۱۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۷-۲۸.

۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵٤.

۱۲. عکّا شهری است در جمهوری اسرائیل، در ساحل فلسطین غربی و ساحل شرقی بحرالرّوم (فرهنگ معین).

۱۳. لوح حکمت، مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۷-۳۹.

۱٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٦۱.

۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵.

۱٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۷۸-۸۰.

فصل ۱۸

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۰۴.
۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۰.
٤. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۰٤.
۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۰۰.
٦. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٦٤-٤٦٥.
۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٦۲.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۹۰.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۸۹.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۸۳.
۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٦۸.
۱۲. اقتدارات، صفحه ۱٦۷.
۱۳. اشراقات، صفحه ۱۳۳.
۱٤. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۵.
۱۵. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۹۱-۳۹۲.
۱٦. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۲۸-٤۲۹.
۱۷. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۲۹-۱۳۰.
۱۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۷، صفحه ۲٤۸-۲٤۹.
۱۹. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۰۲-۲۰۳.
۲۰. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٦٤.
۲۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵٤.
۲۲. رسالهٔ سیاسیه، چاپ هندوستان، صفحه ۵٤.
۲۳. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ۳۷٦.
۲٤. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۸۱.

۲۵. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال **۱۹۸۳**، صفحه **۲۵۱**.

۲٦. سوره بقره، آیه ۱٤۸.

۲۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین.

۲۸. اقتدارات، صفحه ۲۱۸.

۲۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۱.

۳۰. اقتدارات، صفحه ۲۷۱.

۳۱. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه **۳۷۹**.

۳۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه **۳۸۵**.

۳۳. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد **۲**، صفحه **٤۰**.

۳٤. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲٤.

۳۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱۳.

۳٦. سفرنامهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه **۲۸۵**-۲۸٦.

۳۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه **۲٦۱**-۲٦۲.

۳۸. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه **۲۵٤**.

فصل ۱۹

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه **۳۵۵**.

۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، جلد **۲**، صفحه **۳۹۳**.

٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ٦٦.

۵. اقتدارات، صفحه ۳۰۱.

٦. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه **٤۹**.

۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۱۲.

۸. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه **۲٦۷**



۹. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۳۷.

۱۰. پیام آسمانی، صفحه ۵۲.

۱۱. ازدواج بهائی، صفحه ۱۱.

۱۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۱٦.

۱۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۸٤.

۱٤. اشراقات، صفحه ۱٤۰.

۱۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱٤۸-۱٤۹.

۱٦. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۳۹.

۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱۳-۱۱٤.

۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱٤-۱۱۵.

۱۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱۵-۱۱۸.

۲۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱۱-۱۱۲.

۲۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.

۲۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱۱.

۲۳. رسالهٔ سیاسیه، صفحه ۵٤.

۲٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۲.

۲۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۵٦.

۲٦. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۲.

۲۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲٦٦.

۲۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲.

۲۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲٤۸.

۳۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲٦۹.

۳۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۳٦-۱۳۷.



۳۲. مائدۀ آسمانی، جلد ۲، صفحه ۹۸.

۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۷٤.

۳٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۵-۸٦.

۳۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱٦.

۳٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ٦۹-۷۱.

۳۷. خطابات مبارکۀ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۳٤٤-۳٤۵.

۳۸. مائدۀ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۳۷.

۳۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۹.

فصل ۲۰

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۲.

۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۲.

۳. پیام ملکوت، صفحه ۱۳۲.

٤. مائدۀ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۲۵.

۵. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۳٤۹.

٦. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ٦۰.

۷. منتخباتی از آثار مبارکه در بارۀ تعلیم و تربیت، صفحه ۷۲-۷۳.

۸. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۱۱-٤۱۲.

۹. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۰۹.

۱۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ٤۱۳.

۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۱۵۲-۱۵۳.

۱۲. مائدۀ آسمانی، جلد ٦، صفحه ۷۵.

۱۳. مائدۀ آسمانی، جلد ٦، صفحه ٤۳.

۱٤. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ، صفحه ۱۸.

۱۵. اقتدارات، صفحه ۲۷۳.

۱٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱٤۳-۱٤٤.

فصل ۲۱

۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳.

۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۷۷.

۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲٦.

٤. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٤۲.

۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٦۷.

٦. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۸۳.

۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٤۱.

۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳٦-۳۷.

۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.

۱۰. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۸۸-۲۸۹.

۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۵.

۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۰٤.

۱۳. سفرنامهٔ مبارکه، جلد ۲، صفحه ۳۷۰.

۱٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ٦۵.

۱۵. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ٤.

۱٦. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۱۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۷۸.

۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲٦.

۱۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۷.

۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.

۲۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۷.
۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۲.
۲۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۰.
۲٤. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۰-۵۱.
۲۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ٤۲.
۲٦. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۱۲.
۲۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۱۰۹.

فصل ۲۲

۱. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۱.
۲. امر و خلق، صفحه ۲۵٤-۲۵۵.
۳. امر و خلق، صفحه ۲٦۷.
٤. سوره بنی اسرائیل، آیه ۷۲.
۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۰.
٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۷۳.
۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱٤۲.
۸. امر و خلق، صفحه ۲٤۰.
۹. سوره بقره، آیه ۱۱۵.
۱۰. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین.
۱۱. سوره کهف، آیه ۷.
۱۲. نهج الفصاحه، مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول اکرم، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۲۳.
۱۳. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۵.
۱٤. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۳۱.



۱۵. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۰۵-۲۰٦.
۱٦. سوره انبیاء، آیه ۳٦.
۱۷. سوره هود، آیه ۷.
۱۸. سوره انفال، آیه ۲۸.
۱۹. سوره فرقان، آیه ۲۰.
۲۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۳۸.
۲۱. پیام آسمانی، صفحه ٤۸.
۲۲. پیام آسمانی، صفحه ٤۹.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۸.
۲٤. مائدۀ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۵٦.
۲۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۵۷.
۲٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ۵۸.
۲۷. سوره مؤمنون، آیه ۹۹-۱۰۰.
۲۸. سوره انعام، آیه ۲۷.
۲۹. سوره ابراهیم، آیه ٤٤.
۳۰. مائدۀ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۱۳.
۳۱. سوره انعام، آیه ۳۲.
۳۲. سوره نحل، آیه ۹٦.
۳۳. اقتدارات، صفحه ۲۷۵-۲۷٦.
۳٤. پیام بدیع، شماره ۸۰، صفحه ۳.
۳۵. اقتدارات، صفحه ۳۱۳.
۳٦. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۲۱.
۳۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۱۷٦.

٣٨. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ١١٢-١١٣.

٣٩. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ١٣٩-١٤٠.

٤٠. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ٣١.

٤١. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ٣٢٥-٣٢٦.

٤٢. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ٣٧٣.

٤٣. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ٢١٥-٢١٦.

٤٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ٢٢٤.

٤٥. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ١٠٠.

٤٦. اسرار مدنیه، صفحه ٩٤.

٤٧. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ١٢٠.

٤٨. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ١٥٣.

٤٩. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٨، صفحه ٢٠٧-٢٠٨.

٥٠. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٥٥.

٥١. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٤٦.

فصل ٢٣

١. مائدۀ آسمانی، جلد ٨، صفحه ١٤.

٢. مائدۀ آسمانی، جلد ٨، صفحه ١٣.

٣. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولیٰ، صفحه ١١١.

٤. پیام آسمانی، صفحه ٥١.

٥. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٥، صفحه ١٠٣.

٦. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ٣٨٤.

٧. سوره مؤمنون، آیه ١١٥.

٨. مجموعۀ الواح مبارکه، صفحه ٣٢٦.



۹. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۲۸-۳۲۹.
۱۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳٦٤-۳٦٥.
۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٦، صفحه ٦۷.
۱۲. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۳٥-۳۳٦.
۱۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۸٦.
۱٤. اشراقات، صفحه ۲۱٦.
۱٥. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۲۹.
۱٦. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۳۲۹.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۱-۱۳۲.
۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۸.
۱۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۱.
۲۰. اقتدارات، صفحه ۳۰۱.

فصل ۲٤

۱. امر و خلق، صفحه ۹۳.
۲. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ۲۰.
۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۸۹.
٤. مائدهٔ آسمانی، جلد ۹، صفحه ۸۹.
٥. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱٦۷.
٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٥، صفحه ۲۲.
۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٦، صفحه ٥۳.
۸. مائدهٔ آسمانی، جلد ۱، صفحه ۷۳-۷٤.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۲۲.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰٤.

۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱٤.
۱۲. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۵.
۱۳. امر و خلق، صفحه ۲٤۷.
۱٤. امر و خلق، صفحه ۲۳۵-۲۳٦.
۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۱.
۱٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۰۲.
۱۷. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ٦۱.
۱۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۵٦.
۱۹. پیام آسمانی، صفحه ۵۳.
۲۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱٤۲-۱٤۳.
۲۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۳٦.
۲۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۸.
۲۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۲-۱۹۳.
۲٤. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۹۳.
۲۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۵۷.
۲٦. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٦۹.
۲۷. لئالی الحکمة، جلد ۳، صفحه ۳۵۱.
۲۸. عندلیب، شماره ۱۹، صفحه ٤.
۲۹. بشارة النّور، صفحه ۱۲۵-۱۲٦.
۳۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰۳.
۳۱. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۹۵.
۳۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۵۷-۵۸.
۳۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۹٦.



۳۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱۳-۱۱۴.

۳۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، صفحه ۱۱۱.

۳۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۱۰-۱۱۱.

فصل ۲۵

۱. سوره نمل، آیه ۷۳.

۲. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ٤٦.

۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۱۸-۱۹.

٤. سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۵.

۵. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۸.

٦. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱٤۸.

۷. سوره انفال، آیه ۵٤.

۸. سوره یونس، آیه ٤٤.

۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۳۰-۲۳۱.

۱۰. اشراقات، صفحه ۲۲.

۱۱. سوره روم، آیه ۹-۱۰.

۱۲. سوره نحل، آیه ۸۲.

۱۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۲.

۱٤. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۲.

۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۲۷.

۱٦. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.

۱۷. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳ میلادی، صفحه ۲۵۱.

۱۸. مائدهٔ آسمانی، جلد ۹، صفحه ۷.

۱۹. پیام ملکوت، صفحه ۵٤.

۲۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ٤، صفحه ١٦٦.

۲۱. اقتدارات، صفحه ۲۷۱-۲۷۲.

۲۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ٢٤٤.

۲۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ١٩٤.

٢٤. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۹۷-۱۹۸.

۲۵. اقتدارات، صفحه ۲۹۳-٢٩٤.

٢٦. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۱۷-۱۸.

۲۷. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۱۹.

۲۸. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۱.

۲۹. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۰.

۳۰. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.

۳۱. اقتدارات، صفحه ۵۷.

۳۲. سوره رعد، آیه ٤٠.

۳۳. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۵۵-٢٥٦.

٣٤. دریای دانش، چاپ هندوستان، صفحه ۱۷۳.

۳۵. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ٤٤٧.

٣٦. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۷.

۳۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۱.

۳۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲.

۳۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ٢٢٦.

٤٠. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۱۲۰-۱۲۳.

٤١. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ١٤٦.

٤٢. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ۹.



۴۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٤٨.

٤٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٣٦.

فصل ٢٦

١. سوره قصص، آیه ٤٩-٥٠.

٢. اشراقات، صفحه ٨٢.

٣. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ٢٥٩-٢٦٢.

٤. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ٢٦٢-٢٦٦.

٥. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ٢٥١-٢٥٥.

فصل ٢٧

١. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ١٩٨-٢٠١.

٢. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢٢٥-٢٢٦.

٣. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٨٥-٨٧.

٤. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ١٣٩-١٤٢.

٥. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢١٠-٢١٢.

٦. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢١٤-٢٢٠.

٧. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢٢٤.

٨. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٢، صفحه ٦٤-٦٩.

٩. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٨، صفحه ٢٤٣.

١٠. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٣، صفحه ١١٩-١٢١.

١١. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٤، صفحه ١٣٤.

١٢. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٤٤٠-٤٤١.

١٣. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ٢، صفحه ٢٠٤-٢٠٦.